

نگاهی کوتاه
به تاریخچه
روشنفکری
در ایران

نسل دوم، روشنفکری
مشروطه و روشنفکری دوران پهلوی

جلد دوم

شهریار زرشناس



دفتر نشر معارف

تلفن ۰۲۵۱-۷۷۲۵۳۵۱



۱۸۸۹-۳

قیمت ۲۰۰۰ تومان

9 7

ISBN 964-6698-13-1

ISBN 964-6698-12-3 (شابک دوره)

الحمد لله

۹۲۰۰۰۰۱

بسم الله
مسعود احمد
۸۸، ۱۲، ۱
فتح القدیر



کتابخانہ شخصی اوجہ پٹا

از مجموعه آثار غرب‌شناسی - ۸

نگاهی کوتاه به
تاریخچه روشنفکری در ایران
جلد دوم

نسل دوم روشنفکری مشروطه
و روشنفکری دوران پهلوی

شهریار زرشناس

زرشناس، شهریار، ۱۳۴۴ -
 نگاهی کوتاه به تاریخچه روشنفکری در ایران: / شهریار
 زرشناس -
 تهران: کتاب صبح، ۱۳۸۳-۱۳۸۴
 ج ۲ - (...مجموعه آثار غربشناسی؛ ۸، ۷)
 ISBN 964-6698-12-3 (دوره)
 ISBN 964-6698-11-5 (۱. ج) ۲۰۰۰۰ ریال
 ISBN 964-6698-13-1 (۲. ج)
 کتابنامه.
 مندرجات: مروری بر روشنفکری در غرب، پیدایش روشنفکری
 در ایران و نسل اول روشنفکران مشروطه - ج ۲. نسل دوم
 روشنفکری
 مشروطه و روشنفکری دوران پهلوی.
 ۱. روشنفکری - ایران. ۲. روشنفکران - ایران. ۳. غربزدگی.
 الف - عنوان. ب. عنوان: مروری بر روشنفکری در غرب، پیدایش
 روشنفکری
 در ایران و نسل اول روشنفکران مشروطه
 ۳۰۵/۵۵۲۰۹۵۵ HM ۷۲۸ / ۴
 کتابخانه ملی ایران
 ۲۱۹۳۱-۸۳م

نام کتاب: نگاهی کوتاه به تاریخچه روشنفکری در ایران (جلد دوم)
 نسل دوم روشنفکری مشروطه و روشنفکری دوران پهلوی
 نویسنده: شهریار زرشناس
 ناشر: کتاب صبح

نوبت چاپ: سوم، بهار ۸۷ - ۲۰۰۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: لایلا

شابک: ۹۶۴-۶۶۹۸-۱۲-۱ ISBN: 964-6698-13-1

شابک دوره: ۹۶۴-۶۶۹۸-۱۲-۲ ISBN: 964-6698-12-3

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

کتاب صبح: تهران - سهروردی شمالی، خیابان خرمشهر - شماره ۱۲ - طبقه دوم -

صندوق پستی ۱۵۸۱۵/۲۵۹۴ تلفن ۸۸۵۰۱۳۳۰

ketabesobh.persianbook.net E-mail: nasirionline@gmail.com

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

فهرست

مقدمه نویسنده

فصل اول: نسل دوم روشنفکری مشروطه؛

غرب‌زدگی شبه‌مدرن در صحنه

اشخاص و چهره‌ها، احزاب و سازمان‌ها (۱۳۰۰ش) ۱۲۷۰-

۱۳۴۰ق

فصل دوم: روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛

خدمتگزاری برای استبداد ۱۳۲۰-۱۳۰۰ش

فصل سوم: روشنفکری دوران پهلوی دوم؛

تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته ۱۳۵۷-۱۳۲۰

فصل چهارم: روشنفکری ایران پس از انقلاب اسلامی

مقدمه نویسنده

سال‌های متمادی است که قصد آن داشته‌ام تا تاریخی جامع، هر چند مختصر، از جریان روشنفکری ایران تهیه نمایم. وقتی شروع به کار کردم، دیدم که برای انجام چنین کاری، زمانی حداقل ۵-۶ ساله و تیمی از نفرات پژوهشگر و همراه لازم است و آماده‌سازی این مقدمات و امکانات، خارج از توان این بنده است؛ بنابراین به انجام یک بررسی بسیار مختصر و تقریباً محدود، به برخی چهره‌های برجسته این جریان بسنده کردم.

برای نویسنده‌ای که برنامه‌های بلند و دور و دراز پژوهشی در افکار خود دارد و فاقد کمترین امکانات حمایتی و تدارکاتی است، ممکن نیست که در فی‌المثل چنین موضوعی (تاریخ روشنفکری در ایران)، بتواند بیش از این صرف وقت و فرصت نماید و محصول کار نیز طبعاً آن گونه که بایسته است، نخواهد بود. بگذریم. قصه غربت تفکر و تحقیق در این زمانه و خواب‌زدگی آن وزارتخانه‌ها و سازمان‌هایی که باید متکفل چنین تحقیقاتی باشند، حکایت تکراری رنج‌آوری است که بهتر است دوباره پرونده آن گشوده نشود.

کتابی که در اختیار شما است، حاصل یک کار فشرده و سنگین پژوهشی در مدتی کوتاه و زمانی محدود است. درد معاش مرا مجبور کرده بود که تعهداتی برعهده گیرم و برای پیشبرد کار این تحقیق که آن را ضروری و لازم می‌دانستم، وقت و فرصت چندانی باقی نمانده بود. این است که از بسیاری چهره‌ها و انبوهی از یادداشت‌ها و مستندات چشم‌پوشی شد و کار محدود به همین چیزی گشت که شاهد آنید. تازه همین مختصر هم اگر نبود لطف و همت انتشارات کتاب صبح، هرگز به زیور طبع آراسته نمی‌شد، زیرا اختاپوس فراماسونری و باند عریض و طویل و متنفذ روشنفکری، آن چنان هیولای چندسری است که هر ناشری را جرأت رویارویی با آن و پرسش از حقیقت آن نمی‌باشد؛ و دریغ و بسیار دریغ که فشار اقتضائات مالی، ناشرین متعهد و آرمان‌گرایی چون «کتاب صبح» را نیز دارد در چم و خم هولناک خود اسیر می‌کند و به مفاک انحلال و فروپاشی می‌کشانند. بگذریم، این مقدمه بیش از آن که بخواهم، رنگ تلخی و غربت به خود گرفت و این البته، تقدیر تفکر خلاف آمد عادت است. سال‌ها پیش، وقتی کتاب «تأملاتی درباره روشنفکری در ایران» را در ۲۷ سالگی می‌نوشتم، گمان می‌کردم که زمانه سرانجام مرا مهلتی خواهد داد تا در خصوص این موضوع، کار گسترده‌تری را انجام دهم.

امروز در چهل سالگی، از این که رفتاری‌های دنیوی، مهلت کمتر از دو ماهه‌ای برای نگارش این کتاب به من داد، ممنون و شکرگزارم و به آنچه هست، راضی‌ام؛ چرا که ممکن بود، واقعیت تلخ‌تر از این رقم می‌خورد و در هر حال، خداوند منان و خالق یکتا را هزاران بار شکر که هر چه بگوییم و

بکوشیم، نمی‌توانیم حتی ذره‌ای از محبت او را جبران نماییم و یا نمی‌از
لطفش را به تصویر کشیم.

شهریار زرشناس

نیمه فروردین ۱۳۸۴

فصل اول:

نسل دوم روشنفکری مشروطه؛
غرب‌زدگی شبه‌مدرن در صحنه
(۱۳۰۰ش - ۱۳۴۰ - ۱۳۷۰ق)

دوره دوم حیات روشنفکری مشروطه (که از چهره‌های آن تحت عنوان «نسل دوم روشنفکران مشروطه» نام می‌بریم) دوره تدوین تفصیلی مبانی نظری کاست روشنفکری شبه‌مدرن در ایران و نیز دوره ظهور شاخه‌ها و گرایش‌های اصلی منورالفکری عهد مشروطه می‌باشد. در این دوران که از سال‌های پایانی دهه ۱۲۷۰ ق آغاز می‌گردد، کاست روشنفکری ظرفیت و قدرت تأثیرگذاری فرهنگی- سیاسی و نیز پیچیدگی و تنوع بیشتری پیدا می‌کند و به ویژه با تأثیرگذاری انحرافی بر روند نهضت عدالت‌خانه و نیز فضا سازی سکولاریستی در آستانه صدور فرمان مشروطه و دوده پس از آن (تا کودتای رضاخان)، عملاً امکان و بستر سیطره فرهنگی و سیاسی تجددگرایی سطحی وابسته را در هیأت یک ساختار و نهاد حکومتی و هژمونیک فراهم می‌سازد. در کارنامه نسل دوم منورالفکران مشروطه، پرونده سیاهی از خیانت‌های بزرگ و کوچک سیاسی، رشوه‌خواری و فساد اقتصادی و اخلاقی، جاسوسی و تلاش فکری و تئوریک جهت زدودن هویت اصیل دینی و معنوی و اصالت «خود معنوی» و مآثر دینی تاریخ و فرهنگ این کشور دیده می‌شود.

اسامی شانزده تن از منورالفکران نسل دوم مشروطه که به معرفی مختصر آراء و افکار و آثار فکری و یا رفتار و کارنامه اجرایی آن‌ها خواهیم پرداخت،

از این قرار است:

۱. جلال‌الدین میرزا
۲. آخوندزاده
۳. میرزا حسین خان سپهسالار
۴. میرزا یوسف خان مستشارالدوله
۵. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه
۶. میرزا علی خان امین‌الدوله
۷. میرزا آقاخان کرمانی
۸. احمد روحی
۹. امین‌السلطان
۱۰. میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله
۱۱. زین‌العابدین مراغه‌ای
۱۲. صنیع‌الدوله
۱۳. میرزا نصرالله مشیرالدوله
۱۴. میرزا عبدالرحیم طالبوف
۱۵. حاج سیاح
۱۶. وثوق‌الدوله

در جمع افراد نسل دوم روشنفکری شبه‌مدرنیست ایران نیز طیفی از بوروکرات‌های حکومتی فراماسونر که در مسیر تضعیف رژیم قاجاری به نفع انگلیس (و در پاره‌ای موارد روسیه) قرار دارند، دلالتان بی‌صفت و منفعت‌طلب امتیازات سیاسی علیه ایران و به نفع دو قطب استعماری روسیه و انگلیس آن روز، مجموعه‌ای از روزنامه‌نگاران و رساله‌نویسان مروج غرب‌زدگی، جاسوسان روسیه و انگلیس، شاعرانی سطحی و شاید با حسن نیت اما فاقد

نسل دوم روشنفکری مشروطه؛ غرب‌زدگی شبه‌مدرن در صحنه □ ۱۵

بینش درست و درک عمیق فکری که زیر تابلوی ناسیونالیسم باستان‌گرا و تجددگرایی بی‌ریشه گرد آمده و برای تصویر خیالی خود از ایران باستان شعر می‌سرایند و در کل، مجموعه‌ای از افراد با گرایش‌های لیبرالی و ناسیونالیستی تقلیدی و در پاره‌ای موارد، تمایلات کم‌رنگ سوسیال دموکراتیک در دو شاخه روشنفکری لائیک و روشنفکری به اصطلاح دینی دیده می‌شوند که علی‌رغم همه تفاوت‌ها و گاه حتی اختلاف‌هایی که با یکدیگر دارند، در جهت‌گیری کلی، به نفع ترویج تجددگرایی سطحی و غرب‌زدگی و انجام پروژه گذار به فرامسیون شبه‌مدرن، وحدت نظر و غایت مشترک دارند. برجسته‌ترین چهره نسل دوم منورالفکران مشروطه از منظر فکری و تئوریک (او را می‌توان به لحاظ نظری، پدر پروژه شبه‌مدرنیته و روشنفکری آن دانست)، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله است.

۱. جلال‌الدین میرزا؛ دعاوی غیرمستند ناسیونالیستی شبه‌مدرن
جلال‌الدین میرزا قاجار، کوچک‌ترین فرزند فتحعلی‌شاه قاجار (پنج‌جاه و هشتیمین فرزند او) بود. او هشت ساله بود که فتحعلی‌شاه درگذشت و شاهزاده جلال‌الدین میرزا (جلال‌الدوله) در دربار محمدشاه و ناصرالدین شاه زیست و بزرگ شد و به سال ۱۲۸۹ ق درگذشت.

جلال‌الدین میرزا را می‌توان یکی از تئوریسین‌های ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرای شوونیستی دانست. او از جوانی به سوی گرایش‌های شکاکانه و سکولاریستی و الحاد متمایل گردید.

جلال‌الدوله به سال ۱۲۸۵ ق، کتاب «نامه خسروان» را تألیف و منتشر نمود و دو سال بعد، آن را برای آخوندزاده (که آن زمان روشنفکر سکولار و ماتریالیستی ساکن تفلیس بود) فرستاد که مورد توجه شدید آخوندزاده واقع

گردید. نامه خسروان کتابی غیرمستند و خیال‌پردازانه و بی‌اساس در تاریخ ایران باستان و ملهم از کتاب «تاریخ ایران» سرجان ملکم نوشته شده است. این کتاب اولین اثر تألیفی به زبان فارسی، جهت فرموله کردن و تئوریزه نمودن ناسیونالیسم باستان‌گرای سلطنت‌طلب می‌باشد و جلال‌الدوله آن را برپایه «سره نویسی» نگاشته است. یعنی به تعبیر خود، خواسته است که حتی‌المقدور از واژگان «پارسی» استفاده کرده و کلمات عربی را به کار نگیرد. البته اساس این سره نویسی او بر پایه واژگان کتاب مجعول و بی‌اساس «دساتیر» قرار دارد. دساتیر کتابی است که در زمان اکبرشاه مغول در هند، توسط جمعی از ایرانیان هندومذهب به سرپرستی آذرکیوان تألیف گردیده است و هیچ ربطی به تاریخ ایران باستان و آثار به جای مانده از آن دوران ندارد. اما جلال‌الدین میرزا دساتیر را «کتابی آسمانی» و به «زبان آسمانی» می‌داند و این کتاب مجعول را مبنای سره نویسی خود قرار می‌دهد. نامه خسروان پر از اوهام و افسانه‌ها و مطالب اغراق‌آمیز و دروغین است. به عنوان مثال، او در این کتاب مدعی می‌شود که مکه خانه «مه‌آباد» (به ادعای جلال‌الدوله یکی از پادشاهان! ایران) بوده و نام واقعی آن «مه‌له» به معنی «جای ماه پیکر» بوده که تدریجاً به مکه تغییر شکل داده است.^(۱)

نامه خسروان آکنده از مجموعه‌ای از اوهام و خیال‌بافی‌های بی‌اساس دیگر در مدح و ستایش ایران باستان و ایده‌آلیزه کردن آن در مقابل فرهنگ و میراث اسلامی تمدن و تاریخ ایران می‌باشد.

جلال‌الدین میرزا عضو لژ فراماسونری میرزا ملکم (و بنا به نقل برخی مورخان، نایب رئیس آن) بوده است و ستایش بی‌اساس ایران باستان را به عنوان ماده‌ای جهت حمل صورت غرب‌زدگی شبه‌مدرن قرار می‌داده است. جلال‌الدین میرزا به ستایش «مانکجی» پیشوای فراماسونر زرتشتیان (که در

اصل هندی بوده) می‌پردازد و آخوندزاده را با او آشنا می‌کند. جلال‌الدین میرزا در نامه‌ای خطاب به آخوندزاده می‌نویسد: «دلم از دست تازیان پر خون است». اساساً شاهزاده جلال‌الدین میرزا خصومت خاصی با دین مبین اسلام و روحانیت دارد و در برخی موارد، این خصومت را تحت لوای «دشمنی با عربان» بیان می‌دارد.

جلال‌الدین میرزا معتقد بود که زبان فارسی را باید خالی از واژه‌های عربی کرد و این رویکرد را «اصلاح زبان فارسی» و احیای آن و مکمل پیشنهاد آخوندزاده درباره تغییر الفبای زبان فارسی می‌دانست.^(۲)

به روشنی قابل تصور است که اگر خدای ناکرده جلال‌الدین میرزا به عنوان ایدئولوگ اصلی ناسیونالیسم شووینیستی و یا آخوندزاده به عنوان روشنفکر ناسیونالیست - سکولار مروج غرب‌زدگی شبه‌مدرن، در اغراض خود (تغییر زبان و یا الفبای فارسی) موفق می‌شدند، چه فاجعه عظیمی پدید می‌آمد و ارتباط و پیوند تاریخی مردم با فرهنگ و هویت و میراث عظیم معارف قدسی و ادبی و پیشینه حکمی و عرفانی و دینی‌شان آن‌چنان گسسته می‌شد که ظرف یکی دو نسل، دیگر کسی پیدا نمی‌شد که بتواند مثنوی مولوی و یا دیوان حافظ و یا قصه‌های تمثیلی سهروردی و آثار فارسی ملاصدرا و ابن‌سینا را بخواند و یک انقطاع کامل هویتی نسبت به پیشینه و ظرفیت‌های تاریخی - فرهنگی ما پدید می‌آمد، به گونه‌ای که در کمتر از یک قرن، اساس زبان و هویت فرهنگی و میراث و مآثر به جای مانده از جلوه‌های خلاقیت و شکوفایی و امانت‌های فرهنگی و قومی ما کاملاً از بین می‌رفت و میراث فرهنگی ایرانی کاملاً مضمحل می‌گردید. از این جا است که می‌توان به خوبی به ماهیت و اغراض استعماری و ضدملی این روشنفکران داعیه‌دار ناسیونالیسم پی برد.

براساس آنچه اسماعیل رابین می‌گوید، جلال‌الدین میرزا و میرزا ملک‌خان

قصد آن داشتند که با استفاده از امکانات فراماسونری، زمینه‌های تغییر سلطنت ناصرالدین شاه و به قدرت رسیدن شاهزاده جلال‌الدوله را فراهم آورند. درباریان آن دوره معتقد بودند که این نقشه توسط ملکم طراچی شده بود که با مطلع شدن ناصرالدین شاه و حبس جلال‌الدوله در خانه‌اش، قضیه پایان یافت.^(۳)

۲. میرزا فتحعلی آخوندزاده؛

سخنگوی هتاک و صریح‌اللهجه روشنفکری لائیک لیبرال

میرزا فتحعلی آخوندزاده یکی از چهره‌های فعال و پرنفوذ و آشکارا ملحد کاست روشنفکری مشروطه است. اگر بخواهیم در میان انبوه نویسندگان و شاعران شبه روشنفکر مروج غرب‌زدگی شبه‌مدرن در نسل اول و دوم منورالفکری مشروطه، سه نفر را به لحاظ تأثیرگذاری و تئوریک انتخاب نماییم، بی‌تردید یکی از آن‌ها آخوندزاده می‌باشد.

آخوندزاده در آثار خود رویکردی ماتریالیستی و الحادی، سکولاریستی، ضد اسلامی و متکی بر ناسیونالیسم باستان‌گرا به همراه تأکید بر مفاهیم لیبرالیستی نشان می‌دهد. آخوندزاده در میان منورالفکران غرب‌زده دوره مشروطه، بیش از دیگران در اهانت به روحانیت شیعه و دین‌مبین اسلام هتاک و صریح‌اللهجه بوده است. او در برخی قسمت‌های آثار خود، آشکارا رویکردی ماتریالیستی و ملحدانه دارد و بر سیطره عقل بشری به جای وحی الهی سخن گفته و تبیین‌های ماتریالیستی از عالم ارائه می‌دهد.^(۴)

در واقع، ارکان اندیشه آخوندزاده را می‌توان این گونه برشمرد:

۱. ماتریالیسم و الحاد صریح؛

۲. بی‌اعتقادی به معرفت و حیانی و دعوت به حاکمیت عقل مدرن به جای

آن؛

۳. سکولاریسم؛

۴. ترویج تئوری خطرناک و ضدفرهنگی تغییر خط و الفبای فارسی؛

۵. ترویج ناسیونالیسم توخالی و بی‌ریشه باستان‌گرا؛

۶. ترویج اندیشه التقاطی و اومانستی پروتستانیزم اسلامی؛

۷. ترویج ایده‌های لیبرالی و مشروطه به سبک رژیم بریتانیا بر پایه «حقوق

طبیعی» و سکولاریسم؛

۸. اعتقاد به «نظریه ترقی» و تقلید از نویسندگان عصر روشنگری و ترویج

علم‌گرایی پوزیتیویستی؛

۹. دشمنی شدید و صریح با اسلام و روحانیت و اعراب مسلمان؛

میرزا فتحعلی نویسنده‌ای مقلد روشنفکران قرن هجدهم و روشنفکری سطحی است که فاقد تفکر عمیق و جدی است و پاسخ‌های او به مسائل و معضلات مربوط به «انحطاط ایران» در عصر قاجاریه و استیلای استعماری غرب مدرن و استبداد رژیم قاجاری و میل به تحقق عدالت‌طلبی، همگی سطحی و تقلیدی و غرب‌زده می‌باشد. او افسر ارتش تزاری بوده و با محافل فراماسونری ارتباط داشته و ایرانیان را دعوت به تشکیل لژهای فراماسونری و پیوستن به آن‌ها می‌کرده است.^(۵)

آخوندزاده با برخی شاهزادگان قاجاری و محافل درباری نیز ارتباط داشته است و «سیره بیگم» دختر او، عروس بهمن میرزا برادر محمدشاه بوده است.^(۶)

آخوندزاده الگوی سیاسی حاکم مورد نظر خود را در پادشاهان مستبد و روشنفکر و مدرنیست قرن هجدهم یعنی فردریک، پادشاه مطلق‌العنان «پروس» و پطر کبیر، پادشاه مستبد و غرب‌گرای روسیه جست‌وجو می‌کند.

آخوندزاده از سال ۱۲۶۶ ق شروع به نگارش نمایشنامه و داستان کرده و تا سال ۱۲۷۳ به فعالیت‌های ادبی ادامه داده است. «حکایت یوسف شاه» و چند نمایشنامه، از آثار این دوره فعالیت او است. درون‌مایه این آثار ادبی، ترویج غرب‌زدگی شبه‌مدرن و سکولاریسم است. مجموعه این آثار، با ترجمه میرزا جعفر قراچه داغی تحت عنوان «تمثیلات» به فارسی منتشر گردیده است.^(۷)

به سال ۱۲۷۴ ق رساله «الفبای جدید» را نوشت. او الفبای اسلامی کنونی را «عامل عقب ماندگی» ایران می‌دانست و در رساله الفبای جدید پیشنهاد تغییر آن را داده است. او ابتدا معتقد به تغییر الفبا و پس از آن معتقد به تغییر کامل خط فارسی و طرز نگارش آن گردید. او هدف خود را از تغییر خط، رسیدن ایران به «ترقی» و اروپایی شدن می‌داند.^(۸) ادعای آخوندزاده کاملاً بی‌اساس و مبنا است و تجربه تاریخی دولت ترکیه که الفبا و خط خود را تغییر داد اما به قافله غرب مدرن نپیوست و تجربه ژاپن که خط خود را تغییر نداد اما در حلقه غرب امپریالیستی مدرن درآمد، مؤید خطا بودن دعوی او است. جدا از این که ادعای آخوندزاده به لحاظ نظری نیز سخنی بی‌بنیاد و سطحی است.

آخوندزاده در رساله الفبای جدید، به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی اساس همه گرفتاری‌های ایران، الفبای فارسی است.^(۹) این رویکرد سطحی او درباره تغییر الفبا و خط، با تمایلات شدید ناسیونالیستی وی تلازم و پیوند دارد. او به سال ۱۲۷۹ ق رساله «مکتوبات» را می‌نویسد و تا پایان عمرش به تکمیل آن در قالب «ملحقات» می‌پردازد. مکتوبات آئینه آرای سیاسی و اجتماعی و دینی آخوندزاده است.

آخوندزاده در مکتوبات، دشمنی خود را با دین اسلام و روحانیت و اساساً هر نوع رویکرد دینی آشکار می‌سازد. او خود می‌نویسد که «مکتوبات کمال‌الدوله» را جهت آنچه به خیال خود «هدم اسلام» می‌داند، نوشته است. او

می‌نویسد: «بعد از چندی، به خیال این که... سد راه سیویلیزاسیون در ملت اسلام، دین اسلام و فئاتیزم آن است، برای هدم اساس این دین و رفع فئاتیزم... و برای اثبات وجوب پراتستانیزم در اسلام، به تصنیف کمال‌الدوله شروع کردم». (۱۰)

آخوندزاده در همان رساله از «هدم اساس دینیه» سخن گفته^(۱۱) و شاکله اندیشه الحاد صریح خود را عیان می‌نماید. آنچه که آخوندزاده تحت عنوان «پروتستانیزم اسلامی» مطرح می‌کند، در واقع، تحریف حقیقت و باطن دین و نابودی کامل آن است. البته آخوندزاده در کل به الحاد آشکار و صریح، بیش از التقاط‌اندیشی روشنفکری به اصطلاح دینی توجه دارد. اساساً در دوره مشروطه، گرایش روشنفکری موسوم به «دینی» حضور چشمگیر و انسجام فعال تئوریک نداشته است.

آخوندزاده در طرح پیشنهادی خود برای پروتستانیزم اسلامی، به تعبیر روشنفکران امروزی، نوعی «عصری کردن دین» را مطرح می‌کند و در «ملحقات نسخه کمال‌الدوله» می‌نویسد: «حرف مصنف این است که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه به پراتستانیزم محتاج است. پراتستانیزم کامل و موافق شروط بروقره (پیشرفت) و سیویلیزاسیون (تمدن) یا [به تعبیر امروزی آن «جامعه مدنی»] متضمن آزادی است». (۱۲)

آخوندزاده آن گونه که صراحتاً بیان می‌کند، فردی ماتریالیست و ملحد است، اما برای این که بتواند زمینه‌های سیطره شبه‌مدرنیته تقلیدی را در ایران فراهم سازد و بر مقاومت روحانیت و اعتقادات اسلامی غلبه نماید، به ضرورت «اصلاح دینی» یا «پروتستانیزم اسلامی» می‌پردازد تا دین را از درون و باطن تهی و تابع «عصر» و عقلانیت مدرن و به تعبیر دقیق‌تر، گسسته‌فردی شبه‌مدرن نماید. همان کاری که امروز چهره‌های ایدئولوگ و سیاسی روشنفکری به

اصطلاح دینی پس از انقلاب، تحت عنوان عصری کردن دین و «تئوری قبض و بسط شریعت» و یا «پروتستانیزم اسلامی» تبلیغ می‌کنند و آگاهانه یا ناآگاهانه (البته در صورت موفقیت پروژه خود) چشم‌انداز نابودی حقیقت و باطن دین مبین را زمینه‌سازی می‌نمایند. (ان شاء الله هرگز در این امر موفق نخواهند بود، همان گونه که آخوندزاده موفق نبود.)

آخوندزاده بین دین اسلام و استبداد تلازم ذاتی قائل است و در تمثیلات نیز مسلمانان را به صورت افرادی خرافه‌پرست و راهزن و قاچاقچی نشان می‌دهد که مأموران دولت تزاری (که آخوندزاده به ستایش ضمنی آن‌ها می‌پردازد) به مبارزه با آن‌ها می‌پردازند. آخوندزاده خود فردی ملحد و ماتریالیست است و اگر به تبلیغ پروژه پروتستانیزم اسلامی می‌پردازد، به این دلیل است که آن را زمینه‌ساز اسلام‌زدایی از ایران می‌داند.

در رساله مکتوبات کمال‌الدوله، دین اسلام (یا به تعبیر توهین‌آمیز و زشت او «خیالات جفنگ و عقاید پوچ» که از نقل آن پوزش می‌خواهیم، اما جهت نشان دادن باطن ضددینی آخوندزاده و زبان هتاک او از نقل آن ناگزیر بودیم) را علت به اصطلاح «عقب ماندگی» ما می‌داند و به شدت به روحانیت شیعه می‌تازد.^(۱۳) او در «ملحقات» مدعی می‌شود که «حریت روحانی» مردم ایران را «اولیای دین اسلام» از آن‌ها گرفته‌اند و مدعی می‌شود: «از نعمت آزادی محرومیم».^(۱۴) او در جایی دیگر، دشمنی خود با اسلام را این گونه بیان می‌کند: «از زمان هجرت تا امروز، رنج و غصه کشیده، در حسرت آزادی خیال به سر برده‌ایم».^(۱۵)

البته برای تمامی اهل نظر و افراد دارای وجدان‌های منصف و تفکر سالم روشن است که «آزادی» مقوله‌ای است که ذیل «تفکر» و «فرهنگ» تعریف می‌گردد و «حریت» آن گونه که در اسلام آمده، در واقع به معنای تقویت مراتب

بندگی الهی جهت قرب به کمال وجودی و حق است. به همین دلیل، آزادی آن گونه که اسلام مطرح می‌کند، موجب شکوفایی فطرت آدمی و محدود کردن و یا نابودی رذائل اخلاقی و آفات بهیمی و اموری چون شهرت‌طلبی و قدرت‌طلبی و سودمحوری و سوداگری می‌گردد و به همین دلیل است که مفهوم آزادی در اندیشه اسلامی با «آزادگی» تلازم دارد و ذیل تعبیر «حریت» مطرح می‌گردد. البته برای روشنفکر لیبرالی چون آخوندزاده، حریت اسلامی عین محرومیت از آزادی است، زیرا او آزادی را در چارچوب لیبرالی آن تعریف می‌کند و در ملحقات، به تقلید محض از جان استوارت میل (اشراف‌زاده لیبرال انگلیسی قرن نوزدهم و از عوامل سیاست استعماری بریتانیا در هند) آزادی را در پرتو تمدن مدرن (به تعبیر او «سیویلزاسیون») و مفهوم «ترقی» (همان اصل پیشرفت فیلسوفان عصر روشنفکری اروپا) تبیین کرده و درک غیردینی خود از آزادی را عیان می‌سازد.

اساس مفهوم لیبرالی آزادی بر «آزادی اهوای نفسانی شخصی» حول محورهای «لذت‌طلبی» و «سودجویی» و «ثروت‌اندوزی» و «قدرت‌طلبی» قرار دارد و کاملاً طبیعی است که برای فرد معتقد به مفهوم لیبرالی آزادی، «حریت» اسلامی که در نسبت با حق و عدل و کمال و رشد انسانی و آزادگی تعریف و تبیین می‌شود و محقق می‌گردد، عین «محرومیت از نعمت آزادی» باشد.

آخوندزاده در مقدمه مکتوبات کمال‌الدوله به لیبرال بودن اذعان دارد و می‌نویسد: «مصنف نسخه کمال‌الدوله نیز بر این عقیده است؛ یعنی لیبرال و در زمره سالکان مسلک پروقره و طالبان سیویلیزه است.» او در متن همان رساله، «لیبرال» را این‌گونه تعریف می‌کند: «لیبرال عبارت از آن کسی است که در خیالات خود به کلی آزاد بوده و ابداً به تحدیدات دینیه مقید نشده...» (۱۶)

او همچنین لیبرال‌ها را در ایران اسب‌های عرّاده ترقی می‌داند که باید پیش افتند و بقیه که به تعبیر او «شبیّه خر و گاومیش و گاوند که به کراهِت پیرو خیال شما (لیبرال‌ها) هستند و یا هیچ نیستند» به دنبال آن‌ها حرکت نمایند و نیز توصیه می‌کند که «باید همه ایران اسب شود؛ باید همه ایشان لیبرال گردد».^(۱۷) او همچنین به ترویج مفهوم لیبرالی مشروطه بر پایه قانون‌گذاری بشری و نفی قانون‌گذاری الهی و دینی می‌پردازد.^(۱۸)

آن گونه که از بررسی‌های اسماعیل رابین بر می‌آید، آخوندزاده فراماسونر بوده است.^(۱۹) آخوندزاده آثاری در ادبیات نمایشی و ادبیات داستانی نیز دارد که بررسی آن‌ها مجال دیگری می‌طلبد. علی‌ایّ حال، آخوندزاده را می‌توان سخنگوی هتّاک و دو آتش و صریح اللهجه روشنفکری الحادی سکولاریست و از چهره‌های مهم کاست روشنفکری مشروطه که همیشه و در یک قرن اخیر توسط روشنفکران ادوار مختلف مورد ستایش و تمجید قرار گرفته است، دانست. او دوست نزدیک و همفکر میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و جلال‌الدوله سابق‌الذکر بوده است.

۳. میرزا حسین خان سپهسالار؛ صدراعظم شبه‌مدرنیست

میرزا حسین خان سپهسالار را می‌توان چهره‌ای اجرایی با برخی گرایش‌های فرهنگی در کاست روشنفکری ایران دانست. او فراماسونر و دوست نزدیک میرزا ملکم‌خان بود. میرزا حسین خان فرزند ارشد میرزا نبی‌خان قزوینی است. میرزا نبی مرد بی‌سوادی بود که در دوران محمد شاه به سمت «امیر دیوان عدلیه» و حکومت فارس و اصفهان گمارده شده بود.

میرزا حسین فرزند ارشد میرزانبی و متولد سال ۱۲۴۳ق و فارغ‌التحصیل «دارالفنون» و شاگرد میرزا جعفرخان مشیرالدوله (صدراعظم فراماسونر و

تجددگرای ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۵ق است. سپهسالار به سال ۱۲۷۵ق به عنوان وزیر مختار ایران در عثمانی تعیین گردید و مدتی بعد به مقام «سفارت کبرا» ارتقا یافت. او در دوره اقامت در عثمانی با تشکیلات فراماسونری و دولتمردان فراماسونر و شبه‌مدرنیست نفوذی در دولت عثمانی و لرد لایارو (سفیر کبیر انگلیس در عثمانی و مأمور ویژه دولت انگلیس در اسلامبول) آشنا گردید و به تشکیلات فراماسونری پیوست.^(۲۰) میرزا حسین خان عضو لژ «گرانداوریان» و بعد از آن، عضو لژ شماره ۱۷۵ وابسته به سازمان انگلند بود.^(۲۱)

میرزا حسین خان به سال ۱۲۸۸ق از طرف ناصرالدین شاه، وزیر عدلیه شد و اندکی بعد لقب «سپهسالار اعظم» گرفت و رئیس قشون ایران گردید. او در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ق صدراعظم ناصرالدین شاه شد. از این زمان، رویکرد مبتنی بر اصلاحات شبه‌مدرنیستی را در نظام اداری و دولتی و قضایی ایران به طور جدی پی‌گیری نمود. والنسون سیاستمدار انگلیسی می‌گوید که رسیدن او به مقام صدراعظمی، نتیجه فشار دولت انگلستان و فعالیت پشت پرده شبکه فراماسونری بوده است. انگلیسی‌ها برای رساندن سپهسالار به مقام صدراعظمی، قول انجام چهار امر را از او گرفتند که سپهسالار همه آن‌ها را به نفع بریتانیا به انجام رسانید:

۱. این‌که سپهسالار با قبول حکمت گلداسمیت انگلیسی، بخش‌هایی از بلوچستان ایران را به انگلیس واگذار نماید.

۲. این‌که نظیر همین کار را در مورد بخش‌هایی از سیستان انجام دهد.

۳. دادن امتیاز همه منابع زیرزمینی و حق تأسیس خط راه آهن و ثروت‌های طبیعی ایران به یک سرمایه‌دار یهودی انگلیسی به نام ژولیوس رویتر، که سپهسالار به سال ۱۲۸۹ق با امضای «قرارداد رویتر» آن را عملی

ساخت.

۴. بردن ناصرالدین شاه به لندن به منظور مرعوب کردن او در برابر زرق و برق سرمایه‌داری امپریالیستی بریتانیا و زمینه‌سازی برای سیطره تام و تمام آن کشور بر ایران. (۲۲)

سپهسالار طراح و مجری اصلی بسط ساختار اداری و اجرایی شبه‌مدرن در ایران است. او مروج و مدافع سرسخت رواج رویکرد شبه‌مدرن در ساختار حکومتی ایران آن زمان و بانی اصلی به اصطلاح «اصلاحات»؛ لیبرالیستی مورد نظر انگلیس در فاصله سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۸ ق بوده است. اصلاحاتی که مبنای تتوریک آن، اندیشه‌های سکولاریستی و تقلیدی میرزا ملکم و نیز سیاست‌های تعیین شده از طرف دولت بریتانیا بوده است.

سپهسالار مروج و مدافع صریح سکولاریسم و ناسیونالیسم باستان‌گرای ایرانی و به تبع آن تجددگرایی سطحی بود. او تحت لوای اصلاحات، عملاً بسترها و شبکه‌های اداری و سیاسی مناسبی برای بسط سیطره فرماسیون شبه‌مدرن و استیلای استعمار انگلیس فراهم ساخت. (۲۳) غرب‌زدگی و وجه تقلیدی آرای او به گونه‌ای است که حتی یک مورخ فراماسونر و شبه‌مدرنیست معاصر نیز قادر به انکار آن نیست. (۲۴)

سپهسالار همچنین کوشید تا آداب و عادات رفتاری غربیان و طرز لباس پوشیدن آن‌ها را در ایران رواج دهد. رسم برپایی شب نشینی‌های عشرت‌طلبانه به همراه رقص و موسیقی غربی به سبک اروپایی‌ها و نیز پوشیدن کت و شلوار و بستن دستمال گردن، در دوره صدارت او و توسط وی رواج یافته است. (۲۵)

سپهسالار با روحانیت به دلیل تأکید آن‌ها بر دفاع از استقلال ایران و احکام دین مبین، دشمنی و ستیز بسیار داشت. او کوشش بسیار به کار برد تا محاکم

شرعی را تضعیف کرده و یا تحت نظر دولت قرار دهد و جلوی اجرای برخی از احکام اسلامی را بگیرد. او همچنین کوشید تا با تنظیم نظامی از احکام حقوقی سکولار به تقلید از غربی‌ها، ساختار نظام قضایی ایران را به سمت دوری از احکام دینی و سکولاریزم سوق دهد.

در کارنامه سپهسالار دلالت‌ها و امتیازدهی‌هایی به نفع استعمار انگلیس و دولت تزاری وجود دارد که نام آن را چیزی جز فروش امکانات و ذخایر و منابع و ثروت‌ها و بخش‌هایی از خاک ایران، تضعیف کلی ایران در برابر هجوم استعمار و بسط و تعمیق وابستگی ایران به دولت‌های استیلاجوی روسیه و انگلیس و در یک کلمه «خیانت» نمی‌توان گذاشت. نمونه‌هایی از این خیانت‌ها، انعقاد قرارداد رویتز با یک سرمایه‌دار یهودی انگلیسی (۱۲۸۹ق)، امضای جدایی‌بخش‌هایی از خاک ایران و انضمام آن به انگلیس (۱۲۹۰ق)، به منظور تقویت حضور استعماری آن کشور در هندوستان و در کنار مرزهای ایران، واگذاری تمامی حقوق ایران در ماورای بحر خزر و «کوک تپه» و «آخال» به دولت روسیه (۱۲۹۷ق) می‌باشد.

لرد کرزن از استراتژیست‌های رویکرد استعماری دولت انگلیس، از ابعاد حیرت‌انگیز امتیازات واگذار شده به ژولیوس رویتز در قرارداد «رویتز» آن چنان متعجب شده بود که گفت: «تا به حال دیده نشده است که ملتی، این چنین همه منابع و امکانات و ثروت خود را در اختیار کشوری دیگر قرار دهد». سپهسالار بابت عقد این قرارداد، پنجاه هزار لیره انگلیس و میرزا ملکم، رفیق هم‌فکر او، بیست هزار لیره دستمزد دریافت کردند. (۲۶)

لرد کرزن در توصیف خدمات سپهسالار به دولت انگلیس گفته است: «شوق و ذوق و صمیمیت و وفاداری نسبت به دولت انگلیس، هیچ وقت به این درجه در ایران بالا نگرفته بود که در زمان میرزا حسین خان سپهسالار بالا

گرفت» (۲۷)

البته سپهسالار چهره‌ای فقط وابسته به سیاست‌های انگلیس نبود و در مقطعی، به حسب اقتضای سیاست دوران، به طرف روسیه متمایل گردید و در مسیر تأمین منافع آن‌ها گام برداشت. میرزا حسین خان سپهسالار به عنوان مهم‌ترین سیاستمدار مجری رویکرد گسترده شبه‌مدرنیستی در امور اجرایی و اداری (قبل از مشروطه)، به یک اعتبار، پدر شاکله بیمار و منحط بوروکراسی عقیم و ناتوان تجددمآبانه در ایران دانسته می‌شود. شخصیت و رفتار و کارنامه سیاسی سپهسالار، مظهر تام و تمام تلاقی و تلازم وابستگی با غرب‌زدگی شبه‌مدرن می‌باشد.

۴. میرزا یوسف خان مستشارالدوله؛

مروج اندیشه التقاطی سکولار

میرزا یوسف خان مستشارالدوله، یک دیپلمات در روزگار سلطنت ناصرالدین شاه است که رویکردی التقاطی (بر پایه تفسیر مدرنیستی مفاهیم دینی) به اندیشه حقوقی و سیاسی اسلام را مبنای ترویج سکولاریسم و تجددگرایی سطحی قرار می‌دهد. آرای او در «رساله یک کلمه» (اثری که در آن به تبیین رویکرد التقاطی خود پرداخته) بسیار سطحی و ظاهربینانه است. رساله یک کلمه را به سال ۱۲۸۷ق در پاریس نوشته است. او در آن زمان به لژ فراماسونری گراند‌اوریان پیوسته بود و تحت تعالیم استادان فراماسونری قرار داشت. (۲۸)

میرزا یوسف خان را می‌توان یکی از چهره‌های شاخه به اصطلاح دینی و به تعبیر دقیق‌تر، التقاطی جریان روشنفکری ایران د نست. مستشارالدوله در رساله یک کلمه می‌کوشد تا با اصل قرار دادن به قول او «کود فرانسه» (قانون

اساسی لیبرالی مصوب سال ۱۷۹۱م و ملحقات آن)، اندیشه حقوقی و سیاسی اسلامی را به گونه‌ای تحریف و تأویل نماید که با آرای لیبرالیستی مورد نظر او سازگار باشد. میرزا یوسف‌خان، کود فرانسه را به دلیل سکولاریستی بودن آن، برتر از فقه و احکام اسلامی می‌داند و می‌کوشد تا با تحریف حقایق، اصل مبارک «امر به معروف و نهی از منکر» در اسلام را مترادف تعبیر لیبرالی «آزادی بیان» قرار دهد و یا اصل مشورت در اسلام را معادل مفهوم مشروطیت لیبرال مدرن تعریف کند و یا مفهوم سیاسی «قرارداد اجتماعی» به عنوان بنیان اندیشه سیاسی مدرن را همان «بیعت» و «اجماع» در اسلام فرض نماید. بدین سان، رویکردی سطحی و التقاطی و نحوی تحریف تعالیم و اندیشه دینی به نفع مشهورات مدرنیستی را مبنای کار خود قرار می‌دهد. (۲۹)

میرزا یوسف‌خان سپهسالار، مروج رویکرد التقاطی مبتنی بر تفسیر یا به عبارت دقیق‌تر تحریف لیبرالیستی دینی می‌باشد که صورت پیچیده و منسجم‌تر آن (که مبتنی بر معرفت‌شناسی پوزیتیویستی نیز بود) در حدود یک قرن بعد، در آرای مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران ظاهر می‌گردد. اگرچه شاکله اندیشه «نهضت آزادی» نیز فاقد پشتوانه‌های جدی فلسفی و کلامی و متدلوژیک بوده است.

میرزا یوسف‌خان از آرای ملکم بسیار متأثر بود و به نظریه استعماری و ضدفرهنگی «اصلاح الفبای فارسی» معتقد بود. وی این دیدگاه ضدفرهنگی را در رساله‌ای تحت عنوان «وجوب اصلاح خط اسلام» که به سال ۱۳۰۵ق منتشر گردید، بیان کرده است.

۵. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه؛ مترجم منورالفکر

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه فرزند علی خان صنیع‌الدوله (قاتل امیرکبیر

در حمام فین کاشان) می‌باشد. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از شاگردان دارالفنون بود که به سال ۱۲۸۰ ق، به عنوان وابسته نظامی سفارت ایران در فرانسه به پاریس رفت. به سال ۱۲۸۸، ریاست «دارالطباعة دولتی» و «دارالترجمه همایونی» به او واگذار گردید. او مؤسس روزنامه «ایران» و مترجم برخی رمان‌های رمانتیک و بازاری اروپایی نظیر «سه تفنگدار»، «کنت مونت کریستو»، «ژیل بلاس»، «داستان روبنسون سوئیسی» و نیز کتاب «شرح احوال کریستف کلمب» می‌باشد.

اعتمادالسلطنه تحت تأثیر گرایش‌های شبه‌مدرنیستی قرار داشت و مترجمی غرب‌زده و میانه‌رو و محتاط بود. او پست «وزیر انطباعات» را که چیزی نزدیک به «وزیر ارشاد» امروزی بوده است، عهده‌دار بود. مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات، اعتمادالسلطنه را فردی بدزبان و کج بین می‌نامد که زبانش هرگز به خیر نمی‌چرخد.^(۳۰) محمدمحیط طباطبایی او را «بزرگ‌ترین استثمارگر علما و فضلاء عصر خویش» می‌نامد؛ بدین اعتبار که او خود ترجمه نمی‌کرده و حاصل کار دیگران را به نام خود منتشر می‌کرده است.^(۳۱)

محمد قزوینی درباره کتب منسوب به او چنین می‌نویسد: «در حقیقت، جمیع آن‌ها (به استثنای یکی دو تا از آن‌ها از جمله کتاب «خلصه» او) تألیف دیگران است و این امری است که در عصر ما مستفیض بلکه اجماعی^(۳۲) است».

اعتمادالسلطنه کتابی سه جلدی به نام «درالتيجان فی احوال بنی‌الاشکان» دارد که در آن ادعاهای ناسیونال-شوینیستی و بی‌پایه سرجان ملکم درباره ایران باستان و «اشکانیان» را تکرار کرده است. اثر اصلی اعتمادالسلطنه رساله‌ای به نام «خواب‌نامه» است که در سال‌های

پایانی عمر خود آن را نگاشته است. این کتاب که به نام «خواب خلسه» نیز نامیده می‌شود، دارای مایه‌های شدید ناسیونالیستی و باستان‌گرایی و ستایش کوروش و داریوش می‌باشد و سبک آن در پاره‌ای موارد، نشانه‌های یک داستان سوررئالیستی را از خود نشان می‌دهد. (۳۳)

اعتمادالسلطنه در خواب‌نامه، در قالب یک حکایت سوررئال و مبهم، به بررسی عملکرد صدراعظم‌های رژیم قاجاری از منظر رویکرد شبه‌مدرنیستی می‌پردازد و گاه با برخی صدراعظم‌های هم‌دوره خود نظیر امین‌السلطان تسویه حساب شخصی می‌کند و به ستایش صدراعظم شبه‌مدرنیستی چون میرزا حسین خان سپهسالار می‌پردازد.

اعتمادالسلطنه را در کل می‌توان روشنفکری محتاط و میانه‌رو و لیبرال-ناسیونالیست دانست. او اگرچه ملحد نبود، اما به لحاظ اندیشه سیاسی و اجتماعی، در افق روشنفکری شبه‌مدرن قرار داشت. وی در کتاب درالنتیجان فی احوال بنی‌الاشکان مدعی شده است که اشکانیان ترک نژاد بوده‌اند و قاجاریه از اعقاب آن‌ها می‌باشند. آن گونه که مورخی می‌گوید، اعتمادالسلطنه این دعاوی بی‌پایه و اساس را از رولسنون مورخ انگلیسی اقتباس کرده است. (۳۴) بنابراین، به جز برخی آثار او که آن هم از منظر وقایع‌نگاری قابل توجه است، مثل «روزنامه یادداشت‌های اعتمادالسلطنه»، اغلب کتب و رساله‌هایش از بار فکری و تئوریک‌چندانی برخوردار نبوده و قابل تأمل نمی‌باشند.

۶. میرزا علی خان امین‌الدوله؛

دولتمرد فراماسونر و مروج لیبرالیسم

میرزا علی خان در خانواده یک دولتمرد قاجاری به دنیا آمد و از پانزده

سالگی به همراه پدر خود به سفرهای سیاسی رفت و در ۱۹ سالگی نایب اول وزارت امور خارجه گردید. در سن سی سالگی به «وزارت رسائل» (رئیس دفتر مخصوص ناصرالدین شاه) گمارده شد و به سال ۱۲۹۸ ق (در پی مرگ پدرش) در ۳۴ سالگی لقب امین الدوله گرفت.

امین الدوله فردی به شدت غرب زده و لیبرال مسلک و متمایل به سیاست دولت انگلیس بود و لرد کرزن جاسوس و دیپلمات برجسته انگلیسی او را در کتاب «ایران و قضیه ایران»، به عنوان فردی «روشنفکر و آزادی خواه» مورد ستایش قرار داده است. (۳۵)

امین الدوله در جوانی یعنی دورانی که اداره پست و نیز ضرابخانه دولتی را برعهده داشت، به ورطه فساد مالی در غلتید و صاحب مکنت بسیار گردید. (۳۶) او دوست نزدیک میرزا ملکم و میرزا حسین خان سپهسالار و در زمره طرفداران قانون گرایی مدرنیستی و «اندیشه ترقی» بود.

ناصرالدین شاه به سال ۱۳۰۶ ق او را به کار تدوین «کتابچه قانون» به شیوه قوانین لیبرال - سکولار غربی گماشت که قرار بود مبنای یک سلسله اصلاحات شبه مدرنیستی در ساختار سیاسی ایران قرار گیرد. امین الدوله در دوران صدراتش پای نوز و دیگر مأموران بلژیکی را جهت به اصطلاح «اصلاح» ساختار گمرک کشور به ایران باز کرد و نیز برای بسط نظام تعلیم و تربیت سکولاریستی، امکاناتی در اختیار رشديه قرار داد.

امین الدوله در دوران کوتاه صدارت اعظمی (سال ۱۳۱۵ در روزگار سلطنت مظفرالدین شاه) منسوبان خود را بر مصدر امور گماشت و نمونه‌ای بارز از فساد رفتاری دولتمردان شبه مدرنیست را در ایران عیان ساخت.

امین الدوله در دوره صدر اعظمی خود، برادرش میرزا محمدتقی مجدالملک را به مقام وزارت داخله و معاونت صدراعظم گمارد و پسرش

محسن‌خان را وزیر گمرکات کرد و با تقدیم رشوه کلانی (هزار عدد اشرفی) به مظفرالدین‌شاه، یکی از خالص‌جات بزرگ ایران (۴۲ آبادی کوچک و بزرگ در یکی از بخش‌های مهم خالصه رشت) را به نام پسرش محسن‌خان کرد.

امین‌الدوله به همراه صنیع‌الدوله و سپهسالار، در زمره نسل اول سرمایه‌داران کارخانه‌دار ایرانی قرار دارد^(۳۷) که پیوند و نزدیکی کاست روشنفکری ایران را با طبقه سرمایه‌داران زرسالار و شاکله سرمایه‌سالاری وابسته ایران به خوبی نشان می‌دهد. امین‌الدوله به لحاظ بینش ثنوریک، شدیداً تحت تأثیر ولت و منتسکیو قرار داشته است. اساس رویکرد او به مسائل سیاسی و اجرایی در ایران، سکولاریستی و تقلیدی از لیبرالیسم بوده است. امین‌الدوله گرایش‌های شدید روحانیت‌ستیزی داشت و در دوران صدارت خود، جهت زمینه‌سازی برای سیطره غرب‌زدگی شبه‌مدرن، بسیار کوشید.

۷. میرزا آقاخان کرمانی؛

آمیزه ناسیونالیسم باستان‌گرا و آرای سوسیال - دموکراتیک

میرزا عبدالحسین‌خان که به میرزا آقاخان کرمانی معروف گردیده است، به سال ۱۲۷۰ق در بردسیر کرمان متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی را در زادگاه خود سپری کرد. بعدها به اصفهان رفت و مورد لطف ظل‌السلطان شاهزاده سفاک قاجاری قرار گرفت. در مدت اقامت در این شهر با یحیی دولت‌آبادی دوست شد. یحیی دولت‌آبادی همان کسی است که بعدها به عنوان رئیس فرقه ازلیه و بابیه برگزیده شد. میرزا آقاخان سپس به استانبول رفت و در آن شهر به کار نویسندگی برای روزنامه متجددمآب «اختر» پرداخت. میرزا آقاخان در استانبول به فراگیری زبان اوستایی پرداخت و تمایلات ناسیونال -

شوینستی یافت. او که تحت تأثیر ملا محمدجعفر کرمانی، تمایلات بابی یافته بود،^(۳۸) با دختر یحیی صبح ازل ازدواج نمود.

بعد از ترور ناصرالدین شاه به سال ۱۳۱۳ق، دولت عثمانی، تحت فشار دولت ایران، میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی را که متهم به دست داشتن در ترور ناصرالدین شاه بودند، به ایران تحویل داد و این دو به سال ۱۳۱۴ق در ایران به قتل رسیدند.

میرزا آقاخان در آرای خود به شدت تحت تأثیر آخوندزاده قرار داشته است. اساس اندیشه میرزا آقاخان ماتریالیستی است. او همچنین در زمره مبلغان ناسیونالیسم باستان‌گرا و شوینستی است. او به تألیف کتابی تحت عنوان «آیین سکندری» یا «تاریخ ایران باستان» پرداخت و تفسیر مقلدانه ناسیونال شوینستی خود از تاریخ ایران باستان را (که بر پایه موهومات دستاورد سرجان ملکم و شاهزاده جلال‌الدوله بنا گردیده بود) را در آن ارائه نمود. از دیگر آثار او، کتاب‌های «یک مکتوب» و «صد خطابه» را می‌توان نام برد که تحت تأثیر آخوندزاده به نگارش آن‌ها پرداخته است.

میرزا آقاخان همچون دیگر منورالفکران سکولار-ماتریالیست، به وحی بی‌اعتقاد بود و تفسیری خودبنیادانه از «عقل» در مقابل وحی ارائه می‌داد. این رویکرد او در کتاب «هفتاد و دو ملت» تبیین گردیده است.^(۳۹) میرزا آقاخان دین را به گونه‌ای ماتریالیستی تفسیر کرده و آن را «محصول ترس بشر» می‌نامد. آقاخان در کتاب «صد خطابه»، کیش زرتشتی را سازگارترین آیین با طبع ایرانیان می‌نامد.

میرزا آقاخان به لحاظ نظری، آمیزه‌ای از ناسیونالیسم باستان‌گرای ایرانی و اصول سوسیالیسم غربی است.^(۴۰) البته ماهیت ناسیونالیسم باستان‌گرای او نیز غرب‌زده است.^(۴۱) میرزا آقاخان کرمانی در مجموعه نسل دوم روشنفکران

نسل دوم روشنفکری مشروطه؛ غرب‌زدگی شبه‌مدرن در صحنه □ ۳۵

شبه‌مدرنیست مشروطه، به عنوان چهره‌ای به لحاظ عملی فعال و به لحاظ اعتقادی متمایل به ایدئولوژی‌های سکولار- رادیکالیستی، مطرح می‌گردد.

۸. شیخ احمد روحی؛ عمل‌گرا و تندرو

شیخ احمد روحی، متولد سال ۱۲۷۲ ق در کرمان است. احمد روحی دوست صمیمی و نزدیک میرزا آقاخان کرمانی بود که با هم به استانبول رفتند و نیز به همراه یکدیگر با دو دختر صبح ازل ازدواج کردند. از احمد روحی اثر مکتوبی باقی نمانده است، اما گویا در تألیف چند رساله از جمله کتاب «هشت بهشت» با میرزا آقاخان همکاری داشته است. به نظر می‌آید، او بیشتر منورالفکری اهل عمل بوده است. آن گونه که حاج سیاح می‌نویسد، شیخ احمد را به همراه میرزا آقاخان و خبیرالملک از عثمانی تحویل دولت ایران دادند و در ایران او را به قتل رساندند.^(۴۲) آن گونه که به نظر می‌رسد، احمد روحی در آرای خود، تابع میرزا آقاخان کرمانی بوده است.

۹. امین‌السلطان، کارگزار حکومتی وابسته به استعمار

میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان که دومین فرزند آقا ابراهیم بود، فردی تئوریسین و نظریه‌پرداز نبود. اگر او را در زمره کاست روشنفکری شبه‌مدرن ایران محسوب می‌نماییم، به این جهت است که عملکرد اجتماعی و سیاسی او در نهایت در خدمت فرماسیون شبه‌مدرن بوده است و همچنین از مقطع مشروطه به بعد، او به چهره‌ای متجددمآب تبدیل گردید؛ به گونه‌ای که می‌توان وی را یکی از چهره‌های بوروکرات کاست روشنفکری ایران محسوب کرد.

امین‌السلطان سال‌های طولانی به عنوان صدراعظم ناصرالدین شاه در مصدر امور بود و با بذل و بخشش مال و اموال و زد و بندها و مانورهای

سیاسی، موقعیت خود را حفظ می‌کرد. امین‌السلطان در نظر برخی مورّخان متهم است که حتی در ماجرای ترور ناصرالدین شاه نیز دست داشته است. چنان که گفتیم، امین‌السلطان در دوران سلطنت مظفرالدین شاه و در پی یک مسافرت طولانی به اروپا و ژاپن، متحول گردیده و به چهره‌ای شبه‌مدرنیست و متجددمآب و طرفدار اصلاحات شبه‌مدرنیستی بدل گردید. گفته می‌شود که همین رویکرد شبه‌مدرن و نیز حمایت او از مشروطه، زمینه‌ساز قتل امین‌السلطان در یک حادثه مشکوک گردیده است. برخی مورّخان، قتل امین‌السلطان را محصول توطئه محمدعلی شاه می‌دانند. امین‌السلطان (اتابک) به سال ۱۳۲۵ ق ترور شد.

امین‌السلطان ۱۶ سال صدراعظم ایران بود و تا مقطع قیام تنباکو طرفدار سیاست انگلیس و پس از آن، طرفدار سیاست روسیه بود.^(۴۳) اتابک به سال ۱۳۰۶ ق و در اوج قدرت خود، نشان عالی دولت انگلیس معروف به «نشان حمام» را از آن دولت دریافت داشت. او عضو لژ فراماسونری بود و در واگذاری امتیاز انحصار تنباکو به «کمپانی رژی»، واگذاری امتیاز آزادی کشتی‌رانی به انگلیسی‌ها در رودخانه کارون و واگذاری امتیاز لاتاری به انگلستان و نیز واگذاری امتیاز راه آهن تهران - خلیج فارس به بریتانیا، نقش مهم و محوری داشته است.^(۴۴) در زمان صدارت امین‌السلطان، همچنین امتیازهای متعددی به دولت روسیه واگذار گردید.

در واقع، امین‌السلطان در دوران صدارت خود، چوب حراج به بخشی از منابع و امکانات مادی و مالی این ملت به نفع بیگانگان و به منظور تداوم صدارت خود زده است.

در یک نگاه کلی، امین‌السلطان در زمره رجال غرب‌گرای ایرانی بوده است که در یک مقطع حساس سیاسی، نقش مهمی در حفاظت از منافع استعمار

نسل دوم روشنفکری مشروطه؛ غرب‌زدگی شبه‌مدن در صحنه □ ۳۷

بورژوازی مدرن بازی کرده است؛ هر چند که شدت غرب‌زدگی او به صراحت میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و یا امین‌الدوله یا نظایر آن‌ها نبوده است.

۱۰. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله؛

پدر تنوریک روشنفکری شبه‌مدن ایران

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله را می‌توان اصلی‌ترین چهره جریان روشنفکری شبه‌مدن ایران و پدر تنوریک غرب‌زدگی شبه‌مدن‌نیتی در ایران دانست. ملکم‌خان متولد سال ۱۲۴۹ق در اصفهان است. ملکم نامی تورانی و یهودی است. پدر ملکم، میرزا یعقوب نام داشت و ارمنی‌زاده و ارمنی بود. میرزا یعقوب به لحاظ سیاسی مظنون به جاسوسی برای دولت انگلستان بوده است. از میرزا یعقوب رساله‌هایی در دفاع از نظام سرمایه‌داری لیبرال بر جای مانده است.

ملکم در ۱۰ سالگی به فرانسه رفت و در ۹-۸ سالی که در خارج بود، به مطالعه در علوم طبیعی و علوم سیاسی پرداخت. میرزا ملکم پس از قتل امیرکبیر و در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری، به سال ۱۲۶۸ق به ایران برگشت و به عنوان مترجم استادان اتریشی و فرانسوی شاغل در دارالفنون و بعدها به عنوان مدرس دارالفنون مشغول به کار شد. هنگام بازدید ناصرالدین شاه از دارالفنون، در مقابل شاه به خودنمایی پرداخت و به دربار راه پیدا کرد. به سال ۱۲۷۳ق، به همراه هیأتی که به سرپرستی میرزا فرخ‌خان غفاری امین‌الدوله برای مذاکره درباره هرات به فرانسه می‌رفت، عازم پاریس گردید. در فرانسه، اعضای آن هیأت ضمن موافقت با تجزیه هرات از ایران، همگی به عضویت فراماسونری در آمدند. بدین ترتیب، ملکم نیز در ۲۴ سالگی به عضویت فراماسونری درآمد.

میرزا ملکم در بازگشت به ایران، به سال ۱۲۷۵ ق فراموشخانه را تأسیس نمود و پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت، رساله «کتابچه غیبی» یا «دفتر تنظیمات» را خطاب به میرزا جعفر مشیرالملک و به منظور ترغیب ناصرالدین شاه به انجام اصلاحات شبه مدرن در ساختار دولت نگاشت.

میرزا ملکم مدتی بعد به عنوان مشاور سفارت ایران به استانبول می رود و در آن جا با دختری مسیحی به نام هانریت در کلیسا ازدواج می کند. به نظر می رسد که میرزا ملکم در باطن فردی بی اعتقاد به اسلام و اساساً هر نوع تفکر دینی بوده است، اما در مجامع حکومتی ایران به مسلمان بودن تظاهر می کرده است. میرزا ملکم به لحاظ شخصیتی فردی جاه طلب، فرصت طلب و دنیاپیشه بوده است. او جهت به دست آوردن آمال مالی و جاه طلبانه خود به هر ترفندی دست می زده است.

میرزا ملکم دوست نزدیک سیاستمدار و روشنفکر غرب زده، میرزا حسین خان سپهسالار بوده و به همراه او در واگذاری امتیاز ننگین روبرتر به ژولیوس دورویتر یهودی و انگلیس نقش داشته است. ملکم با این که ادعای اصلاحات شبه مدرنیستی و انتقاد از دولت ایران را داشت، تا زمانی که از طرف دولت ایران به عنوان سفیر در انگلستان بود، به مجیزگویی ناصرالدین شاه می پرداخت و در این میان، در سفری که ناصرالدین شاه به همراه امین السلطان به انگلستان رفته بود، امتیاز لاتاری را از ناصرالدین شاه به نام منشی سفارت ایران گرفته و با فروختن آن به شرکت سرمایه گذاری ایران و نیز سندیکای انگلیسی - آسیایی، صاحب چهل هزار پوند گردید.

وقتی دولت ایران در پی بازگشت ناصرالدین شاه به کشور و اعتراض روحانیون و مردم مجبور به لغو امتیاز لاتاری گردید، ملکم بر آشفته گردیده و با تأسیس روزنامه قانون به حمله به دولت ایران پرداخت و گاه و بی گاه برای

ناصرالدین شاه پیغام می‌داد که اگر موجب او از طرف دولت داده شود، دست از تبلیغات علیه دولت بر خواهد داشت. (۴۵)

ملکم در روزنامه خود شعارهای مدرنیستی درباره «قانون» و «مدنیت» و «ترقی و پیشرفت» سر می‌داد و خود را مخالف استبداد می‌نامید. میرزا ملکم به شدت تحت تأثیر آرای نویسندگان لیبرال غربی نظیر آدام اسمیت، جان استوارت میل و اگوست کنت و ولتر قرار داشته و به تقلید از آرای آن‌ها می‌پرداخته است. جوهر و مبادی و مبانی افکار ملکم و غایاتی که جستجو می‌کرد، از اساس مبتنی بر مشهورات مدرنیستی و در ستیز با تفکر دینی قرار داشت.

یک مورخ غرب گرا درباره ملکم می‌نویسد: «افکار او به عنوان نماینده عقل و علم و ترقی و وجهه نظر صرف مادی او، طبیعتاً با سنت و اعتقادات کهن و در واقع با نظام اجتماعی تصادم می‌یافت. این تصادم بر سر مدنیت جدید و دیانت بود». (۴۶)

ملکم خان به لحاظ اعتقادی فردی سکولاریست و حتی لائیک و آتئیست بود اما در نظر معتقد بود که به منظور قابل پذیرش کردن مفاهیم مدرنیستی در جامعه ایران، باید آن‌ها را در لفاف و زرورق دین پنهان کرده و محصول دیانت نامید. (۴۷) این ترویج صریح التقاط و نفاق می‌باشد.

میرزا ملکم در آرای خود رسماً از ایرانیان می‌خواست که به عقل خود توجه ننموده و به تقلید محض از غرب مدرن بپردازند. ملکم در رساله قانون می‌نویسد: «کاش اولیای دولت ما نیز در اختراعات دولتی یک قدری به عقل خود کمتر اعتماد می‌نمودند و آن اصولی را که فرنگی‌ها با این همه علم و تجربه یافته‌اند، کمتر تغییر می‌دادند». (۴۸)

حامد الگار درباره ملکم چنین می‌نویسد: «وی که خود را از لحاظ داشتن

تحصیلات اروپایی، شخصی منحصر به فرد برای رهبری در غربی ساختن ایران می‌دانست... موضوع اصلاحات را با ترقی شخصی و پولدار شدن خود مربوط و وابسته به یکدیگر می‌دانست... زندگی سیاسی او با کوشش برای نیل به مقامات برجسته سیاسی یا حتی کسب قدرت عالی، از طریق ایجاد فراموشخانه آغاز گردید». (۴۹)

میرزا ملکم رساله‌ای تحت عنوان «دفتر تنظیمات یا کتابچه غیبی» دارد که آن را بین سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ ق نوشته و ناصرالدین شاه را دعوت به انجام اصلاحات شبه‌مدرنیستی در ایران نموده است. ملکم در این رساله، پیشنهاد جمع‌آوری احکام شریعت به‌طور منظم و قرارداد آن‌ها تحت تابعیت «شرایط قانونیت» و «ترکیب آن‌ها با قوانین دولت» را می‌دهد. (۵۰) این سخن، بیان سرپوشیده تفسیر مدرنیستی احکام دینی است.

ملکم آشکارا وزرا را دعوت می‌کند که «دقیقاً مثل اروپا عمل کنند، همان‌طور که یک معلم درس می‌دهد». (۵۱) ملکم در همین رساله چنین می‌نویسد: «راه ترقی و اصول نظم را فرنگی‌ها در این دو، سه هزار سال، مثل اصول تلغراف پیدا کرده‌اند و بر روی قوانین معین ترتیب داده‌اند. همان طوری که تلغراف را می‌توان از فرنگ آورد و بدون زحمت در تهران نصب کرد، همان‌طور نیز می‌توان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت ولیکن، چنان که مکرر عرض کردم و باز هم تکرار خواهم کرد، هر گاه بخواهید اصول نظم را شما خود اختراع نمایید، مثل این خواهد بود که بخواهید علم تلغراف را از پیش خود پیدا نمایید». (۵۲)

میرزا ملکم آشکار دعوت به تقلید تمام عیار از غرب مدرن می‌کرد و در واقع، بنیان‌گذار اساس تنوریک غرب‌زدگی شبه‌مدرن و تجددمآبی سطحی و تقلیدی بود. ملکم در خصوص تغییر خط و الفبای فارسی و یا به اصطلاح

«اصلاح» آن نیز نظراتی مطرح کرده است. از رساله‌های ملک‌میس توان از «رساله رفیق و وزیر»، «مجلس تنظیمات» و «اصول ترقی» نام برد. او همچنین به سال ۱۳۰۹ ق سخرانی‌ای در خصوص چگونگی ترویج مدرنیسم در ایران و کشورهای اسلامی داشته که تحت عنوان «مدنیت ایران» مکتوب و منتشر گردیده است. ملک‌میس در رساله اصول ترقی خود، صراحتاً از ضرورت واگذاری امتیاز در خصوص منابع و امکانات ایران به انگلیس سخن می‌گوید و رویکرد آشکاری در حمایت از منافع آن کشور دارد. (۵۳)

میرزا ملک‌میس را می‌توان چهره برجسته روشنفکری لائیک لیبرال مسلک ایران در دوره مشروطه دانست. فرصت‌طلبی و ابن‌الوقتی و عدم پای‌بندی او به اصول و دنیاگرایی شدید و شتم‌مادی و جاه‌طلب‌وی، از او صورت مثالی کاراکتر اغلب روشنفکران ایرانی در تاریخ صد و پنجاه ساله را پدید آورده است. میرزا ملک‌میس طرفدار نفوذ سرمایه‌داری جهانی در ایران، واگذاری امتیاز به غربی‌ها و تقلید تام و تمام از آن‌ها بوده است. رساله کتابچه غیبی او را می‌توان مانیفست ساختار اداری دولت شبه‌مدرن در ایران نامید؛ دولتی که تشکیل آن، غایت اهداف میرزا ملک‌میس خان و بسیاری دیگر از اصلاح‌طلبان شبه‌مدرنیست و مدعی لیبرالیسم و قانون‌گرایی و مروج فراماسونری در ایران بوده و هست. این ساختار اداری، با دگرگونی‌هایی، در قالب نظام اداری رژیم متجددمآب و وابسته رضاخانی، صورت عینی به خود گرفت و در هیأت شبه بوروکراسی فلج و ناکارآمد و عقیم، از زمان اصلاحات داور و تیمورتاش تا امروز بر کشور ما حاکم بوده است و جز استبداد سیاسی، ناکارآمدی، رواج فساد، رشوه‌خواری و کاغذبازی‌های بی‌حاصل، هیچ دستاوردی برای مردم ایران نداشته است. میرزا ملک‌میس همچنین بنیان‌گذار فراموشخانه (سال ۱۲۷۵ ق) و پس از آن «مجمع آدمیت» در ایران بوده است که در سال ۱۳۱۳ ق با انحلال

مجمع آدمیت، به تأسیس لژ فراماسونری «جامع آدمیت» می‌پردازد و مسئولیت اداره امور جامع آدمیت را به عهده فراماسونر معروف عباسقلی آدمیت قرار می‌دهد. آرای ملکم، در حرکت انحرافی روشنفکران سکولار در مشروطه، صورت عینی و محسوس به خود گرفت و پس از آن با تثبیت سیطره استبدادی غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران، بسط و تداوم یافت. میرزا ملکم به سال ۱۳۲۶ ق درگذشت و وصیت کرد تا جسدش را بسوزانند.

۱۱. زین‌العابدین مراغه‌ای؛ بازرگان غرب‌زده

زین‌العابدین مراغه‌ای، متوفی به سال ۱۳۲۸ ق، یک بازرگان ایرانی بوده است. او را می‌توان نماینده جناح میانه روی لیبرال-ناسیونالیست منورالفکری ایران دانست. اصلی‌ترین کتاب او «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ» نام دارد که در سه مجلد منتشر گردیده است.^(۵۴) بنا به گفته ادوارد براون، این کتاب نقش مهمی در زمینه‌سازی مشروطه و تضعیف رژیم مظفرالدین شاه داشته است.^(۵۵) سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ را می‌توان رمان‌واره‌ای در ستایش از تجدد غربی و یکی از آثار مهم داستانی ادبیات مشروطه دانست.

در واقع، مراغه‌ای بیان سرگذشت فردی به نام ابراهیم‌بیگ را بهانه و محملی برای بیان آرای سیاسی و فرهنگی خود قرار داده است. مراغه‌ای در این اثر به ستایش از لیبرالیسم پرداخته است. زین‌العابدین مراغه‌ای مانند دیگر روشنفکران شبه‌مدرنیست این دوره، گمان می‌کند که راه غلبه بر مظالم و فساد و انحطاط قاجاری، در پیش گرفتن طریق تجددمآبی و غرب‌زدگی شبه‌مدرن می‌باشد.

مراغه‌ای در این کتاب به تحقیر چهره روحانیت می‌پردازد و در ضرورت تبعیت از غرب سخن می‌گوید.^(۵۶) مراغه‌ای آشکارا به ترویج سکولاریسم

پرداخته و می‌نویسد: «الّا در ایران، در هیچ گوشهٔ دنیا رؤسای روحانی به امور سیاسی مداخله ندارند».^(۵۷) مراغه‌ای به شیوه روشنفکران ناسیونالیست آن دوران، حسرت ایران باستان را خورده و ضمن آنکه اعراب را عامل فروپاشی ایران باستان می‌نامد، با حسرت درباره ایران باستانی می‌نویسد: «این همان ایران است که سلطنت و عدالت از آن خاک پاک به سایر بلاد منتشر شده. از کیومرث که نخستین پادشاه از طبقه پیشدادیان است گرفته تا اواخر ساسانیان، این مملکت آباد و منبع عدل و داد بود».^(۵۸) مراغه‌ای مثل همه روشنفکران آن دوره، نسبت به دستاوردهای تکنیکی غرب مجذوب و مرعوب است و اگرچه مانند آخوندزاده به اسلام‌ستیزی آشکار نمی‌پردازد، اما با روحانیت سر مخالفت و درگیری دارد. در خوش‌بینانه‌ترین حالت، می‌توان ابراهیم‌بیگ قهرمان رمان‌واره مراغه‌ای را نمودی از نسل افرادی دانست که شاید دلسوزی و صداقت دارند، اما راه را اشتباه انتخاب کرده‌اند و قدم در مسیر غرب‌زدگی شبه‌مدرنیستی‌ای نهاده‌اند که جز به تباهی بیشتر احوال آن‌ها و سیطره استبدادی سیاه کار و وابسته نمی‌انجامیده است.

۱۲. صنیع‌الدوله؛ روشنفکری از تبار تکنوکرات‌ها

مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله، روشنفکر تکنوکرات عهد مشروطه و یکی از نمایندگان گرایش لیبرالیسم تکنوکراتیک میانه‌روانه در ایران است. مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله دومین فرزند پسر مخبرالدوله و برادر حاج مخبرالسلطنه هدایت و متولد سال ۱۲۷۳ق در تهران می‌باشد. تحصیلات متوسطه و دانشگاهی خود را در آلمان گذراند و پس از بازگشت به ایران، مورد توجه و حمایت ناصرالدین شاه و سپس مظفرالدین شاه قرار گرفت. صنیع‌الدوله داماد مظفرالدین شاه و عضو لژ فراماسونری و اولین رئیس مجلس مشروطه بوده

است. (۵۹)

صنیع الدوله صاحب اولین کارخانه ریسندگی در ایران بود. (۶۰) به لحاظ طبقاتی، صنیع الدوله را می‌توان روشنفکر سخنگوی تمایلات سرمایه‌داری صنعتی در ایران دانست. صنیع الدوله پس از فتح تهران توسط قوای بختیاری و گیلان و آذربایجان و مسلط شدن اعضای «لژ فراماسونری بیداری» بر اوضاع کشور، به همراه منورالفکران فراماسونری چون تقی‌زاده، سردار اسعد بختیاری، سپهسالار تنکابنی، میرزا محمدعلی تربیت، سلیمان‌خان میکده و وثوق الدوله و چند فراماسونر دیگر، در جایگاه رهبری و «هیأت مدیره انقلاب مشروطیت» قرار گرفت. (۶۱)

صنیع الدوله پیش از آن بارها در کسوت وزارت در دولت‌های مختلف ظاهر گردیده بود. از نقاط تاریک کارنامه صنیع الدوله، ریاست او در «کمیسیون تدوین نظام‌نامه» یا به عبارتی، تدوین اولین قانون اساسی مشروطه می‌باشد. اعضای این کمیسیون (صنیع الدوله، محتشم‌السلطنه، مخبرالسلطنه، میرزا حسن و میرزا حسین پیرنیا) که همگی فراماسونر بودند، (۶۲) به تدوین یک قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای و ملهم از روح سکولاریسم و آرای فراماسونری پرداختند. تدوین این قانون اساسی، حلقه مهمی از زنجیر اهداف سکولاریستی منورالفکران فراماسونر، در انحراف نهضت عدالت‌خانه به یک رویداد غرب‌زده بوده است. صنیع الدوله پس از فتح تهران و سقوط استبداد صغیر، در کابینه سپهدار تنکابنی فراماسونر نیز پست وزارت گرفت.

صنیع الدوله در بعد از ظهر شنبه چهارم صفر ۱۳۲۹ق، توسط دو کارگر روسی که ظاهراً حقوق عقب افتاده خود را از صنیع الدوله مطالبه می‌کردند، کشته شد. هنگام مرگ در حدود ۳۰۰ هزار تومان سرمایه و باغ و ملک از او بر جای ماند. (۶۳) صنیع الدوله را می‌توان یکی از مظاهر پیوند عینی سرمایه‌داری

و روشنفکری شبه‌مدرنیست در ایران عهد مشروطه دانست.

۱۳. میرزا نصرالله مشیرالدوله؛

بوروکرات - روشنفکر دلال داری

میرزا نصرالله خان نائینی معروف به مشیرالدوله از تبار دولتمردان متجدد و فراماسونر دوران قاجاریه است. او در دستگاه امین‌السلطان و با حمایت او ارتقاء مقام یافت و در سال ۱۳۱۳ق به سمت وزیر خارجه تعیین گردید. سال بعد وزیر جنگ شد. در دوران وزارت او، اولین استقراض از روس‌ها صورت گرفت و در پی آن، روس‌ها عملاً بر سرنوشت بخشی از کشور حاکم شدند. میرزا نصرالله مشیرالدوله به سال ۱۳۱۷ق «مدرسه علوم سیاسی» را تأسیس کرد که به کانون تربیت کادر سیاسی مورد نظر فراماسونری در ایران آن زمان بدل گردید.^(۶۴) در مدرسه علوم سیاسی، فراماسونری‌هایی چون محمدعلی فروغی و اردشیر ریپورترچی و ولی‌الله نصر تدریس می‌کردند.

یک نقطه بسیار سیاه در کارنامه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، دلالی او به همراه امین‌السلطان در واگذاری امتیاز نفت جنوب ایران به ویلیام ناکس داری انگلیسی است. مشیرالدوله در ازای دریافت ۱۰ هزار لیره سهام شرکت نفت، برای واگذاری این امتیاز، دلالی کرده است.

مشیرالدوله که در زمره فراماسونری‌های شبه‌مدرنیست ایرانی بود، در زمینه‌سازی برای تحقق مشروطه غرب‌زده و تغییر مسیر حرکت جنبش مردمی به نفع تحقق سیطره غرب‌زدگی شبه‌مدرن، نقش مهمی داشته و پس از صدور فرمان مشروطیت، به عنوان اولین نخست‌وزیر مشروطه، تشکیل دولت داده است. مشیرالدوله در تاریخ ۱۳ بهمن ۱۲۸۵ش برابر با ۱۹ ذی الحجه ۱۳۲۴ق کابینه‌ای را تشکیل داد که از هشت وزیر آن، چهار نفرشان رسماً فراماسونر

بوده‌اند.

مشیرالدوله یک نظریه پرداز یا تئورיסین نبود بلکه به طیف بوروکرات-تکنوکرات‌های کاست روشن‌فکری شبه‌مدرن ایران تعلق داشته است. دو فرزند مشیرالدوله (حسن و حسین پیرنیا) که هر دو فراماسونر بودند، در زمره روشنفکران تئوریسین رژیم پهلوی اول فعالیت کرده‌اند. میرزا نصرالله مشیرالدوله غفاری به سال ۱۳۲۸ ق درگذشت.

۱۴. میرزا عبدالرحیم طالبوف؛ روشنفکر التقاطی عصر مشروطه
عبدالرحیم طالبوف تبریزی، متولد سال ۱۲۵۰ ق و متوفی به سال ۱۳۲۹ ق است. او در زمره روشنفکران نظریه پرداز و ایدئولوگ نسل دوم مشروطه ایران می‌باشد.

او تمایل آشکاری به تفسیر مدرنیستی برخی مفاهیم دینی و نیز به رویکردهای سوسیال-دموکراتیک گرایش داشت. از آثار معروف او می‌توان «مسالك المحسنين» (۱۳۲۳ ق)، «مسائل الحیات» (۱۳۲۴ ق)، کتاب احمد (۱۳۱۲ ق) و سیاست طالبی (۱۳۲۹ ق) را نام برد.

فریدون آدمیت، ارکان اندیشه طالبوف را این‌گونه بر می‌شمرد: «او از مروّجان علوم طبیعی و افکار اجتماعی و سیاسی جدید است و نماینده جریان فکری زمان خویش. از پیروان اصالت عقل و فلسفه تجربی است؛ به قانون ترقی و تحول تکاملی اعتقاد دارد. او از معتقدان لیبرالیسم فلسفی است.» (۶۵)
جوهر آرای طالبوف سکولاریستی است اما او همچون آخوندزاده، ستیز صریح و افراطی با اسلام ندارد، بلکه خواهان نحوی باز تفسیر (و به عبارت دقیق‌تر تحریف) مفاهیم اسلامی بر پایه مشهورات مدرنیستی و اومانیستی است. طالبوف در واقع نمایندگی شاخه به اصطلاح دینی و یا به تعبیر دقیق‌تر،

شاخه التقاطی روشنفکری نسل دوم مشروطه ایران را برعهده دارد. طالبوف به دلیل ترویج رویکرد التقاطی به دین در آثارش، توسط آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری تکفیر گردید. یکی از آثار مهم طالبوف، داستان مسالک المحسنین او است؛ طالبوف در این کتاب به ستایش از کشورهای غربی‌ای چون انگلیس و فرانسه و ایتالیا و به دفاع ضمنی از مدرنیته می‌پردازد.^(۶۶) طالبوف در این کتاب به تخطئه احکام اسلامی پرداخته و می‌گوید، احکام شرعی ما برای هزار سال قبل خوب بوده است.^(۶۷) او در این کتاب از ضرورت عصری کردن احکام و تغییر حکم زکات و قربانی سخن می‌گوید.^(۶۸) طالبوف در «قسمت رابع» همین کتاب، به تخطئه روحانیت می‌پردازد.^(۶۹) طالبوف نیز همچون ملکم و آخوندزاده، علت به اصطلاح «عقب ماندگی» ما را در «الفبای مدرس» ما جست‌وجو کرده و از تغییر الفبا سخن می‌گوید.^(۷۰)

کتاب احمد حکایت‌گونه‌ای است که به توصیف و آموزش برخی مفاهیم علوم تجربی مدرن به زبان ساده اختصاص دارد.^(۷۱) طالبوف از ستایشگران مشروطه غربی و دولت استعمارگر انگلیس می‌باشد.^(۷۲) جهان‌بینی طالبوف را می‌توان نحوی لیبرالیسم سوسیال دموکراتیک مبتنی بر معرفت‌شناختی پوزیتیویستی دانست. طالبوف به گونه‌ای از غرب و تجدد سخن می‌گوید که حکایتگر مسحوریت و مجذوبیت نسبت به آن می‌باشد. اگرچه برخی توجهات نسبت به وضع خاص آسیا در برابر هجوم مدرنیته غربی در آثار طالبوف دیده می‌شود، اما در کل و در یک جمع‌بندی فراگیر، آرای طالبوف چیزی نیست مگر صورتی از تجددگرایی سطحی و غرب‌زدگی شبه‌مدرن که فی‌المثل در مقایسه با آرای آخوندزاده، دارای وجه التقاطی و تا حدودی به ظاهر دینی بوده و توجه بیشتری به آرای سوسیالیستی نشان می‌دهد. آرای طالبوف، در شکل‌گیری مشروطه غرب‌زده در ایران، نقش مؤثری بازی کرد.

۱۵. حاج سیاح؛ جهانگرد غرب زده

محمدعلی سیاح، جهانگرد ایرانی متوفی به سال ۱۳۰۴ ش، یکی از چهره‌های کاست تجددطلبان روشنفکری شبه‌مدرن ایران است. سیاح روستازاده‌ای است که پس از آموختن اندکی از دروس حوزوی، میل به سفر و جهانگردی پیدا می‌کند و به بسیاری از شهرهای اروپا و هند و عثمانی سفر می‌کند. او با برخی روشنفکران غرب زده آن دوره و نیز بعضی شاهزادگان تجددگرای قاجاری و همچنین با شاهزاده سنگدل ظل‌السلطان مرتبط بوده است. سیاح از طرف این شاهزاده قاجاری تحریک می‌شود تا با برادر کوچک شاهزاده یعنی کامران میرزا (ولیعهد) در افتد. آن گونه که از برخی رفتارها و خصایص اخلاقی سیاح برمی‌آید، وی فردی فرصت‌طلب و اهل زد و بند و رابطه‌بازی سیاسی و مال‌اندوزی بوده است. میرزا رضا کرمانی در بازجویی‌های خود پس از قتل ناصرالدین شاه، سیاح را «فردی مذبذب و خودپرست» که در فکر جمع کردن «مال و مکت» است، معرفی می‌نماید.^(۷۳)

سیاح اگرچه الحاد آشکار و مغرضانه‌ای ندارد، اما در کل، با تجددطلبان سطحی و جریان غرب زده شبه‌مدرنیست، همسویی و همراهی دارد. در جای جای اثر معروف او «سفرنامه حاج سیاح»، نسبت به غرب و مدرنیسم و ملل اروپایی، ستایش‌هایی ابراز می‌گردد. رفتار سیاسی او نشان دهنده گرایش‌های لیبرالیستی وی می‌باشد. سیاح در بخش‌هایی از اثر خود به ستایش چهره‌های لیبرال و ناسیونالیست اروپایی نظیر گاریبالدی^(۷۴) و مردم انگلیس می‌پردازد. او صراحتاً می‌گوید: «ما باید انسانیت و مال‌بینی را از مردم (انگلیسی) بیاموزیم».^(۷۵)

مجدوبیت نسبت به جاذبه‌های غرب مدرن، در همه بخش‌های این سفرنامه

به چشم می‌خورد. سیاح پس از خلع محمدعلی شاه از سلطنت، به عنوان «لله احمد شاه» برگزیده می‌شود. آن گونه که گفته می‌شود، ظاهراً سیاح با محافل ماسونی در ارتباط بوده و حتی عضو لژ بیداری بوده است. از دیگر همراهان او در لژ بیداری می‌توان از ارباب کیخسرو شاهرخ، مرتضی قلی صنیع‌الدوله، سردار اسعد بختیاری، میرزا علی‌اکبر دهخدا و میرزا محمدعلی خان فروغی نام برد. (۷۶)

ظاهراً حاج سیاح عضو «انجمن ملی» (که در محرم ۱۳۲۲ ق و تحت سیطره فراماسونرها تشکیل گردید) نیز بوده است. اعضای انجمن ملی نقش فعالی در انحراف نهضت عدالت‌خانه به مشروطیت غرب‌زده برعهده داشته‌اند. (۷۷) سیاح در سفرنامه خود، به گونه‌ای ناجوانمردانه به تخطئه روحانیت شیعه و خرافه پرست و جاهل و فریب کار نشان دادن آن‌ها پرداخته است. (۷۸)

۱۶. روشنفکری به نام وثوق‌الدوله و خیانتی بزرگ!

میرزا حسن خان وثوق‌الدوله فرزند یک خانواده اشرافی قاجاری و خواهرزاده امین‌الدوله، منورالفکر میانه‌روی نسل دوم مشروطه، به سال ۱۲۹۲ ق برابر ۱۲۵۴ ش به دنیا آمد. (۷۹) او از کودکی با زبان فرانسه آشنا شد و تحت تأثیر مشهورات شبه‌مدرنیستی رایج قرار گرفت.

وثوق‌الدوله با فلسفه و ادبیات غرب آشنایی داشت و در تیرماه ۱۲۷۴، پس از دیدار با ناصرالدین شاه، به دلیل معلومات زیاد، از طرف شاه قاجار لقب وثوق‌الدوله گرفت و مستوفی آذربایجان گردید.

حسن وثوق‌الدوله از جمله متجددینی بود که به فراماسونری پیوست و عضو لژ بیداری گردید. (۸۰) از آغاز حرکت مشروطه‌خواهی، در زمره طرفداران آن درآمد و پس از تشکیل مجلس اول شورای ملی، به عنوان نایب

رئیس مجلس (رئیس مجلس، منورالفکر فراماسونری به نام صنیع الدوله بود) تعیین گردید. وثوق الدوله در دولت‌های مختلف پس از مشروطه عضویت داشت. پس از فتح تهران و غلبه اعضای لژ فراماسونری بیداری بر کشور (۱۳۲۷ق)، میرزا حسن وثوق الدوله به عضویت «هیأت مدیره» فراماسونری‌ای که اداره کشور را برعهده گرفته بود، درآمد. وثوق الدوله در کابینه سپهدار، وزیر دادگستری بود و در سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ق دو بار نخست‌وزیر گردید.

در سیزدهمین کابینه پس از مشروطه که با ریاست وثوق الدوله تشکیل گردید، یک اتفاق بسیار تلخ و دردناک و به‌ویژه از منظر بررسی کارنامه سطره شبه‌مدرنیست‌ها، عبرت‌آموز رخ داد و آن انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ م با دولت انگلیس توسط حسن وثوق الدوله، در ازای دریافت ۱۳۰ هزار تومان لیره رشوه می‌باشد.

ماجرا از این قرار است که ایران در حد فاصل سقوط تهران به دست فراماسونرها در ۱۲۸۸ش تا کودتای ۱۲۹۹ش، در یک وضعیت بلبشو و هرج و مرج گسترده به سر می‌برد. با پایان گرفتن جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه، مجموع توافقات استعماری انگلیس و دولت تزاری در سال ۱۹۰۷ کان لم یکن تلقی گردیده و دولت انگلیس نگران نفوذ بلشویک‌ها در ایران بود. در چنین شرایطی، جناحی از هیأت حاکمه انگلستان تصمیم گرفتند با تحت‌الحمايه قرار دادن ایران و نفی استقلال نسبی و شکننده آن، به‌طور کامل بر کشور مسلط گردیده و از خطر نفوذ شوروی به ایران و هند جلوگیری نمایند. زیرا هندوستان در آن دوره، منبع اصلی تغذیه دولت انگلیس بود و ایران نیز به واسطه اکتشاف نفت، بیش از پیش برای دولت انگلیس اهمیت می‌یافت.

در چنین وضعیتی، وثوق‌الدوله در مرداد ۱۲۹۸ ش برابر با اوت ۱۹۱۹م حاضر گردید، در ازای دریافت رشوه، قرارداد تحت‌الحمایگی ایران را امضا نمود. در پی انجام این خیانت بزرگ، امواج گسترده اعتراضات مردمی در کشور به راه افتاد و دولت‌های شوروی و آمریکا و برخی دول اروپایی نیز به این قرارداد اعتراض کردند و مجلس شورا نیز از پذیرش آن سرباز زد و احمدشاه حاضر به پذیرش آن نشد.

امضای این قرارداد، وثوق‌الدوله را به چهره‌ای منفور در سراسر ایران بدل نمود. نورمن سفیر وقت انگلیس در ایران، در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۲۰، در تلگرافی به لرد کرزن وزیر خارجه و در پی گسترش نفرت عمومی از وثوق‌الدوله می‌گوید: «رئیس الوزرا اکنون نزد مردم به قدری منفور است که دیگر وجود او برای دولت پادشاهی انگلستان فایده‌ای نخواهد داشت و صلاح در این است که کابینه دیگری بر سر کار آید».^(۸۱)

وثوق‌الدوله تجسم تام و تمام یک منورالفکر دوران پایانی قاجاریه است. او در امضای قرارداد ننگین ۱۹۱۹م با دو منورالفکر دیگر به نام‌های نصرت‌الدوله فیروز و صارم‌الدوله که هر دو متجددمآب‌های آن دوره بودند، همراهی داشت. نصرت‌الدوله فیروز بعدها در رژیم استبدادی رضاخان به وزارت رسید و سرانجام هدف خشم بدگمانی‌های آن مستبد بیمار قرار گرفت و کشته شد.

پس از گسترش موج مخالفت‌های مردمی با قرارداد ۱۹۱۹م و استعفای اجباری وثوق‌الدوله، سیاست دولت انگلستان از استعمار مستقیم و تحت‌الحمایه قرار دادن ایران، به استعمار غیرمستقیم و روی کار آوردن یک دولت وابسته به ظاهر مستقل تغییر یافت. کودتای ۱۲۹۹ ش و روی کار آمدن رضاخان، محصول همین سیاست دولت انگلیس بود. وثوق‌الدوله به سال

۱۳۲۹ ش درگذشت.

احزاب و گروه‌های روشنفکری دوره مشروطه

در آستانه مشروطه و مدتی پس از آن، فعال‌ترین تشکلهای روشنفکری را انجمن‌ها و محفل‌های فراماسونری تشکیل می‌دادند؛ اما از هنگام گشایش مجلس دوم و پس از آن، چند تشکل کوچک و بزرگ روشنفکری تأسیس گردید که به لحاظ ایدئولوژیک، پیرو آرا و ایدئولوژی‌های مدرنیستی بودند. در مجلس شورای دوم، دو جریان عمده در دل روشنفکری این مقطع، در قالب تشکلهای سیاسی جداگانه، مقابل هم قرار گرفتند:

۱. «حزب اجتماعیون عامیون» یا «حزب دموکرات» که همان جریان تندروی درون مجلس بودند.

۲. «حزب اجتماعیون اعتدالیون» یا حزب اعتدالی که نماینده گرایش میانه روانه در منورالفکران مجلس دوم بود.

حزب اجتماعیون عامیون دارای مرام‌نامه‌ای سوسیالیستی بود و نشریه ارگان آن «ایران نو» نام داشت. حسن تقی‌زاده، سلیمان میرزا، حسینقلی نواب، وحیدالملک و مساوات که همگی از غرب‌زده‌های شبه‌مدرنیست بودند، از اعضای حزب دموکرات بودند. حزب اجتماعیون عامیون در مجلس خود را با نام «حزب دموکرات» معرفی می‌کرد. این حزب رویه‌ای کاملاً سکولاریستی داشت. مرام‌نامه این حزب را محمدامین رسول‌زاده به سال ۱۳۲۸ ق به نگارش در آورده بود. حیدرخان عموآوغلی از چهره‌های منسوب به این حزب بود. رسول‌زاده از دومین سال انتشار نشریه ایران نو، به عنوان سردبیر آن انتخاب گردید. رسول‌زاده همچنین دارای گرایش‌های ناسیونالیستی پان‌ترکیستی بود. در این حزب و با حضور چهره‌های معروف سرسپرده فراماسونری انگلیس

(نظیر تقی‌زاده، حسینقلی نواب و سلیمان میرزا اسکندری) ردپای روشنی از نفوذ دولت انگلیس دیده می‌شود. حزب دموکرات مواضع شدیداً ضدروسی داشت. (۸۲)

حزب اعتدالیون در مجلس دوم حائز اکثریت بود. اینان تجددطلبان میانه‌رویی بودند که تمایلی به ایدئولوژی سوسیالیستی نداشتند. «وقت» و «مجلس» از نشریات اعتدالیون بود. افرادی چون محمدصادق طباطبایی، علی‌محمد دولت‌آبادی، ناصرالملک و در یک مقطع، علی‌اکبر دهخدا از چهره‌های اصلی حزب اعتدالیون بودند. در این حزب نیز فراماسون‌های فعالی چون نصرالله اخوی و سپهدار اعظم، نفوذ و نقش محوری داشتند. این حزب را می‌توان بیشتر نماینده گرایش‌های لیبرالیستی جریان منورالفکری ایران در این مقطع دانست. جوهر دیدگاه اینان نیز سکولاریستی بود.

در مجلس سوم که عمر کوتاهی داشت، دموکرات‌ها دارای اکثریت بودند، اما پس از انحلال مجلس، این دسته بندی‌های سیاسی تضعیف گردید. از دیگر احزاب تجددطلب و منورالفکر این دوره می‌توان از «حزب اتفاق و ترقی» به رهبری مستعان‌الملک نام برد و نشریه ارگان آن «استقلال ایران» نام داشت. حزب اتفاق و ترقی یک تشکل مدرنیستی بود که لایه‌های سرمایه‌داری متوسط ایران آن دوران را نمایندگی می‌کرد. این حزب در صفر سال ۱۳۲۹ ق با حزب اعتدالیون ائتلاف کرد.

از دیگر احزاب این دوره می‌توان از «حزب ترقی خواهان لیبرال» نام برد که ارگان آن «روزنامه جنوب» بود و توسط نمایندگان جنوبی مجلس تأسیس گردیده بود. این حزب آشکارا از سرمایه‌داری لیبرال طرفداری می‌کرد و در میان خوانین منطقه نفوذ داشت. در سال ۱۲۹۶ ش (۱۹۱۷ م) حزبی با تمایلات سوسیالیستی به نام «حزب عدالت» در باکو تأسیس گردید. مدتی بعد، از دل

حزب عدالت، جریان کمونیستی‌ای به نام «حزب کمونیست» در بندر انزلی به سال ۱۲۹۹ش تشکیل گردید. در رأس این حزب، حیدرخان عموآغلی قرار داشت و جعفر جوادزاده معروف به پیشه‌وری و کامران آقازاده معروف به آقاف از دیگر اعضای آن بودند. این حزب را می‌توان نطفه و هسته مرکزی گرایش مارکسیستی در کاست روشنفکری شبه‌مدرن ایران دانست.

در مجلس پنجم که در فروردین ۱۳۰۲ش تشکیل شد، طیف طرفداران رضاخان تحت عنوان «فراکسیون دموکرات مستقل» (متجدد) قدرت را در دست داشت و دو حزب اعتدالی و اجتماعیون عامیون منحل گردیده بودند. فراکسیون مذکور نقش مهمی در انحلال سلطنت قاجار و انتقال سلطنت به پهلوی بازی کرد.

روشنفکران و کمیته مجازات

کاست روشنفکری ایران، از آغاز تأسیس خود، به دلیل خصیصه بیگانگی از هویت تاریخی و قومی جامعه ایرانی و نیز تشریفاتی و آمرانه بودن فرایند تأسیس آن، بالذات تمایلات خشونت‌مدارانه داشت. یکی از نمودهای این خشونت‌طلبی ذاتی را می‌توان در تشکیلات مشکوک و مرموز کمیته مجازات و عملکرد آن به خوبی مشاهده کرد. کمیته مجازات نام تشکیلات تروریستی‌ای است که به سال ۱۳۳۴ق توسط سه تن از چهره‌های متجددمآب مرتبط با محافل ماسونی تأسیس گردید و اقدام به چند ترور و عملیات مسلحانه نمود.

ظاهراً ماجرا از این قرار بود که سه جوان روشنفکر مشروطه‌خواه، سرخورده از تحولات و ناکامی‌ها، اقدام به تشکیل یک هسته کوچک مسلح می‌کنند. دو نفر از این سه تن یعنی اسدالله‌خان فتح‌الله‌زاده و منشی‌زاده بهایی

نسل دوم روشنفکری مشروطه؛ غرب‌زدگی شبه‌مدرن در صحنه □ ۵۵

بودند و نفر سوم گروه یعنی محمدنظرخان مشکوة‌الممالک، از اعضای لژ فراماسونری بود. (۸۳)

کمیته مجازات به نحوی مرموز و غیرمستقیم توسط اردشیر ریپورترجی (جاسوس فعال انگلیس و کسی که مانیفست رژیم پهلوی را تهیه کرد و رضاخان را به انگلیسی‌ها معرفی نمود) و یک جناح از هیأت حاکمه انگلیس که با قرارداد ۱۹۰۷م روسیه و انگلستان در مورد ایران مخالف بودند، رهبری و حمایت می‌شد. (۸۴)

پس از قرارداد ۱۹۰۷م روسیه و تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روسیه در شمال و انگلستان در جنوب و یک منطقه بی‌طرف بین آن‌ها، عده‌ای از سیاستمداران انگلیسی و کارگزاران آن‌ها در ایران (نظیر اردشیر ریپورترجی) با این قرارداد مخالف بوده و آن را به ضرر انگلستان می‌دانستند. اردشیر ریپورتر معتقد بود، به جای تجزیه ایران بین روسیه و انگلیس، باید یک دولت به ظاهر ایرانی و ناسیونالیست و وابسته به انگلستان در ایران بر سر کار آید که متضمن تأمین منافع انگلستان به‌طور تمام عیار باشد. در امتداد چنین بینشی است که اردشیر ریپورتر با قرارداد تحت‌الحمایگی ایران توسط انگلستان به سال ۱۹۱۹م نیز مخالفت می‌کرد و سرانجام نیز با واداشتن دولت انگلیس به حمایت از رضاخان، ایده خود را در مورد ایران عملی و محقق نمود.

کمیته مجازات در واقع اهرم فشار اردشیر ریپورتر برای اعمال فشار بر عمال ایرانی جناح مقابل ریپورتر در هیأت حاکمه انگلیس (جناح طرفدار قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹م در دولت انگلیس) و ابزار زمینه‌سازی برای یک کودتای خزنده به نفع نظر خود بود. کمیته مجازات بخشی از برنامه درازمدت اردشیر ریپورتر در ائتلاف با یک جناح هیأت حاکمه انگلیس به منظور پیشبرد هدف خود (یعنی تأسیس دولت ناسیونالیست وابسته به انگلیس، در ایران) بود.

یکی از نکات عجیب و قابل تأمل درباره کمیته مجازات، ارتباط تنگاتنگ و نزدیک حیدرخان عمواغلی (منورالفکر مارکسیست روسی - ایرانی) با اردشیر ریپورتر در کمیته مجازات و فعالیت‌های آن می‌باشد که عمیق شدن در آن، شاید حکایتگر لایه‌های عمیق‌تری از وابستگی کاست روشنفکری ایران و محافل آن در مقطع مشروطه، به استعمار بورژوازی مدرن و به‌ویژه انگلیس باشد.

فصل دوم:

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛

قدمتگزاری برای استبداد

۱۳۲۰ - ۱۳۰۰ ش

کودتای ۱۲۹۹ش با کمک روشنفکری به نام سیدضیاءالدین طباطبایی به همراه یک قزاق بی سواد به نام رضاخان که بعدها «سردار سپه» لقب گرفت، آغاز فصل جدیدی در دخالت‌های سلطه‌طلبانه استعمار انگلیس در ایران بود. در واقع، انگلیسی‌ها که از پیشبرد اهداف خود از طریق قرارداد ۱۹۱۹م ناامید شده بودند، تصمیم گرفتند، به جای دخالت آشکار و مستقیم استعماری در ایران، سیاست‌های مورد نظر خود را از طریق یک دولت دست‌نشانده دنبال کنند. این‌گونه بود که پس از آشنایی اردشیر ریپورترجی با رضاخان که با وساطت میرزا کریم رشتی صورت گرفت، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند تا اهداف خود را با استفاده از قزاق مطیع و در عین حال خشن و نیرومندی چون رضاخان دنبال کنند.

برنامه انگلیس این بود که یک دولت نیرومند مرکزی و به ظاهر مستقل در ایران پدید آورد تا تحت لوای شعارهای ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه، ضمن منهدم کردن ساختارهای کلاسیک تمدنی ایران، فرماسیون تاریخی- فرهنگی غرب‌زدگی شبه‌مدرن را در ایران حاکم نموده و منافع و امتیازات دولت انگلستان را نیز تأمین نماید. این دولت استبدادی با ایدئولوژی ناسیونالیسم شووینیستی شبه‌مدرن، مظهر اراده قهرآمیز و مدافع منافع استعمار انگلیس در ایران بود که پس از کودتای سوم اسفند، ظرف پنج سال در هیأت سلطنت

پهلوی در ایران عینیت یافت.

وجه غالب جریان روشنفکری ایران در این دوره، پیرو ایدئولوژی «ناسیونالیسم باستان‌گرا» می‌باشد و از این رو، طیف وسیعی از منورالفکران این دوره، چه در زمان کودتا و پس از آن و چه از دوره شکل‌گیری رژیم استبدادی رضاخان، به حمایت از آن پرداختند. در یک نگاه کلی، جریان روشنفکری ایران در این دوره، دارای چهار گرایش اصلی بدین ترتیب می‌باشد:

۱. گرایش غالب و حاکم بر کاست روشنفکری ایران که گرایش «ناسیونالیسم سلطنت‌طلب» می‌باشد و تجسم اصلی آن رژیم رضاشاهی است.
 ۲. گرایش دارای تمایلات سوسیالیستی و مارکسیستی که پیروان (حزب کمونیست ایران) و جریان ۵۳ نفر، از اعضای آن هستند. این گرایش به لحاظ فعالیت و دامنه عمل، بسیار کم نفوذ و غیرفعال بوده و بخش کوچکی از کاست روشنفکری ایران را تشکیل می‌دهد. این جریان اگرچه به لحاظ ایدئولوژیک، پیرو سوسیالیسم مارکسیستی می‌باشد، اما در خصوص بسط کلی غرب‌زدگی شبه‌مدرن، با ایدئولوژی حاکم (ناسیونالیسم سلطنت‌طلب) همسو و همراه می‌باشد.

۳. گرایش کم‌رنگ و غیرفعال «ناسیونالیسم لیبرال» که در افق کلی و جهت‌گیری‌ها مثل دیگر گرایش‌های روشنفکری ایران، خواهان بسط غرب‌زدگی شبه‌مدرن بوده است. افراد کمی از این جریان غیرفعال در این دوره (کسانی چون: مصدق یا مستوفی‌الممالک)، در کل با جهت‌گیری‌های استبداد شبه‌مدرنیستی حاکم همسویی داشتند؛ اگرچه به دلیل تأکیدی که بر اجرای قانون اساسی مشروطه داشتند، با سیاست‌ها و مواضع رضاشاه اختلافاتی پیدا می‌کردند. این جریان در دوران سلطنت رضاشاه بسیار منفعل و غیرفعال بود و

تنها از سال‌های نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ش است که صورت فعالی پیدا می‌کند. هر سه گرایش ناسیونالیسم سلطنت‌طلب، مارکسیستی و ناسیونالیسم لیبرال این دوره به شاخه لائیک و آتئیست کاست روشنفکری ایران تعلق داشته و دارند. ۴. شاخه به اصطلاح دینی یا به تعبیر دقیق‌تر، شاخه التقاطی روشنفکری ایران؛ این گرایش را در عهد رضاشاه، احمد کسروی نمایندگی می‌کرد. کسروی در پروسه کفرگویی‌های خود تدریجاً به انکار دین اسلام و دعوی نبوت رسید. شاخه به اصطلاح دینی یا التقاطی روشنفکری ایران در دوره رضاشاهی، فقط دارای یک گرایش ناسیونالیستی بود که کسروی آن را نمایندگی می‌کرد.

ویژگی‌های عمومی دوره استبداد رضاشاهی

ویژگی‌های عمومی این دوره را می‌توان این‌گونه فهرست کرد:

۱. شکل‌گیری یک حکومت استبدادی متمرکز و بسیار خشن تحت عنوان رژیم پهلوی در کشور که بنیان ایدئولوژیک آن آمیزه‌ای از غرب‌زدگی شبه‌مدرن، تحت لوای ناسیونالیسم شوونیستی باستان‌گرا بود. این رژیم در تبلیغات خود داعیه احیای عظمت! موهوم پادشاهی‌های ایران باستان را داشت.

۲. مأموریت اصلی رژیم رضاشاهی، بسط سلطه غرب‌زدگی شبه‌مدرن و به تبع آن، تأمین تام و تمام منافع دولت استعماری انگلستان در ایران بود.

۳. رژیم پهلوی اول، در مسیر تحقق این اهداف، به دگرگونی‌هایی در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران دست زد. تأسیس تعدادی کارخانه، گسترش تأسیسات زیربنایی نظیر راه‌آهن، تأسیس بانک ملی، گسترش آموزش و پرورش و نظام دانشگاهی سکولار، سکولاریزه کردن نظام قضایی و

حقوقی ایران، تأسیس و گسترش ارتش حرفه‌ای، ایجاد نظام بوروکراسی ناکارآمد شبه‌مدرن در ایران و مجموعه‌ای از دگرگونی‌های دیگر از این قبیل، در امتداد مأموریت تاریخی این رژیم انجام شده است.

۴. جریان به اصطلاح «اصلاحات اقتصادی» رژیم رضاشاه، به تضعیف کشاورزی بومی و خودکفای کلاسیک و پیدایی کسری در تراز بازرگانی کشور به نفع واردات کالاهای مصرفی و در نهایت، تأسیس یک «شبه سرمایه‌داری وابسته» در ایران انجامید. شبه سرمایه‌داری وابسته ایران، مولود فعالیت‌های دولت مرکزی و خواست و اهداف استعمار مدرن بوده و به هیچ روی، نتیجه طبیعی سیر تطورات اقتصادی جامعه ایرانی نبود.

۵. در دوران سلطه پهلوی اول، طیفی از کلان ملاکان (و در رأس همه آنها خود رضاشاه) به همراه طبقه نوظهور سرمایه‌داران دولتی و بخش ناچیز سرمایه‌داران خصوصی، بر کشور حکومت می‌کردند. حاصل حکومت اینان تعمیق وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران به نظام سرمایه‌داری غربی و نفی استقلال فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی است.

۶. در این دوره، الگوهای زندگی غربی و مدرن از ناحیه حکومت به شدت تبلیغ می‌گردید. دولت پهلوی کوشش فراگیری برای بسط سکولاریسم و اسلام زدایی داشت و در مسیر تحقق این اهداف، مبارزه خشن و سرکوب گرانه با روحانیت شیعه را در دستور کار خود قرار داده بود.

۷. در این دوره، ساختار کلاسیک جامعه ایرانی از ناحیه رژیم پهلوی و جریان سرمایه‌داری وابسته نوظهور به شدت ضربه دید و آسیب خورد؛ به گونه‌ای که بخش مهمی از خودکفایی اقتصادی ایران و نیز بخشی از ساختارهای فرهنگی آن تا حدود زیادی دگرگون گردید، اما هنوز به‌ویژه در اعماق و لایه‌های درونی جامعه ایرانی و در قلب و باور مردم کوچه و بازار،

بسیاری از مظاهر و شعائر سنتی و یا باورهای دینی حفظ شده بود.

۸. در این دوره، ساختار اقتصادی ایران بر محور وابستگی به نفت قرار گرفت و زیرساخت‌های یک اقتصاد وابسته و غیرمولد و مصرفی تکوین یافت. ۹. در این دوره، رژیم محکمه‌های شرع را از بین برده و به بسط دادگستری سکولار پرداخت و مبارزه گسترده و خونینی با احکام اسلامی نظیر حجاب خانم‌ها و مراسم عزاداری و... به راه انداخت. در این دوره از طرف رضاخان و عوامل او اهانت‌هایی به ساحت مبارک حضرت معصومه علیها السلام و صحن مقدس امام رضا علیه السلام صورت گرفت.

۱۰. رضاخان که با حمایت و طراحی دولت انگلیس کودتا کرده و با کمک و حمایت آن‌ها به سلطنت رسیده بود، در تمام سال‌های سلطنت خود (جز دو سال آخر) در مسیر منافع انگلستان گام برداشت. از حدود سال ۱۳۱۸ش به بعد و با توجه به پیشرفت‌های نظامی سریع‌السير و اعجاب‌آور ارتش هیتلر، رضاشاه به خیال این‌که آلمان‌ها پیروز نهایی جنگ جهانی خواهند بود، به سمت آن‌ها چرخش کرد که در پی این اشتباه محاسبه، توسط اربابش از سلطنت خلع و به جزیره موریس تبعید گردید.

ویژگی‌های کلی روشنفکری دوره رضاشاه

کاست روشنفکری ایران در دوره رضاشاه (چنان که گفتیم) به دو شاخه اصلی «آته‌ئیست» (غیر مذهبی) و «التقاطی» (به اصطلاح و به ظاهر دینی) تقسیم می‌گردد. شاخه آته‌ئیست آن دارای سه گرایش ناسیونال شووینیستی سلطنت‌طلب، ناسیونال لیبرال و مارکسیستی می‌باشد. شاخه التقاطی یا به اصطلاح دینی روشنفکری ایران در این دوره نیز در قالب آرای ناسیونالیستی و الحادی احمد کسروی ظاهر گردیده است.

وجه غالب و اصلی روشنفکری ایران در این دوره را گرایش ناسیونال-سلطنت طلب آتئیستیک تشکیل می‌دهد. مأموریت اصلی کاست روشنفکری ایران و جناح غالب و حاکم آن در این دوره، بسترسازی برای برقراری سلطه فرماسیون غرب زدگی شبه مدرن می‌باشد. از لوازم این کار، اسلام ستیزی شدید است که نمونه‌های آن را در آثار روشنفکران مختلف (از عارف قزوینی و میرزاده عشقی گرفته تا ابراهیم پورداوود و احمد کسروی) شاهد هستیم. بدنه اصلی و هژمونیک روشنفکری ایران در این دوره، از رژیم استبدادی رضاشاهی حمایت کرده و در خدمت آن قرار داشتند. بخش ضعیف و غیر غالب کاست روشنفکری یعنی گرایش مارکسیستی، آن هم از سال ۱۳۰۶ش و کنگره دوم حزب کمونیست ایران موسوم به کنگره ارومیه، بنای مخالفت با رژیم رضاشاهی را گذاشتند. شخصیت‌های اصلی این گرایش یعنی کسانی مثل سلیمان میرزا، به تبع سیاست‌های وقت دولت شوروی، در آغاز روی کار آمدن رضاخان از او حمایت فعال انجام دادند و تنها پس از تیرگی روابط رژیم رضاشاهی با شوروی و آغاز برخورد با تشکیلات کمونیستی، این گرایش روشنفکری ایران، بنای مخالفت با پهلوی اول را گذاشت.

اساساً کلیت کاست روشنفکری ایران با سمت گیری‌های شبه مدرنیستی دولت رضاشاه همسویی و موافقت داشت و آن را در مسیر اهداف و مأموریت تاریخی- فرهنگی خود می‌دید. دقیقاً به همین دلیل است که اکثریت روشنفکران ایرانی (از جناح‌های مختلف درون آن) به صورت ایدئولوگ، تئوریسین، بوروکرات حکومتی، تکنوکرات دولتی یا دیپلمات و نماینده مجلس و وزیر و... به همکاری با رژیم رضاشاه پرداختند. از این میان، به عنوان مثال می‌توان از تیمورتاش، داور، نصرت‌الدوله فیروز، احمد کسروی، محمدعلی فروغی، کاظم‌زاده ایرانشهر، علی دشتی، نصرالله فلسفی، تقی‌زاده و

افراد دیگری از این قبیل نام برد.

در این دوره، روحانیت اصیل و مبارز به سختی تحت فشار شدید اراده استبدادی و خونین رژیم پهلوی اول قرار داشت و از هر طرف و به بهانه‌های مختلف علیه آن قانون و بخشنامه صادر می‌گردید و روحانیون مبارزی چون بهلول و یا مدرس در زندان و تبعید قرار داشتند. البته روحیه تنگ نظر و بسیار خشن رضاشاه و شخصیت بیمار او موجب می‌گردید که وی گاهی به‌طور مقطعی، بعضی روشنفکران متعلق و خدمتگزار خود از قبیل علی دشتی را نیز به زندان می‌فرستاد؛ اما در کل، پایه فرهنگی و طبقاتی و اجتماعی رژیم رضاشاهی بر حمایت و همکاری فعال بخش اصلی روشنفکران ایرانی قرار داشت. هر چند که در این میانه بودند روشنفکران مارکسیست یا سوسیالیستی نظیر ارانی و یا فرخی یزدی که اسیر چنگال رژیم رضاشاهی گردیدند.

روشنفکری ایران در این دوره همچون دوره قبل، در کلیت خود، جریانی تقلیدی، سطحی و بی‌ارتباط با فرهنگ جامعه و تمدن ایرانی بود. زبان این روشنفکری برای مردم غریبه بود و حرکت کلی آن در خدمت استعمار مدرن (اعم از شوروی یا انگلیس) و بسط سلطه شب یلدای تاریک تاریخ ایران یعنی غرب‌زدگی مدرن قرار داشت. به لحاظ پایگاه طبقاتی و منشأ اجتماعی، اکثر روشنفکران این دوره یا از خانواده‌های اشرافی قاجار برخاسته بودند و یا به قشر مدیران و بوروکرات‌های دولتی دوران پهلوی تعلق داشتند. جز در مواردی محدود و استثنایی، به هیچ روی پایگاه طبقاتی و اجتماعی روشنفکری ایران را خاستگاه‌های مردمی و اجتماعی تشکیل نمی‌داد.

از زمان پیدایی کاست روشنفکری در ایران که پیامد نفوذ استیلاجویانه استعمار مدرن در ایران بوده است، وظیفه بسترسازی برای ایجاد فرماسیونی شبه‌مدرنیستی در کشور، بر عهده این کاست قرار گرفته است. از همان زمان،

تضاد عمده و اصلی تاریخی - فرهنگی جامعه ما به «تضاد مابین باقیمانده‌ها و میراث بر جای مانده از تمدن کلاسیک ایران و نیز هویت دینی شیعی ما از یک سو و سیطره استعمار ظالم بورژوازی و غرب‌زدگی شبه‌مدرن از سوی دیگر» بدل گردیده است و تا این تضاد و کشمکش حل نگردد، جامعه ایران همچنان گرفتار بی‌ثباتی و پریشانی و اصطکاک گسترده اجتماعی خواهد بود.

در یک طرف این کشمکش مهم و تعیین کننده، نظام سرمایه‌سالاری جهانی به رهبری آمریکا قرار دارد که متکی به پایگاه‌های داخلی‌ای در کشور نظیر کلان سرمایه‌داری سکولار و طیف بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها و طبقه متوسط مدرن جامعه است و نمایندگی ایدئولوژیک و سیاسی این جریان را کاست روشنفکری ایران (در کلیت آن) برعهده دارد. در سمت دیگر این کشمکش و تضاد، مجموعه نیروها و اقشار و میراث فرهنگی - سیاسی باقیمانده از تمدن کلاسیک ایران و نیز نیروی جوان و اصول‌گرای معتقد به آرمان‌های اصیل شیعی قرار دارد که رهبری ایدئولوژیک و سیاسی آن برعهده بخش اصلی روحانیت شیعه می‌باشد. ستیزی که جریان دارد، نبردی تعیین کننده و استراتژیک است که نتیجه آن، سرنوشت دیرپای جامعه ما را رقم خواهد زد. اگر ائتلاف سنت‌گراها و حزب‌الله انقلابی به رهبری روحانیت شیعه پیروز گردد، جامعه ما یک گذار موفقیت‌آمیز از غرب‌زدگی شبه‌مدرن سکولار به سوی افق‌های دینی و اسلامی را انجام خواهد داد و اگر این ائتلاف خدای ناکرده شکست بخورد، تمامی ساختارها و ارکان باقیمانده تمدنی ما فرو ریخته و استقلال و آزادی و عزت ملی ما لگدکوب چکمه خونین سرمایه‌سالاری جهانی و استعمار مدرن و نمایندگان غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران (یعنی ائتلاف سرمایه‌داران و بوروکرات - تکنوکرات‌های سکولار به رهبری کاست روشنفکری) خواهد گردید و شاید حتی خدای ناکرده به تجزیه ایران و

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛ خدمتگزاری برای استبداد □ ۶۷

اضمحلال کامل هویت ملی و قومی ما منجر گردد. این جا است که عمق پنهان پیوند کلان سرمایه‌داری صنعتی - تجاری وابسته و سکولار با کاست روشنفکری ایران آشکار می‌گردد.

آری، چگونگی پایان این کشمکش و چگونگی رفع این تضاد عمده، روشنگر آینده و سرنوشت جامعه ایرانی و حتی سرانجام نظام جهانی کاپیتالیسم مدرن می‌باشد، از این رو، از حساسیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است.

□

در این بخش از کتاب حاضر، درباره برخی چهره‌های کاست روشنفکری ایران در دوره رضاشاهی سخن خواهیم گفت.

سلیمان میرزا اسکندری؛ روشنفکری از تبار شاهزادگان قاجاری
شاهزاده سلیمان میرزا محسن اسکندری، فرزند محسن میرزای کفیل‌الدوله بود. سلیمان میرزا از احفاد و اولاد محمدطاهر میرزا، مترجم عصر ناصری بود. سلیمان میرزا گرایش‌های متجددمآبانه داشت و به سال ۱۳۲۵ق روزنامه «حقوق» را منتشر کرد. او نماینده مجلس دوم گردید و لیدری «دموکرات»ها را برعهده گرفت. در مجلس سوم نیز او به عنوان نماینده حضور داشت و پس از انشعاب دموکرات‌های مجلس، «حزب سوسیالیست» را تأسیس کرد.

سلیمان میرزا با اوج‌گیری جمهوری خواهی قلابی رضاخانی به حمایت از سردار سپه پرداخت و در دولت او به وزارت فرهنگ منصوب گردید. سلیمان میرزا فردی متکبر و پرمدعا بود و در زمان ریاست خود با ارباب رجوع بسیار

متفرعانه برخورد می‌کرد. سلیمان میرزا با این‌که دعوی سوسیالیست بودن داشت، به حمایت از سلطنت رضاشاه پرداخت. سلیمان میرزا در سال ۱۳۰۲ش با حمایت شوروی به تأسیس حزب توده پرداخت. این شاهزاده سوسیالیست به سال ۱۳۲۲ش در تهران درگذشت.^(۸۵) او را می‌توان در زمره روشنفکران مارکسیست شاخه آتئیستی کاست روشنفکری ایران دانست.

محمدعلی فروغی؛ روشنفکر دست پرورده انگلستان

محمدعلی فروغی متولد سال ۱۲۵۴ش می‌باشد. بعد از مرگ پدر به ذکاءالملک معروف گردید. جدّ اعلای خانواده فروغی از یهودیان بغداد بود که به ایران آمده و در اصفهان ساکن گردید.^(۸۶)

محمدعلی فروغی از روشنفکران مهم و تأثیرگذار عصر پهلوی اول است. او عضو لژ فراماسونری بیداری ایران بود و قانون اساسی فراماسونری را به فارسی ترجمه کرده است. فروغی در لژ بیداری ایران به مقام «استاد اعظم» دست یافته بود.^(۸۷) فروغی از مدرسین و مدتی نیز مدیر مدرسه علوم سیاسی بود. این مدرسه توسط مشیرالدوله و پسران فراماسونرش به منظور ترویج آرای لیبرالی و کادرسازی برای فراماسونری تأسیس گردیده بود.

فروغی در کنار منورالفکران دیگری چون تقی‌زاده، حسین علاء، یحیی دولت‌آبادی و مصدق‌السلطنه، از مشاوران رضاخان بود. او ارتباط ویژه‌ای با دولت استعماری انگلیس داشته و بسیار مورد وثوق و اعتماد آنها بود. فروغی نخستین نخست‌وزیر دولت رضاخان و از بنیان‌گذاران رژیم پهلوی در ایران بود. او را می‌توان در زمره تئوریسین‌های ناسیونالیسم شوونیستی باستان‌گرا در ایران دانست. فروغی در فاصله سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ش که هنگام اوج‌گیری رویکرد غرب‌زده و ضداسلامی رژیم رضاشاه بود، رئیس‌الوزرای او

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛ خدمتگزاری برای استبداد □ ۶۹

را برعهده داشت و در آستانه اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ش نیز رضاشاه به منظور زمینه‌سازی برای تداوم سلطنت در خاندان پهلوی و اداره کشور در غیاب خود، وی را به نخست‌وزیری برگزید. دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی و وزارت خارجه انگلستان به فروغی بسیار اعتماد داشته و برای نظارت او اعتبار خاصی قائل بودند.

فروغی در دوران فعالیت سیاسی خود، در مجموع سه بار ریاست دیوان عالی کشور، سه بار نخست‌وزیر، سه نوبت وزیر جنگ، سه بار وزیر مالیه، سه بار وزیر امور خارجه و یک بار نیز وزیر عدلیه گردید. فروغی را شاید بتوان کلیدی‌ترین مهره جناح ناسیونال سلطنت‌طلب شاخه آتئیستیک روشنفکری ایران در مقطع انقراض قاجاریه و تأسیس پهلوی دانست.

فروغی به عنوان روشنفکری غرب‌زده و ناسیونال شوونیست، تلاش زیادی در مسیر ترویج ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی باستان‌گرا انجام داده است. انتخاب نام پهلوی برای رضاخان نیز به پیشنهاد او انجام گرفته است. فروغی در زمره منورالفکران همسو با رژیم رضاشاه، کوشش زیادی جهت تحریف حقیقت آرا و شخصیت فرودسی و بت‌سازی از این شاعر ارجمند به منظور بهره‌برداری‌های سیاسی و ایدئولوژیک خود داشته است. فروغی، تقی‌زاده و دیگر روشنفکران ناسیونال سلطنت‌طلب به گونه‌ای از فرودسی سخن می‌گفتند، گویا که فرودسی مروج مشهورات ایدئولوژیک ناسیونالیستی ایشان می‌باشد. در حالی که می‌دانیم، فرودسی شاعری شیعه مذهب بوده و شاهنامه را که خود «ستم‌نامه عزل شاهان» می‌نامیده، به سلطان محمود غزنوی تقدیم کرده است.

فروغی در مسیر آشنایی ایرانیان با فلسفه غربی نیز گام‌هایی برداشته و کتاب سه جلدی «سیر حکمت در اروپا» و رساله «حکمت سقراط و افلاطون»

را تألیف کرده است. فروغی کتاب تاریخ فلسفه فوله (Fouillet) فرانسوی را ترجمه کرده و تحت نام سیر حکمت در اروپا، بدون ذکر منبع اصلی، منتشر کرده است.^(۸۸) فروغی را در میان روشنفکران ایرانی می‌توان در زمره معدود افراد فاضل و آشنا با فلسفه دانست. او خدمات زیادی به رژیم پهلوی انجام داد و نقش مهمی در تحکیم زیرساخت‌های استبداد شبه‌مدرنیستی در ایران بازی کرده است. او به سال ۱۳۲۱ ش درگذشت.

حسن تقی‌زاده؛ امتداد تاریخی اندیشه ملکم‌خان

حسن تقی‌زاده متولد سال ۱۲۵۷ ش در تبریز است. او در زمره روشنفکران سکولاریست عصر مشروطه بود که به عضویت هیأت مدیره انقلاب درآمد و در اعدام آیت‌الله شهید فضل‌الله نوری نقش داشت. تقی‌زاده در سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۷ ش و سپس از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۱ ش در آلمان نشریه‌ای با مرام ناسیونال‌شوونیستی منتشر نمود.

تقی‌زاده در سال‌های پس از انقلاب مشروطه، به اتهام دست داشتن در ترور آیت‌الله بهبهانی، توسط علمای نجف به فساد مسلک سیاسی متهم گردیده و تکفیر می‌شود. تقی‌زاده در سال‌های پس از کودتای ۱۲۹۹ ش به همراه مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مصدق، یحیی دولت‌آبادی و مخبرالسلطنه، در زمره مشاوران رضاخان قرار می‌گیرد و پس از به سلطنت رسیدن او، به پست‌های مختلف وزارت و سفارت و... دست می‌یابد.

از نقاط تاریک فعالیت این روشنفکر ناسیونالیست، نقش او به عنوان وزیر دارایی در امضای تجدید قرارداد نفت داریسی به سال ۱۳۱۲ ش در دوران استبداد رضاشاه می‌باشد. پس از فرار رضاشاه به سال ۱۳۲۰ ش، نمایندگان مجلس شورای ملی وقت، این خیانت تقی‌زاده را به او متذکر گردیدند و او در

مقام توجیه خود گفت: من در آن قرارداد، فقط آلت فعل بوده‌ام. تقی‌زاده به لحاظ فکری، امتداد و دنباله میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله است که در عهد پهلوی حاضر گردیده است. تقی‌زاده به عنوان یک روشنفکر ناسیونالیست، مدافع تقلید صرف و تمام عیار از تمدن غربی و به عبارت دیگر از مروجان غرب‌زدگی شبه‌مدرن بوده است. او در دوره دوم انتشار مجله «کاوه» در مقاله‌ای چنین نگاشته است: «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس».^(۸۹)

تقی‌زاده در سال ۱۳۲۹ش، هنگام تشکیل اولین دوره «مجلس سنا» به عضویت آن مجلس و همچنین به ریاست آن انتخاب گردید. تقی‌زاده به لحاظ سیاسی روشنفکری انگلوفیل محسوب می‌شد و مورد توجه و احترام رضاشاه و پسرش بوده است. تقی‌زاده به عنوان یک روشنفکر ناسیونالیست، در مسیر ترویج بافته‌های دروغین مستشرقان و ایران‌شناسان غربی فعالیت زیادی انجام داد. او به شدت مورد علاقه و حمایت مستشرق فراماسونر انگلیسی ادوارد براون قرار داشته است. از تقی‌زاده خطابه‌هایی درباره «مانی» و مقالاتی در خصوص فردوسی و نیز بحث‌هایی درباره خط فارسی باقی مانده است. تقی‌زاده با نوشتن کتاب «از پرویز تا چنگیز»، درباره تاریخ ایران از زمان ظهور اسلام تا یورش مغولان، در تکوین و گسترش مدل تاریخ‌نگاری غرب‌زده رایج در عهد پهلوی، نقش داشته است. تقی‌زاده علاقه زیادی به علوم مدرن داشت و در مبانی معرفت‌شناختی و فکری خویش متمایل به گرایش‌های پوزیتیویستی و پراگماتیستی بود.^(۹۰) تقی‌زاده پس از عمری طولانی، به سال ۱۳۴۸ش در تهران درگذشت. تقی‌زاده را می‌توان یکی از چهره‌های اصلی روشنفکری آتئیست و ناسیونالیست ایران در عصر پهلوی دانست که عمده حضور و فعالیت او در دوره رضاشاهی بوده است.

احمد کسروی؛

ناسیونالیستی از شاخه به اصطلاح دینی روشنفکری

احمد کسروی متولد سال ۱۲۶۹ ش است. او در جوانی آرای تجدیدطلبانه پیدا می‌کند و در زمان وزارت داور، در عدلیه رژیم رضاشاه، مدتی به عنوان دادستان تهران به کار مشغول می‌گردد. کسروی از سال ۱۳۱۱ ش به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی در مسیر ترویج افکار خود می‌پردازد. سال ۱۳۱۲ ش، در اوج اختناق رضاشاهی، به انتشار «مهنامه پیمان» می‌پردازد. به دلیل جهت‌گیری ضداسلامی و به‌ویژه ضدشیعی آرای کسروی، رژیم رضاشاه که هر نوع امکان فعالیت فرهنگی اصیل را از بین برده بود، به او اجازه فعالیت و ترویج آرای خود را داد. کسروی گرایش شدید ناسیونالیستی داشت و به بیماری لاعلاج روشنفکران این دوره در خصوص به اصطلاح «اصلاح زبان فارسی» از کلمات عربی مبتلا بود. کسروی در مسیر ترویج آرای خود، به تألیف و انتشار کتب مختلف نیز پرداخت.

کسروی اگرچه فردی سکولاریست بود و نقش‌چندانی برای دین در امر حکومت قائل نبود، داعیه نحوی رفرماسیون مذهبی! به‌ویژه علیه شیعه و روحانیت اصیل آن را داشت. کسروی به عنوان یک روشنفکر التقاطی یا به اصطلاح دینی، به ترویج نحوی آیین مذهبی ابداعی خود به نام «پاک دینی» پرداخت. آن گونه که از سخنان کسروی بر می‌آید، او پاک دینی؟! ابداعی خود را جانشین اسلام می‌دانست و می‌گفت: «پاک دینی جانشین اسلام است، دنباله آن است. در گوهر و بنیاد، جدایی نمی‌باشد. جدایی در راه و برخی پایه گذاری‌ها است. و این بایستی باشد، خواست خدا چنین بوده؛ آیین او این می‌باشد».^(۹۱) آن گونه که به نظر می‌آید، او برای خود شأن و رسالت هدایت

بشر را قائل بوده است. او در «رساله من چه می‌گویم؟» خود را طبیبی می‌داند که «بر سر بیمار سخت رنجوری فرا رسیده است».^(۹۲) جالب است که برخی دعاوی کسروی در رسالات مهنامه پیمان، بازگویی آرایشی در خصوص «پلورالیسم دینی» (بدون ذکر این اصطلاح) می‌باشد.^(۹۳) کسروی پس از دعوی دین‌سازی که البته ابتدا از دعوی نحوی «پاک‌سازی دین» آغاز گردیده و به دین‌سازی منجر گردید، به پی‌ریزی عبادت خاص خود نیز می‌پردازد. کسروی به تبع اندیشه روشنفکری، دین را ذیل خردگرایی منقطع از وحی تعریف می‌کند.^(۹۴)

کسروی به لحاظ سیاسی طرفدار «لیبرالیسم مبتنی بر مشروطه» بوده و در رساله «مشروطه بهترین شکل حکومت» به تبیین آرای خود در این خصوص می‌پردازد. کسروی معتقد به در پیش گرفتن رویکرد مبتنی بر «اندیشه پیشرفت ناسوتی» و تجددگرایی سطحی، ذیل ایدئولوژی ناسیونالیسم بوده است. آن گونه که از نوشته‌های کسروی بر می‌آید، او منکر معاد جسمانی بوده^(۹۵) و نحوی تاتنی خاص از وحی داشته است.^(۹۶)

کسروی اگرچه در برخی رساله‌های خود با «اروپایی‌گری» و تشبیه به غربیان مخالفت می‌کند، اما با پذیرش مبادی و غایات «اندیشه پیشرفت ناسوتی» و مشهورات منورالفکری و مدرنیستی و تأکیدی که بر دستیابی به «تمدن» در معنای متجددانه آن دارد، عملاً خود به مروج مدرنیزاسیون سطحی در ایران بدل می‌گردد و این پارادوکسی است که آرای کسروی با آن روبرو است. کسروی عقاید کفرآمیزی در خصوص انکار ختم نبوت نیز دارد.^(۹۷)

کسروی با این که پس از فرار رضاشاه، همراه با موج انتقاداتی که علیه او به راه افتاده بود، به سرزنش رضاشاه می‌پردازد، اما در سال‌های اوج قدرت آن شاه مستبد، به ستایش او می‌پرداخت.^(۹۸) کسروی همچنین به ستایش از

اعمال زشت و خشونت‌بار رضاشاه علیه شیعیان و جلوگیری از اجرای مراسم عزاداری سالار شهیدان می‌پردازد.^(۹۹) اساساً کسروی به عنوان یک روشنفکر التقاطی‌اندیش و ناسیونال-لیبرالیست، دشمنی ویژه‌ای با تفکر شیعی و روحانیت شیعه به عنوان پاسدار معارف قدسی تشیع داشت. کسروی با نگرارش رساله زشت و پر از توهین و دروغ به نام «شیعی‌گری»، به اهانت به این آیین مقدس و انکار مهدویت و نیز بیان زشت‌ترین توهین‌ها پرداخت.^(۱۰۰) کسروی از علاقه‌مندان طالبوف و ملکم‌خان و روشنفکران اروپایی «عصر روشنگری» بود. در آرای اقتصادی کسروی، تقلید بارزی از آرای سیسموند دوسیسموندی، اقتصاددانان سوئیسی مبلغ سوسیالیسم تخیلی، دیده می‌شود.^(۱۰۱)

در پی تداوم کفرگویی‌ها و اهانت‌های تحریف‌گرانه کسروی نسبت به حقایق دینی و معانی قدسی آیین تشیع، سرانجام به سال ۱۳۲۴ش توسط «فداییان اسلام» اعدام انقلابی گردید.

عبدالحسین تیمورتاش؛

بوروکرات متجددمآب مستبد عهد رضاشاهی

عبدالحسین تیمورتاش یکی از چهره‌های بوروکرات - روشنفکر متعلق به کاست روشنفکری ایران در دوران رضاشاه می‌باشد. او به سال ۱۲۵۸ش در خانواده‌ای از خوانین و سرداران بروجرد به دنیا آمد. برای تحصیلات به روسیه رفت و پس از استبداد صغیر وارد عرصه سیاست ایران شد. تیمورتاش به سال ۱۳۰۰ش در مقام وزیر عدلیه، به عضویت کابینه مشیرالدوله پیرنیا درآمد. در بهمن ماه ۱۳۰۲ش نماینده مجلس شد و اندکی بعد، در زمره طرفداران و همراهان سردار سپه قرار گرفت. او مدتی نیز در مقام حاکم گیلان فعالیت می‌کرد. در این دوران، تیمورتاش مظالم و تجاوزات زیادی نسبت به مردم و

کشاورزان گیلان اعمال نمود.

تیمورتاش مردی پُرانرژی، قدرت طلب، شهوتران و شارلاتان صفت بود. او پیوسته در تلاش برای ارضای جاه طلبی های خود بود. از هنگامه مجلس پنجم، تلاش زیادی برای بسترسازی جهت سلطنت رضاشاه انجام داد و پس از اعلام زوال سلطنت قاجاریه و برقراری سلطنت پهلوی، در مقام وزیر دربار نیرومند رضاشاه، عملاً به مرد دوم قدرت ایران آن روزگار بدل گردید.^(۱۰۲)

تیمورتاش بوروکراتی متجددمآب و روشنفکر صفت بود. با ادبیات فرانسه و زبان های روسی و انگلیسی آشنایی داشت و سوداهای مدرنیستی در سر می پروراند. او را می توان قوی ترین بوروکرات - روشنفکر نیمه اول سلطنت رضاشاه دانست. به نظر می رسد، رضاشاه تدریجاً نسبت به قدرت گرفتن تیمورتاش نگران گردیده و در ترس از آن بود که حضور تیمورتاش پس از مرگ رضاشاه، مانع انتقال قدرت به ولیعهد وقت (محمدرضا) گردد. تیمورتاش با دولتمردان مختلف غربی آشنایی داشت و با استفاده از چرب زبانی و زیرکی شارلاتانیستی خود، طریق زد و بندهای سیاسی را خوب بلد بود. تیمورتاش نقش مهمی در شکل گیری زیرساخت های دولت شبه مدرنیستی رضاخان بازی کرد. او همچنین به نمایندگی از دولت ایران، در مذاکرات تمديد قرارداد دارسی با انگلیس شرکت داشت. بوریس باژانف یکی از دیپلمات های شوروی که به انگلیس پناهنده شد، در اعترافات خود اذعان داشته است که تیمورتاش بدون داشتن انگیزه های ایدئولوژیکی و به صرف انگیزه های مالی، برای دولت شوروی جاسوسی می کرده است.^(۱۰۳) ظاهراً انگلیسی ها با ارائه اسنادی، مسأله جاسوسی و یا تمایل تیمورتاش به دولت شوروی را آشکار کرده اند و این مسأله موجب تشدید نگرانی های رضاشاه از تیمورتاش گردیده که نهایتاً منتهی به برکناری و دستگیری تیمورتاش و قتل فجیع او در زندان قصر به دست



شکنجه گران رضاشاه می‌گردد.

تیمورتاش به گونه‌ای سرسختانه به باورهای الحادی عصر روشنگری معتقد بود و فاقد هرگونه اصول‌گرایی اخلاقی و یا مذهبی بود. آن گونه که از گفته‌های او در محفل میرزا محمد تنکابنی، فیلسوف وقت، بر می‌آید، او منکر هر نوع اعتقاد به معاد و روز محشر بوده است.^(۱۰۴) همکاران و هم دوره‌ای‌های تیمورتاش، خاطرات بسیاری از سنگدلی‌ها و هرزگی‌ها تیمورتاش و رشوه‌خواری‌ها و رفتارهای ظالمانه او نسبت به مردم فرودست، نقل می‌کنند. به نظر می‌رسد، رضاشاه از سال‌های ۱۳۱۲ش به بعد که به مستبد مطلق‌العنان بدل گردید، مایل به نابودی هر کانون قدرتی جز خودش (حتی در زیردستانش) گردیده و به بیماری پارانویای تمامی دیکتاتورهای تاریخ گرفتار گردیده بود. اگرچه چهارضلعی تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز، علی‌اکبر داور و سردار اسعد بختیاری، نقش مهمی در زمینه‌سازی برای به قدرت رسیدن رضاشاه و تحکیم سلطنت شبه‌مدرنیستی او برعهده داشته‌اند اما در نهایت، رضاشاه بارحمی ذاتی خود، سرنوشتی هولناک برای هر یک از این مزدوران رقم زد. به دستور رضاشاه، به سال ۱۳۱۲ش، هنگامی که نماینده‌ای از طرف دولت شوروی برای وساطت و آزادی تیمورتاش به ایران سفر کرده بود، عبدالحسین تیمورتاش در زندان به دست شکنجه‌گر معروف عصر رضاشاه (پزشک احمدی) به قتل رسید.

علی‌اکبر داور؛ روشنفکر بنیان‌گذار عدلیه شبه‌مدرن در ایران

رژیم کودتایی رضاشاه که با بهره‌گیری از زور و تزویر و ارباب به قدرت رسیده بود، وظیفه اصلی خود را تحقق یک نظام اقتصادی-اجتماعی شبه‌مدرنیستی قرار داده بود. برای تحقق چنین هدفی، یکی از لوازم اصلی

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛ خدمتگزاری برای استبداد □ ۷۷

مورد نیاز، تأسیس نظام دادگستری غرب زده و شبه مدرن و حذف و نابودی نظام قضایی مستقل سنتی و شرعی بود. رضاشاه به سال ۱۳۰۵ ش تصمیم به ایجاد یک دادگستری سر به زیر، حرف شنو و سکولار گرفت. بدین منظور، پس از مشورت با تیمورتاش، علی اکبر داور منورالفکر تحصیل کرده سوئیس و معتقد به مبانی غرب زدگی و تجددمآبی را به وزارت عدلیه منصوب نمود. داور ظرف چهل و هشت ساعت پس از قرار گرفتن در مقام وزارت عدلیه، بدون هرگونه کسب اجازه‌ای از مجلس و به اتکای حمایت رضاشاه، تشکیلات عدلیه را منحل کرده و به تأسیس دادگستری سکولار اقدام نمود. (۱۰۵) داور بیش از شش سال ریاست عدلیه را برعهده داشت و موبه مودستورات رضاشاه را اجرا می‌کرد. داور در دوران وزارت عدلیه، حتی از اقدام به تعقیب و دستگیری و محاکمه نزدیک‌ترین دوستانش یعنی نصرت‌الدوله فیروز و تیمورتاش نیز خودداری نکرد.

سرانجام در شهریورماه سال ۱۳۱۲ ش، داور جای خود را در عدلیه به محسن صدر (صدرالاشراف) داد. (۱۰۶)

داور غیر از خدمتی که به رضاشاه در زیر و رو کردن عدلیه و تغییر کلی ساختار آن به یک نظام قضایی سکولار یستی و مطیع شاه انجام داد، در زمینه‌سازی برای تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی نیز نقش داشت؛ به‌ویژه، کار مهم تشکیل مجلس مؤسسان برای اعلام سلطنت پهلوی و تغییر قانون اساسی، توسط داور انجام گرفت. داور در اوایل آغاز فعالیت سیاسی خود به انتشار روزنامه‌ای به نام «مرد امروز» نیز پرداخته بود. از داور چند اثر تألیفی نیز باقی مانده است که یکی از آن‌ها کتابی با عنوان «حقوق جزایی» است. (۱۰۷) او در اواخر عمر خود به «وزارت مالیه» منصوب گردید. داور در این مقام، بنیان‌گذار سیاست اقتصادی دولتی‌سازی و ایجاد نحوی «سرمایه‌داری دولتی» در ایران

آن زمان بود. این سیاست به‌ویژه با مشی دخالت‌گراانه و سودجویانه شاه که می‌خواست تحت عنوان مالکیت دولتی، سهام‌دار و صاحب بسیاری از کارخانجات باشد، کاملاً همسو بود.

در واقع می‌توان داور را یکی از سازمان‌دهندگان اصلی رژیم پهلوی اول و به‌ویژه بانی دادگستری ظلم‌محور سکولاریستی و سرمایه‌داری دولتی فاسد آن رژیم دانست. داور به این دلیل که تابع مطلق دستورات رضاشاه بود و به قول ابراهیم خواجه‌نوری هرگز به شاه نه نمی‌گفت،^(۱۰۸) تا زنده بود، نقش‌های کلیدی‌ای در رژیم رضاشاه برعهده داشت. البته پس از آنکه طبیعت مستبد و بیمار رضاشاه و اراده مطلق طلب او به سر به نیست کردن نصرت‌الدوله فیروز و تیمورتاش و سردار اسعد پرداخت، داور فهمید که به زودی نوبت او هم می‌رسد و از این رو، هر چه سریع‌تر خود دست به کار شد و قبل از آنکه رضاشاه او را به زندان افکند و به شکل مفتضحانه و فجیعانه‌ای به قتل برساند، دست به خودکشی زد. داور در بیست و یکم بهمن ۱۳۱۵ ش، به دلیل خودکشی از طریق مسمومیت، درگذشت.

علی‌اکبر داور یک بوروکرات - روشنفکر فعال در کاست روشنفکری شبه‌مدرنیست دوره رضاشاه بود. او و تیمورتاش را شاید بتوان با میرزا حسین‌خان سپهسالار در عصر ناصرالدین‌شاه مقایسه کرد. البته داور در مقایسه با تیمورتاش و سپهسالار، کمتر گرفتار فساد مالی و هرزگی بود. صفت برجسته داور در ارتباط با رضاشاه، حرف‌شنوی و نوکری صفتی تمام‌عیاری بود که حتی در روشنفکر - بوروکرات‌های سراپا وابسته و انگلیسی‌ای نظیر تقی‌زاده نیز کمتر دیده می‌شد. نظام قضایی از اساس ناعادلانه و فلیج و عقیمی که پس از انقلاب اسلامی به عنوان ارثیه رژیم پهلوی به مردم ما رسید، دست‌پخت این منورالفکر متجددمآب و بوروکرات دستگاه ظلم رضاشاه بود.

علی دشتی؛ روزنامه‌نگار و نویسنده مدّاح رضاشاه

علی دشتی متولد سال ۱۲۷۳ ش است. او در خانواده‌ای با علایق مذهبی پرورش یافت و در دوران جوانی تا حدودی با علوم حوزوی آشنایی یافت. علی دشتی در ۲۴ سالگی که مصادف با اواخر جنگ جهانی اول بود، به ایران آمد و بعد از آن در دشتستان و شیراز و اصفهان اقامت کرد. اندکی بعد، فعالیت‌های روزنامه‌نگاری را آغاز نمود. به واسطه همین فعالیت‌ها، مدت کوتاهی زندانی شد. کتاب «ایام محبس» که به سال ۱۳۰۱ ش انتشار یافت، محصول همین دوره زندان می‌باشد.

دشتی از اسفندماه سال ۱۳۰۰ ش به انتشار روزنامه «شفق سرخ» پرداخت و تدریجاً این روزنامه به یکی از ارگان‌های مطبوعاتی مدافع تجددزدگی سطحی و تجسّم سیاسی آن (رضاخان سوادکوهی) بدل گردید. دشتی خدمات زیادی برای سردار سپه به‌ویژه در ماجرای فتنه «جمهوری‌خواهی قلابی» (۱۰۹) و پس از آن، تلاش برای انحلال رژیم قاجار و به تخت سلطنت نشانیدن رضاشاه انجام داد و مزد آن را با نمایندگی در مجلس رضاشاه گرفت. (۱۱۰) دشتی در دوران سیاه استبداد نفس‌گیر پهلوی اول و دوم، در دوره‌های پنجم تا چهاردهم به نمایندگی مجلس شورا برگزیده شد. دشتی در دوره پهلوی دوم، مدتی طولانی به عنوان سناتور انتصابی و سفیر ایران در برخی کشورهای خارجی فعالیت نمود.

البته در آغاز سال ۱۳۱۴ ش و در اوج خفقان رضاشاهی و در شرایطی که رضاخان کمر به نابودی و قتل یکایک یاران پیشین و آن‌ها که چون نردبان او برای بالا رفتن از هرم قدرت بودند، بسته بود و تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز را به قتل رسانده بود، علی دشتی نیز گرفتار محبس گردید. اما دشتی در

زندان نیز دست از ستایش رضاشاه برداشت و در سالگرد «واقعۀ کشف حجاب» مقاله‌ای تملق‌آمیز در روزنامه اطلاعات منتشر نمود. دشتی در فروردین ۱۳۱۷ش مورد بخشودگی دیکتاتور قرار گرفت و به سمت «ریاست دایره نگارشات» منصوب گردید؛ یعنی رئیس سانسورچی‌های رژیم رضاشاه شد. دشتی در آبان ۱۳۱۸ش نیز به مجلس راه یافت و نماینده گردید. بعد از سقوط رضاشاه، دشتی در آذر ۱۳۲۰ش، «حزب عدالت» را تأسیس نمود. حزب عدالت به تبع شخصیت دشتی، حزبی انگلوفیل بود. دشتی از آغاز، سیاستمداری طرفدار انگلیس بود. او از دوستان سرپاس مختاری رئیس پلیس خشن رژیم رضاشاهی بود. دشتی به سال ۱۳۱۳ش در مجلس شورا زبان به مداحی رضاشاه گشوده و او را «مظهر افکار و ایده‌آل ملی خودمان» نامید. (۱۱۱)

این ثناگویی‌های دشتی، نسبت به محمدرضا پهلوی نیز تکرار گردید. او در سال ۱۳۳۷ش، در ستایش از محمدرضا پهلوی گفت: «در ایشان غرور و تکبر نیست. از استبداد و خودرأیی برکنارند... ایشان با سعه صدر به تمام انتقادات گوش می‌دهند و تمام ملاحظات را جواب می‌دهند و هر فکر صحیح و مفیدی در گفته‌های طرف ببینند، قبول می‌نمایند... وجود اعلیحضرت در عصر ما با این اوضاع متشنجی که در دنیا هست، مثل زبان فارسی، مثل شاهنامه فردوسی، مثل تاریخ و گذشته ایران، شیرازه قومیت و ستون استقلال و یگانه‌ضامن استقرار و ثبات ایران است». (۱۱۲) دشتی در نطقی در مجلس سنا، به ستایش از آمریکا نیز پرداخت.

در واقع، کارنامه سیاسی دشتی اساساً در افق حمایت از رژیم پهلوی و کارگزاری سیاسی برای آن معنا پیدا می‌کند و این امر نکته‌ای است که ستایشگران روشنفکر امروزی دشتی تعهد دارند تا آن را پنهان نموده و

چهره‌ای تماماً فرهنگی از او ارائه دهند. البته پیشینه و کارنامه فرهنگی دشتی نیز (همان گونه که درباره آن سخن خواهیم گفت) در ستیز تام و تمام با ارکان دینی و شاخص‌های هویت فرهنگی ما قرار دارد.

دشتی به سال ۱۳۵۵ش و همزمان با «جشن‌های پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی»، «کتاب ۵۵» را در مدح و ثناگویی برای رژیم پهلوی نوشت. این نکته‌ای قابل بررسی در عملکرد دشتی است که او محمدرضا شاه یعنی مؤسس ساواک و عامل اصلی سرکوب خونین سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد را کسی می‌داند که «از استبداد و خودرأیی برکنار است»، در حالی که حتی نزدیکان و بستگان شاه سابق یعنی کسانی مثل فریده دیبا و فرح پهلوی و اردشیر زاهدی نیز معترف به روحیه استبدادی و متکبر او می‌باشند. این امر یکی از نمودها و شاخص‌های علمکرد و کارنامه دشتی است که در مسیر تحریف حقایق فرهنگی و سیاسی جامعه و فرهنگ ایران گام می‌زده است.

اگرچه دشتی در دوران پهلوی اول و دوم توأمان فعالیت داشته و در مقام روشنفکر شبه‌مدرنیست، در مسیر تحکیم تجددمآبی سطحی عمل می‌کرده است، اما به دلیل این‌که بخش اصلی دوران جوانی و فعالیت‌های گسترده مطبوعاتی و سیاسی - فرهنگی دشتی در دوران رضاشاه بوده است، او را به عنوان چهره‌ای از روشنفکران عصر رضاشاهی معرفی کرده‌ایم. بخش عمده فعالیت‌های دشتی در دوران پهلوی دوم، صبغه ادبی داشته است.

علی دشتی از سال ۱۳۲۰ش به بعد، به نوشتن داستان‌های رمانتیک و عاشقانه روی آورد. اساساً ادبیات روشنفکری شبه‌مدرنیست ایران از اوایل سلطه استبداد رضاشاهی، به موازات ترویج ناسیونالیسم باستان‌گرای شوونیستی، در ادبیات داستانی، گرایش دیگری نیز یافته بود که نحوی رمانتیسم مستعمل عاشقانه و مبتنی بر عشق‌های کوچه بازاری را توصیف

می‌کرد. در این گرایش رمانتیک دیرهنگام (بدین سبب می‌گوییم دیرهنگام که رمانتیسیم در مهد آن یعنی اروپای غربی، در حدّ فاصل سال‌های ۱۸۵۰-۱۷۷۰ میلادی مطرح گردیده و سپس منقرض شده بود. اما رمانتیسیم مقلّد ادبیات شبه‌مدرن ایران با تاخیری ۸۰، ۷۰ ساله به آن روی آورده بود و طبعاً صورتی مبتذل و مضحک یافته بود)، نویسندگانی چون محمد حجازی و سعید نفیسی و در سال‌های دهه ۱۳۲۰، علی دشتی طبع آزمایی می‌کردند.

اولین مجموعه داستان دشتی تحت عنوان «فتنه» به سال ۱۳۲۲ ش منتشر گردید. دشتی قبل از انتشار فتنه و در همان یادداشت‌های ایام محبس نیز تا حدود زیادی تحت تأثیر رمانتیسیم فرانسوی و به‌ویژه آثار روسو و لامارتین قرار داشته است. مجموعه فتنه از یازده داستان کوتاه تشکیل شده است که به لحاظ تکنیکی از کیفیت قابل تأملی برخوردار نمی‌باشند. زمینه داستان‌ها بسیار بسیط و ساده است. این داستان‌ها فاقد پیچیدگی و حوادث تو در تو و شخصیت‌پردازی‌های عمیق بوده و ساختی بسیار روایی و حتی حکایت گونه دارند.

داستان‌های این مجموعه، در مواردی به یکدیگر شباهت زیادی دارند؛ به گونه‌ای که انگار هر یک بیان صحنه‌های مختلف یک نمایش می‌باشند. درون مایه اصلی آن‌ها توصیف نحوی عشق پر شر و شور اما کاملاً سطحی و کلیشه‌ای است که به لحاظ فقدان عمق و ظاهرگرایی، دقیقاً منطبق بر ماهیت بی‌ریشه و سطحی رمانتیسیم تقلیدی ایران آن زمان می‌باشد.

دشتی خود نیز به ضعف کار داستانی خود به لحاظ حرفه‌ای معتقد و معترف بود. او در مقدمه‌ای که به سال ۱۳۲۷ بر چاپ دوم مجموعه داستان فتنه نوشته بود، چنین می‌گوید: من داستان‌سرای غربی نیستم و فقط بعضی ملاحظات خود را ثبت کرده‌ام... من داعیه داستان‌سرایی ندارم و در این رشته ابداً کار نکرده و

به طور تفنن گاهی مختصری نوشته‌ام... و داعی من به نگارش آن‌ها، گذراندن وقت و امتحان قریحه داستان‌نویسی و ضمناً ایراد بعضی تفکرات یا تخیلات است». اساساً در سال‌های استبداد رضاشاهی و نیز تا حدود یک دهه پس از آن، رویکرد رمانتیسیم تقلیدی در ادبیات داستانی شبه‌مدرن ایران، یکی از مجراها و کانال‌های نفوذ و بسط و ترویج ارزش‌ها و آداب و عادات زندگی متجددانه و منکوب نمودن رویکردهای دینی یا سنتی زندگی بوده است. در سال‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی نیز نویسندگانی چون راعتمادی ادامه‌دهندگان همین رمانتیسیم مقلدانه‌ای بودند که هر چند چونان خروس بی‌محلی ظاهر گردیده بود، اما چون می‌توانست مبلغ ارزش‌های سطحی و آداب و عادات و اخلاقیات مبتذل و شبه‌مدرنیستی باشد، مورد حمایت رژیم شاه نیز قرار می‌گرفت.

از طرف دیگر، رویکرد رمانتیسیم بازاری و مقلدانه، به دلیل سطحیت خود و نیز بنا به دلایلی دیگر (که فرصت بحث آن در این مجال نمی‌باشد)، نحوی تلازم فرهنگی و تاریخی با ناسیونالیسم ظاهرگرا و شووینیستی (که محور ایدئولوژیک رژیم پهلوی بود) نیز داشت که ارتباط و پیوند این دو را قوام می‌بخشید. به خصوص اگر در نظر بگیریم که ناسیونالیسم شووینیستی و باستان‌گرایی پهلوی، تصویری رمانتیک از ایران باستان به عنوان مدینه فاضله خود ارائه می‌داد و از این رو با هر سلیقه و رویکرد رمانتیکی سازگاری می‌یافت. به عنوان مثال، در این خصوص می‌توان از شجاع‌الدین شفا و داستان‌واره‌های خنک و مبتذل و ضعیف او و خصیصه رمانتیستی مقلدانه آثارش یاد کرد که به عنوان یکی از چهره‌های فرهنگی کلیدی رژیم شاه نیز مطرح بود. البته دشتی با شجاع‌الدین شفا میانه خوبی نداشت و به نظر می‌رسد، نحوی رقابت توأم با چشم و هم‌چشمی مابین آن‌ها وجود داشته است؛ هر چند

که در برخی خصیصه‌های ادبی و حتی فکری با یکدیگر اشتراکاتی داشته‌اند. دشتی پس از فتنه، دو مجموعه داستان دیگر به نام‌های «جادو» و «هندو» نیز منتشر ساخت. همچنین از او کتابی به نام «سایه» (منتخبی از مقالات سیاسی) و چند کتاب در بررسی آرا و آثار شاعرانی چون سعدی، حافظ، خیام، خاقانی، صائب، ناصر خسرو و دیوان شمس مولوی منتشر گردیده است. دشتی در کتاب‌های نقد ادبی خود و در ترسیم چهره فی‌المثل خیام، نحوی همراهی و همدردی با وجه نیهیلیستی رباعیات او از خود نشان می‌دهد. در دو کتابی که درباره حافظ نوشته است («کاخ ابداع» و «نقشی از حافظ») نیز کوشیده است تا کلیت افکار و آرا و شخصیت حافظ را به عنوان رند نظر باز دنیاگرایی که چندان هم به دین و آخرت پای‌بند نبوده است، ترسیم نماید و این البته بیان دیگری از تصویر رایج و مرسوم است که روشنفکران شبه‌مدرن ایران مایلند از حافظ ارائه دهند. رویکرد دشتی به کرامات و اعمال و رفتار عرفا و کتاب‌هایی نظیر «تذکره الاولیا»، یکسره از منظر و موضعی ماتریالیستی و مبتنی بر مفروضات الحادی جهان‌بینی عصر روشنگری صورت می‌گیرد. این رویکرد، در امتداد نگرش شکاکانه و دین ستیزانه‌ای است که روشنفکران ایرانی نظیر میرفطروس و فشاهی و نظایر آنان ارائه داده و می‌دهند.

در کارنامه نوشتاری دشتی، کتابی به نام «۵۵» دیده می‌شود که در مدح و ثنای رژیم پهلوی نوشته است. این کتاب آینه‌ای بر افکار سلطنت‌طلبانه و رویکرد خدمتگزارانه علی دشتی نسبت به رژیم پهلوی است. در کارنامه دشتی یک نقطه بسیار سیاه و ننگین دیگر نیز وجود دارد و آن تألیف و سپس انتشار کتابی به نام «۲۳ سال» به سال ۱۳۵۳ ش در بیروت است. این کتاب نمونه‌ای تأسف بار از چهره کریمه ضد دین و خودمحور و ملحد دشتی را نشان می‌دهد. کتاب شامل اهانت‌هایی به مقام کبریایی حضرت محمد مصطفی (ص) و اساس و

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛ خدمتگزاری برای استبداد □ ۸۵

کلیت دین اسلام می‌باشد و به گونه‌ای، بیان عقده‌گشایانه جهان‌بینی حقیر ماتریالیستی و دنیازده دشتی است. دشتی در این کتاب به منظور مخدوش ساختن سیمای ملکوتی پیامبر گرامی اسلام و انکار حقایق وحیانی، به دروغ‌پردازی‌ها و تحریفات عدیده‌ای پرداخته است. دشتی را می‌توان یکی از چهره‌های کلیدی روشنفکری آتئیست و غرب‌زده ایران در دوران پهلوی دانست. او به سال ۱۳۶۰ ش درگذشت.

حسن پیرنیا؛ مبلغ سرسخت ناسیونالیسم باستان‌گرا

حسن پیرنیا ملقب به مشیرالدوله، به سال ۱۲۵۲ ش در تهران پا به جهان نهاد. پدر او میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، فراماسونر سرشناس و همان کسی بود که از دلالتی و اگذاری امتیاز نفت به داری انگلیسی، ثروت کلانی به دست آورد. حسن پیرنیا برای ادامه تحصیلات به روسیه رفت. او در جوانی به عضویت فراماسونری درآمد و به همراه پدرش نقش مهمی در تأسیس مدرسه علوم سیاسی به عنوان پایگاه تربیت کادرهای فراماسونی بازی کرد. پیرنیا در کابینه‌های پس از مشروطه چند بار به وزارت رسید و در چند دوره اول قانون‌گذاری مجلس نیز نماینده بود. به گفته ناظم‌الاسلام کرمانی، حسن پیرنیا کسی بود که برای نخستین بار واژه «کونستیتوسین» را در ایران رواج داده و در فرمان دست خط مظفرالدین شاه مندرج ساخت. (۱۱۳)

حسن پیرنیا و برادرش حسین پیرنیا معروف به «مؤتمن الملک» (که مثل برادرش فراماسونر بود) در تدوین قانون اساسی مشروطه بر پایه تقلید از قانون اساسی‌های لیبرالیستی غربی، نقش مهمی برعهده داشتند. پیرنیا پس از آغاز سلطنت پهلوی، عمده اوقات خود را صرف فعالیت‌های فرهنگی در مسیر ترویج تجددمآبی سطحی نمود.

حسن پیرنیا جهت ترویج اوهام و مشهوراتی که مستشرقان فراماسونری و اغلب یهودی و نیز پیروان و شاگردان آنان (که اغلب فراماسونر بودند) ترویج می‌کردند و از یک دوره با عظمت در ایران باستان نام می‌بردند و در مسیر ترویج ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرای شووینیستی، به تألیف کتابی تحت عنوان «ایران باستانی» پرداخت که به سال ۱۳۰۶ ش منتشر گردید. این کتاب دقیقاً در مسیر تبلیغات دولت رضاشاهی و شاگردان ناسیونال - سلطنت طلب سرجان ملکم (مأمور فراماسونر انگلیسی) قرار داشت. از طرف دولت، استقبال زیادی از این کتاب به عمل آمد و وزارت معارف به پیرنیا پیشنهاد کرد که براساس همان کتاب، تاریخی برای دانش آموزان دبیرستان تألیف نماید. پیرنیا به سال ۱۳۰۷ به تألیف کتاب دیگری در امتداد ترویج ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرا به نام «داستان‌های ایران قدیم» پرداخت. او بقیه ایام عمر را به تألیف یک کتاب حجیم تحت عنوان «ایران باستان» در ۴ جلد پرداخت که تا هنگام مرگ او، دو جلد آن تألیف گردیده بود. این کتاب‌ها در سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۳ ش تحت عنوان «ایران باستان» در ۳ جلد منتشر گردیدند. پیرنیا در آبان ۱۳۱۴ ش بر اثر سکته قلبی درگذشت.

حسن پیرنیا را می‌توان اصلی‌ترین چهره تاریخ‌نگاری فراماسونری در ایران معاصر دانست. نسل بعدی مورخان فراماسونری چون زرین‌کوب و زریاب خویی را می‌توان شاگردان و ادامه‌دهندگان رویکرد فراماسونری در تاریخ‌نگاری ایران پیش از اسلام دانست که با سرجان ملکم و شاهزاده جلال‌الدین میرزا و مجموعه‌ای از فراماسونرها آغاز گردیده و در پیرنیا به اوج خود رسیده بود. آثار پیرنیا کاملاً شأن ایدئولوژیک در مسیر یک نوع نگرش خاص تاریخ‌نگارانه را داشته و مبتنی بر خیال‌بافی‌ها و داستان‌های ساختگی و فرضیه‌های بی‌پایه‌ای است که مستشرقان مأمور دولت‌های استعماری و به‌ویژه

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛ خدمتگزاری برای استبداد □ ۸۷

دولت انگلستان، در دو قرن اخیر و به منظور پیشبرد غایات دولت خود، ساخته و پرداخته‌اند.

احمد متین‌دفتری؛ روشنفکر بوروکرات ناسیونال - لیبرالیست

احمد متین‌دفتری یکی از اعضای کاست روشنفکری - بوروکرات ایران در دوره پهلوی است که البته بخش اصلی فعالیت سیاسی او در دوره رضاشاه گذشته است. متین‌دفتری متولد سال ۱۲۷۵ ش در یک خانواده اشرافی قاجاری و تحصیل کرده سوئیس است. او داماد دکتر مصدق و پدر هدایت‌الله متین‌دفتری، روشنفکر ناسیونال - لیبرالیست معاصر با انقلاب اسلامی می‌باشد.

احمد متین‌دفتری از مظفرالدین شاه لقب «متین‌الدوله» گرفت. او به سال ۱۳۰۶ به وزارت دادگستری تحت سلطه علی‌اکبر داور رفت و مسیر حرکت او در سکولاریزه کردن دادگستری را پی گرفت. متین‌دفتری عضو هیأت تحریریه روزنامه «ستاره ایران» ارگان «حزب دموکرات» در عهد مشروطه و نیز عضو هیأت تحریریه نشریات روشنفکری «عصر جدید»، «علمی» و «آینده» بود. (۱۱۴)

به سال ۱۳۱۵ ش، احمد متین‌دفتری در کابینه محمود جم به پست وزارت دادگستری تعیین گردید و به تداوم رویکرد داور در غیاب او پرداخت.

در دوران وزارت دادگستری متین‌دفتری، فعالیت گسترده‌ای جهت تعمیق سکولاریزه شدن دادگستری ایران صورت گرفت. در دوران وزارت او «قانون مدنی» تدوین گردید و «سازمان پرورش افکار» با ریاست او جهت ترویج ایدئولوژی غرب‌زدگی شبه‌مدرن در جامعه، تأسیس گردید. از مظالم دوران وزارت او در دادگستری، محاکمه گروه موسوم به ۵۳ نفر است که اغلب

حکم‌های غیرمنصفانه و ظالمانه‌ای برای آن‌ها صادر گردید. احمد متین‌دفتری به سال ۱۳۱۸ ش به نخست‌وزیری برگزیده شد و تا یک سال در این مقام بود. در سال‌های سلطنت محمدرضا شاه، متین‌دفتری به دفعات به عنوان سناتور انتخابی و انتصابی مجلس سنا برگزیده شد. او همچنین به فعالیت‌های دانشگاهی نیز مشغول بود. از متین‌دفتری حدود بیست کتاب باقی مانده است. او همچون پدر زنش دکتر مصدق، روشنفکر - بوروکرات غرب‌زده و شبه‌مدرنیستی بود که جهت ترویج ایدئولوژی ناسیونالیسم - لیبرالیستی فعالیت می‌کرد.

ذبیح بهروز؛ ناسیونالیست افراطی

ذبیح بهروز، متولد سال ۱۲۶۹ ش است. او در بیست سالگی به خارج رفته و تحت نظر مستشرقان انگلیسی و آلمانی آموزش دیده است. او یک ناسیونالیست افراطی و متعصب است. بهروز یکی از طرفداران سرسخت اصلاح‌القبلا و به‌ویژه سره‌نویسی است. رویکرد ناسیونالیستی او آن‌چنان افراطی است که رنگ نژادپرستی به خود می‌گیرد.

ذبیح بهروز معتقد بود، کلمات عربی را باید از فارسی حذف کرد. (۱۱۵) بهروز منشأ تمدن و فرهنگ را ایران باستان می‌دانست و درباره عظمت! خیالی آن، قلم‌فرسایی می‌کرد. او اقدام به ابداع خطی جدید کرده بود. (۱۱۶)

از ذبیح بهروز یک نمایشنامه ناسیونالیستی با عنوان «شاه ایران و بانوی ارمن»، کتابی در لزوم سره‌نویسی تحت عنوان «زبان ایران»، مجموعه‌ای درباره تاریخ و فرهنگ ایران به نام «ایران کوده» و نیز کتابی در تفسیر ناسیونالیستی فردوسی به نام «شب فردوسی» باقی مانده است.

ذبیح بهروز آن‌چنان با زبان عربی دشمنی داشته است که در یکی از

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛ خدمتگزاری برای استبداد □ ۸۹

رسالات خود، دلایل مرگ قریب الوقوع زبان عربی را اعلام کرده است. (۱۱۷)
ذبیح بهروز به سال ۱۳۵۰ ش درگذشت.

ابراهیم پورداوود؛ غرب زده‌ای پناه برده به آیین زرتشت
یکی از سرسخت‌ترین طرفداران و مروّجان ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرای شوونیستی که دانسته یا نادانسته، ترّهات بی‌اساس مستشرقان و بلندگوهای استعماری را دست‌مایه ترویج مدرنیزاسیون سطحی و رژیم حامی آن (پهلوی) قرار داده است، روشنفکری به نام ابراهیم پورداوود است. ابراهیم پورداوود متولد سال ۱۲۶۴ ش در رشت است. در جوانی به اروپا سفر کرد و مدتی در شبکه تبلیغی تقی‌زاده، در کنار محمد قزوینی و کاظم ایران‌شهر فعالیت می‌کرده است. پورداوود مدتی شاگرد مستشرقان مأموری چون ادوارد براون و فرانک بوده است. (۱۱۸)

پورداوود به سال ۱۳۰۵ ش برای اولین بار به ترجمه «گات‌ها» (بخشی از کتاب اوستا) به فارسی پرداخته است. پورداوود دشمنی ویژه‌ای با عرب‌ها و حتی اسلام داشته است. او به تکرار سخن بی‌پایه غرب زده‌ها می‌پرداخت که گویا حمله اعراب مسلمان به ایران، موجب عقب‌ماندگی! جامعه ایرانی گردیده است. پورداوود در بیان علت مهاجرت پارسیان زرتشتی به هند، چنین می‌سراید: «عرب آمد و نام ما ننگ شد / در آغوش تو جای ما تنگ شد» (۱۱۹)
پورداوود ارتباطات تشکیلاتی وثیقی با شبکه‌های جاسوسی انگلیسی فعال در هندوستان داشت و توسط آن‌ها تربیت و پرورش یافته است. (۱۲۰)
پورداوود معتقد بود که ایرانیان با بازگشت به طریق زرتشتی، می‌توانند بهتر به جذب به اصطلاح «پیشرفت غربی» بپردازند. در واقع، پورداوود با بیان این نظریه نشان می‌دهد که در نگاه او، باستان‌گرایی ناسیونالیستی، محملی برای

غرب زدگی شبه مدرن می باشد. پورداوود در یکی از نوشته های خود، اسلام را «دین عرب» نامیده که به «تاراج دین ما» پرداخته است. (۱۲۱)

آرا و آثار پورداوود مورد حمایت شدید رژیم شاه و پسرش و نیز شبکه فعال جاسوسی انگلیسی در هند به رهبری دین شاه و کنسرسیوم نفت انگلیس (۱۲۲) قرار داشته است. پورداوود به پاس حمایت های گسترده رژیم پهلوی از او، قصیده ای در مدح رضاشاه سروده بود که ابیاتی از آن چنین می باشد:

سردار سپه خانه ز بیگانه بپرداخت

این پور وطن مادر ماتم زده بنواخت

مردانه بکوشید و به هر سوی همی تاخت

شاه قجر از کرسی طاووس برانداخت

آیین نو آورد و ره رسم دگر ساخت

یادش به جهان هرمز دادار نگه دار... (۱۲۳)

پور داوود یکی از ایدئولوگ های ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان گرا و از فعالان شبکه تبلیغاتی استعمار انگلیس در هند و ایران بوده است. او به سال ۱۳۴۷ش درگذشته است.

نصرت الدوله فیروز؛ بوروکراتی از تبار اشراف قاجاری

نصرت الدوله فیروز، نوه دختری مظفرالدین شاه، بوروکرات - روشنفکری از تبار شاهزادگان قاجاری بود. نصرت الدوله برای تحصیل دانشگاهی به اروپا رفت و در دانشکده حقوق سوربن مشغول گردید. نصرت الدوله در بازگشت به ایران، در کابینه وثوق الدوله وزیر عدلیه گردید.

خانواده نصرت الدوله که از تبار فرمانفرمایان بودند، از دیرباز با سیاست

دولت انگلیس پیوند و ارتباط نزدیکی داشته‌اند. اعتماد انگلیسی‌ها به نصرت‌الدوله فیروز به حدی بود که لرد کرزن وزیر خارجه وقت انگلیس، قبل از رضاخان میرپنج، نصرت‌الدوله را برای انجام کودتا کاندیدا کرده بود؛ اما اهمال نصرت‌الدوله در رساندن خود به تهران و آلودگی او به فساد اخلاقی و سستی طبع وی به گونه‌ای بود که انگلیسی‌ها از او ناامید شده و به دنبال کاندیدای دیگری رفتند که بر این اساس، رضاخان برای انجام کودتا مورد تأیید قرار گرفت. (۱۲۴)

نصرت‌الدوله هنگام عقد قرارداد ذلت‌بار تحت‌الحماکی ایران توسط وثوق‌الدوله، وزیر عدلیه بود و برای امضای قرارداد به همراه صارم‌الدوله و خود وثوق‌الدوله، مبلغ یکصد و سی هزار لیره رشوه دریافت نمود.

نصرت‌الدوله در مجلس پنجم به همراه تیمورتاش و داور، تیم حامی رضاخان و بستر ساز سلطنت او را تشکیل دادند. نصرت‌الدوله فردی منورالفکر و شیفته تجدّد غربی بود و البته کاملاً منطقی می‌نمود که از سیاست‌های مدرنیزاسیون رضاشاهی حمایت نماید.

نصرت‌الدوله در امر واگذاری فرماندهی کل قوا به سردار سپه در بهمن ۱۳۰۳ش نقش مهم و کلیدی‌ای را بازی کرد. او در دوران سلطنت پهلوی اول نیز چند بار به وزارت رسید و نهایتاً با شدت گرفتن بدبینی بیمارگونه رضاخان خونریز، او مغضوب واقع شده، به زندان می‌افتد. پس از مدتی از زندان آزاد و خانه‌نشین می‌گردد، اما به سال ۱۳۱۶ش، در پی سعایت سرپاس مختاری (رئیس نظیمه وقت) مجدداً دستگیر گردیده و به سرنوشت تیمورتاش و سردار اسعد و دیگر مزدوران بستر ساز سلطنت رضاشاه دچار گردیده و به طرز فجیعی به قتل می‌رسد.

حسین کاظم‌زاده ایرانشهر و نشریه «ایرانشهر»

حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، روشنفکری ناسیونال - شووینیست و از مبلغان تجددگرایی سطحی در ایران بود. کاظم‌زاده از یاران و دوستان رشید یاسمی، پورداوود، محمد قزوینی و جماعت روشنفکران ناسیونالیست ساکن برلن بود. کاظم‌زاده از سال ۱۳۰۱ش تا ۱۳۰۶ش به انتشار نشریه‌ای به نام ایرانشهر پرداخت. این نشریه گرایش شدید ضد عربی داشت و به اصطلاح «عقب ماندگی» ایران را ناشی از حملات اعراب می‌دانست. ایرانشهر تحت لوای مبارزه با خرافات مذهبی، در واقع اسلام و روحانیت را مورد حمله قرار می‌داد. تأکیدات شدید این نشریه بر روی کار آمدن دولت متمرکز ناسیونالیست، از عوامل زمینه‌ساز سلطنت مطلق‌العنان رضاشاهی بوده است.

کاظم‌زاده در مقالات نشریه خود، به ارائه تصویری ایدآلیزه از ایران عهد باستان می‌پرداخت و خواست‌ها و مطالبات سیاسی خود را در قالب دستاوردهای سلطنت‌های قبل از اسلام مطرح می‌کرد. به عنوان مثال، هنگام سخن گفتن از ضرورت یک حکومت متمرکز در ایران آن روز، به ارائه تصویری از دولت داریوش می‌پردازد. (۱۲۵)

کاظم‌زاده همچنین به نگارش کتابی به نام «تجلیات روح ایرانی» پرداخته و در آن به ستایش از پادشاهان باستانی ایران و تمجید از آیین زرتشت می‌پردازد. (۱۲۶) کاظم‌زاده، پیروزی اعراب و به‌طور غیرمستقیم اسلام را به عنوان عامل عقب افتادگی! و «اسارت روح ایرانی» عنوان می‌کند و موفقیت اسلام در مسلمان شدن مردم را ناشی از جبر و ترس «شمشیر عرب» می‌نامد. او در مقالات خود، به ارائه تصویری ایدآلیزه از ایران باستان می‌پردازد. (۱۲۷) کاظم‌زاده ایرانشهر نیز همچون پورداوود و بقیه هم‌فکران آن‌ها، بازگشت به باورهای باستانی زرتشتی را محملی برای پیشبرد غرب‌زدگی شبه‌مدرن

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛ خدمتگزاری برای استبداد □ ۹۳

قرارداده است. گفته می‌شود، کاظم‌زاده ایرانشهر که اکثر عمر خود را در خارج از کشور سپری کرده است، در اواخر عمر از جهاتی متحول گردیده و وجوه معنوی بیشتری یافته است. کاظم‌زاده متوفی به سال ۱۳۴۰ ش است.

علی‌اصغر حکمت؛

روشنفکر - بوروکراتی در مقام وزیر معارف رضاخان

علی‌اصغر حکمت، متولد ۱۲۷۱ ش است. او چند سال، در کابینه‌های مختلف و در اوج استبداد رضاشاهی، وزیر معارف این رژیم بود. حکمت از جمله روشنفکران بوروکراتی بود که به دلیل طبع پذیرا و تسلیمی که نسبت به دیکتاتور داشت، مورد توجه او واقع شده بود. حکمت، چند سالی مجله‌ای به نام «تعلیم و تربیت» منتشر می‌کرد.^(۱۲۸) او دست به تألیف و ترجمه چند کتاب هم زده است که معروف‌ترین آن‌ها ترجمه کتاب لائیک و آتئیستی جان ناس تحت عنوان «تاریخ ادیان» می‌باشد که روشنگر رویکرد لائیک حکمت به دین می‌باشد.

علی‌اصغر حکمت در زمره روشنفکران تجددطلب طرفدار رضاشاه بود که در مجلس مؤسسان تشریفاتی‌ای که جهت انتقال سلطنت به خانواده پهلوی تشکیل شده بود، عضویت داشت.^(۱۲۹) کشف حجاب اجباری رضاشاهی، در دوران وزارت حکمت و با همیاری او صورت گرفته است.

همچنین تأسیس دانشگاه تهران (که رژیم پهلوی از آن به عنوان قانونی برای تربیت کادر فعالان سیاسی و اجتماعی سکولاریست مورد نیاز رژیم بر پایه الگوی فراماسونری استفاده می‌کرد) در دوران وزارت معارف حکمت انجام شده است.^(۱۳۰) حکمت را می‌توان نمونه بارز نسل روشنفکر-بوروکرات‌های شبه‌مدرنیستی دانست که به کارگزاری استبداد

پهلوی مشغول بوده و پروژه بسط غرب‌زدگی شبه‌مدرن را از کانال ویران‌سازی هویت معنوی این جامعه دنبال می‌کرده‌اند.

مجتبی مینوی؛ روشنفکر انگلوفیل لیبرال

مجتبی مینوی در زمره آن دسته از روشنفکران عهد پهلوی است که تربیت یافته و پرورش داده شده تقی‌زاده و فروغی هستند. مجتبی مینوی چندان اهل سیاست نبود اما در مجموع، طرفدار لیبرالیسم نوع انگلیسی بود.^(۱۳۱) او مدت زیادی از عمرش را در انگلستان گذراند. مینوی برای چند سالی نویسنده رادیو بی‌بی‌سی بود^(۱۳۲) و مخارج تحصیل زبان انگلیسی‌اش در خارج را شرکت نفت انگلیس تقبل کرده بود.^(۱۳۳)

مینوی به همراه صادق هدایت و مسعود فرزاد و عبدالحسین نوشین و دکتر خانلری، انجمن ربه را تشکیل داده بود. از مینوی آثار مختلفی در ترجمه و تصحیح آثار ادبی منتشر گردیده است که از آن میان می‌توان ترجمه «نامه تنسر» و «تاریخ شاهنشاهی ساسانیان» و تصحیح متن کلیله و دمنه را نام برد. سیدمحمد فرزاد از کتاب کلیله و دمنه تصحیح مجتبی مینوی، بیش از دویست و پنجاه غلط درآورده است^(۱۳۴) که البته نشانه ضعف کار مینوی بوده است. مجتبی مینوی را در کل باید روشنفکر شبه‌مدرنیست فرهنگی کاری دانست که روی موضوعات و متون کهن کار می‌کرد و آشنایی‌هایی با متون قدما داشت، اما مبنای کار و تحقیق و جهان بینی او مشهورات مدرنیستی بود. او چند بار رایزن فرهنگی ایران گردید و مورد حمایت دربار قرار داشت. برخی از منورالفکران هم‌دوره او از «تندخویی و تنگ‌چشمی و کینه‌توزی او»^(۱۳۵) گلایه‌ها داشته‌اند. مجتبی مینوی به سال ۱۳۵۵ ش درگذشت.

فاطمه سیاح؛ زنی متجددمآب و همکار رژیم رضاشاه

فاطمه سیاح متولد سال ۱۲۸۱ش در مسکو است. پدرش میرزا جعفر رضازاده سیاح در دانشگاهی در روسیه، استاد ادبیات فارسی بود. عموی فاطمه سیاح، حاج سیاح معروف، روشنفکر دوران مشروطه بوده است. (۱۳۶)

فاطمه سیاح به سال ۱۳۱۲ش به ایران آمد و در وزارت فرهنگ و معارف وقت به کار مشغول شد. در سال کشف حجاب اجباری (۱۳۱۴ش)، از طرف وزارت خارجه دولت رضاشاه، به عنوان عضو هیأت نمایندگی ایران در اجلاس «جامعه ملل» عازم ژنو شد.

فاطمه سیاح روشنفکری اهل نقد ادبی با تمایلات چپ گرایانه بود. او با زبان فارسی خوب آشنا نبود و مطالبش را به زبان روسی می‌نوشت و دیگران به فارسی ترجمه می‌کردند. (۱۳۷)

خانم سیاح همسو با تبلیغات مدرنیستی رژیم شاه، دست به کار راه‌اندازی انجمن‌های زنانه چندی گردید. او در کنگره نویسندگان ایران به سال ۱۳۲۵ش شرکت کرد و نهایتاً به سال ۱۳۲۶ش در جوانی درگذشت. فاطمه سیاح در نقد و بررسی ادبیات فارسی چندان فرد مسلطی نبود و بیشتر به عنوان اولین خانم متجددمآب اهل ادب، مورد توجه تبلیغات مدرنیستی رژیم پهلوی بود.

تقی ارانی؛ روشنفکر مارکسیست دوره رضاشاهی

نخستین آگاهی ایرانیان از «سوسیالیسم» به سال ۱۸۸۰م و انتشار مقاله‌ای در روزنامه «ایران» برمی‌گردد. ایران آن مقاله را از روزنامه «اختر» نقل کرده بود. بعدها روزنامه «ایران نو» ارگان حزب دموکرات ایران، به انتشار مقالاتی درباره سوسیالیسم پرداخت. (۱۳۸)

سابقه فعالیت‌های کمونیستی در ایران، به انجمن‌های سوسیال دموکرات در

رشت و تبریز و پس از آن، تأسیس «حزب کمونیست ایران» در تابستان ۱۲۹۹ ش بر می‌گردد. (۱۳۹)

حزب کمونیست ایران، پس از کنگره دوم خود به سال ۱۳۰۶ ش، با اقدامات پلیس رضاشاهی تقریباً منهدم گردید. البته فعالیت‌های پراکنده و نیمه‌مخفی‌ای توسط دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور وجود داشت. یکی از این تشکلهای گروه موسوم به «فرقه جمهوری انقلابی ایران» بود که به سال ۱۳۰۴ ش در برلین تأسیس گردید. البته فرقه جمهوری انقلابی، گرایش‌های ناسیونالیستی داشت و یکی از بنیان‌گذاران آن، جوانی به نام تقی ارانی بود. (۱۴۰) فرقه جمهوری انقلابی ایران، گروهی ناسیونالیستی بود که علیه رژیم رضاشاه فعالیت می‌کرد. (۱۴۱)

ارانی در پروسه تحول خود، آرای مارکسیستی یافت؛ اما او مارکسیست از نوع استالینی و کمینترنی نبود و بیشتر هم و غم خود را به جای تلاش در مسیر خواست‌های سوسیالیستی، مصروف بسط و تعمیق مظاهر تجدد غربی می‌کرد. او معتقد بود، جامعه ایرانی از انقلاب سوسیالیستی فاصله زیادی دارد و فعلاً باید در این کشور به اشاعه فرهنگ بورژوا-دموکراتیک پرداخت. از این منظر، مابین ارانی و رژیم رضاشاه همسویی وجود داشت. اما ماهیت مارکسیستی آرای ارانی و طبیعت فوق‌استبدادی و انحصارطلب و بسیار خشن رژیم رضاشاهی موجب گردید که نهایتاً در سال ۱۳۱۶ ش، ارانی و جمعی از دوستانش که اغلب از روشنفکران جوان دانش‌آموز و دانشجو بودند، تحت عنوان پرونده ۵۳ نفر دستگیر شده و به حبس‌های کوتاه و بلندمدت گرفتار آیند. ارانی در سال‌های قبل از دستگیری، با انتشار منظم ماه‌نامه‌ای به نام «دنیا» و نیز تألیف کتاب‌هایی از منظر مارکسیستی از قبیل «بشر از نظر مادی»، «پسیکولوژی»، «عرفان و اصول مادی»، «ماتریالیسم دیالکتیک» و... به

روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول؛ خدمتگزاری برای استبداد □ ۹۷

ترویج گرایش مارکسیستی اندیشه‌های مدرن پرداخته بود. ارانی معتقد بود: «ایران باید تمدن اروپایی را فرا گیرد».^(۱۴۲) او هدف از انتشار مجله دنیا را بسط فرهنگ روشنفکری می‌دانست.^(۱۴۳)

ارانی یک روشنفکر مارکسیست بود که وظیفه اول مارکسیست‌ها را ترویج تام و تمام مظاهر فرهنگ مدرن می‌دانست. ارانی در اواخر دوران فعالیت خود، با عبدالصمد کامبخش (مارکسیست ایرانی مأمور دولت شوروی) پیوند برقرار می‌کند. گروه دکتر ارانی به اتهام داشتن «افکار اشتراکی» و ترویج آن دستگیر می‌گردند و خود ارانی در زندان به دست پلیس رضاشاه کشته می‌شود. افراد هم پرونده ارانی که پس از شهریور ۱۳۲۰ ش از زندان آزاد گردیدند، هسته اصلی حزب توده را که در مهر ۱۳۲۰ تشکیل گردید، شکل دادند.

□

در بررسی جریان روشنفکری ایران در دوره پهلوی اول، در این رساله به دلیل پرهیز از اطاله کلام، از پرداختن به برخی چهره‌ها نظیر سعید نفیسی، رشید یاسمی و نصرالله فلسفی خودداری گردید. علت این کار، محدودیت کار پژوهشی ما به بررسی افراد شاخص و فعال هر دوره بوده است. این افراد در کنار پاره‌ای خدمات فرهنگی که انجام دادند، بیشتر در هیأت روشنفکران تشریفاتی رژیم رضاشاه ظاهر شده بودند.

همچنین این افراد، کم و بیش از سنخ چهره‌هایی چون علی دشتی بوده‌اند که بیشتر به تکرار فرمول‌های ناسیونالیستی مستشرقان اغلب فراماسونر می‌پرداخته‌اند و البته در فرصتی دیگر و مجالی بیشتر، باید به بررسی کارنامه آن‌ها پرداخت.

فصل سوم:

**روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛
تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته
۱۳۵۷ - ۱۳۲۰ش**

پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، رضاشاه مستبد پس از گماردن فروغی به نخست‌وزیری، از کشور خارج شد. در پی فرار دیکتاتور، نسیمی از آزادی بر مردم وزیدن گرفت. زندانیان سیاسی آزاد شدند و برخی از عاملان سرکوب و جنایات دوران بیست ساله، بازداشت و یا متواری گردیدند. در پی فرار رضاشاه، نحوی به هم ریختگی سیاسی در کشور پدید آمد و فروغی بسیار کوشید تا متفقین را راضی کند که اجازه دهند، محمدرضا بر تخت سلطنت بنشیند. او شاهی جوان و بی تجربه بود و سیاستمداران وی را جدی نمی گرفتند. از این پس، عرصه سیاست ایران، میدان کشمکش گسترده مابین دربار و شاه، نخست‌وزیران و کابینه و از سوی دیگر، مجلس گردید. دولت‌های استعماری شوروی، انگلیس و آمریکا نیز هر یک به طریقی در این میانه نقش بازی می کردند. سال‌های حد فاصل شهریور ۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲، سال‌های آشفتگی و بی ثباتی و به روی کار آمدن کابینه‌های ضعیف و کم دوام و رقابت نمایندگان سیاسی دولت‌های امپریالیستی با یکدیگر بود.

دربار و شخص محمدرضا شاه، تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد، تقریباً درست حامی منافع و مجری سیاست‌های دولت انگلیس بود. نخست‌وزیران به حسب توان و یا ماهیت سیاسی خود، با یکی از دو قطب امپریالیستی آمریکا و یا انگلیس همسو بودند. مجلس‌های این دوره نیز اغلب اوقات، محصول

انتخابات فرمایشی بودند و نیروهای مردمی اگر به مجلس راه می‌یافتند، اغلب نقش اقلیت را بازی می‌کردند. هر چند که در مجلس پانزدهم و یا شانزدهم، این نیروی اقلیت به صورت توانمندی ظاهر گردید. اوضاع اقتصادی کشور بحرانی بود و قحطی و گرانی شهرهای ایران را تهدید می‌کرد.

ایران در اوایل دهه ۱۳۲۰ در حدود ۱۴ میلیون نفر جمعیت داشت که تا سال ۱۳۳۲ به حدود ۱۶ میلیون نفر رسید. در حدود ۲۵ درصد از این جمعیت، شهرنشین بودند. در بخش‌های غیر شهری، بخش عمده جمعیت را دهقانان فقیر و یک قشر کوچک زمین‌دار مرفّه تشکیل می‌داد. در شهرها ترکیب جمعیت به لحاظ قشر بندی اجتماعی این‌گونه بود: تجّار سنتی بازار، پیشه‌وران خرده‌پا، طبیف تکنوکرات- بوروکرات‌های شبه‌مدرن و قشر در حال گسترش طبقه کارگر. کشاورزان بزرگ‌ترین و فقیرترین بخش اجتماعی ایران را تشکیل می‌دادند.

طبقه ممتاز حاکم بر کشور را یک گروه کوچک از دیوان‌سالاران عالی‌رتبه، افسران ارتش و سرمایه‌داران وابسته به دربار تشکیل می‌داد. طبقه‌ای از زمین‌داران ثروتمند نیز وجود داشتند که به طرق گوناگون، پیوندهای مستقیم و غیرمستقیم با دستگاه حکومتی داشتند.

کاست روشنفکری ایران در این دوره، دارای دو شاخه «لائیک و آتئیست» و «شاخه به اصطلاح دینی» یا «روشنفکری التقاطی» بود. هر یک از این دو شاخه نیز دارای گرایش‌های چندگانه‌ای بودند. شاخه آتئیست روشنفکری ایران به سه گرایش تقسیم شده بود:

- الف. گرایش روشنفکری ناسیونال- سلطنت‌طلب که عمدتاً در دربار و شخصیت‌هایی چون علم، فروغی و حسین علاء خودنمایی می‌کرد.
- ب. گرایش روشنفکری ناسیونال- لیبرالیست که در احزاب و اشخاصی

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۰۳

چون «جبهه ملی»، «حزب ایران»، دکتر کریم سنجابی، دکتر محمد مصدق، دکتر حسین فاطمی و دکتر امینی خودنمایی می‌کرد.

ج. گرایش روشنفکری چپ‌گرا و مارکسیست که در احزاب و اشخاصی چون: حزب توده، نیروی سوم، خلیل ملکی، کیانوری، احسان طبری، خسرو روزبه و... خودنمایی می‌کرد.

گرایش ناسیونال - سلطنت‌طلب روشنفکری ایران در این مقطع زمانی، بیشتر با انگلستان در ارتباط بود و می‌کوشید تا ساختار حکومتی دوره پهلوی اول را به نوعی بازسازی نماید. نخست‌وزیرانی چون حسین علاء، علی سهیلی، ابراهیم حکیمی و جعفر شریف‌امامی متمایل به این جریان بودند. در رأس این‌ها نیز خانواده پهلوی، شخص محمدرضا شاه، اشرف و علی‌رضا پهلوی قرار داشتند. اینان خواهان تحقق یک استبداد سلطنتی مطلق‌العنان شبه‌مدرنیست و وابسته به امپریالیزم (ترجیحاً انگلیس) تحت رهبری محمدرضا شاه بودند.

گرایش ناسیونال - لیبرالیستی روشنفکری ایران که اصلی‌ترین تشکّل سیاسی آن جبهه ملی بود، نماینده طیف تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها و بخشی از سرمایه‌داران شبه‌مدرنیست ایرانی بود که به لحاظ سیاسی بیشتر به آمریکا وابسته بود و با انحصارطلبی‌ها و یکه‌تازی‌های شاه و دربار مخالف بود.

اینان داعیه و شعار تشکیل یک حکومت لیبرال - سرمایه‌داری در ایران را سر می‌دادند. حال آنکه در عصر بحران عمومی نظام سرمایه‌داری و احتضار تاریخی تمدن مدرن، امکان روی کار آمدن یک سرمایه‌داری لیبرال در ایران، به یک شوخی بیشتر شبیه بود.

در سال‌های پس از ۱۳۲۳ و فعال شدن دولت‌های شوروی و آمریکا برای گرفتن امتیاز نفت از ایران و سپس شکستن سلطه انحصاری انگلیس در غارت

منابع نفتی ایران و حساس شدن افکار عمومی نسبت به مسأله نفت و در حالی که آیت‌الله کاشانی یک بار در سال ۱۳۲۳ در بازجویی‌هایش، هنگامی که در بازداشت انگلیسی‌ها بود و نیز یک بار دیگر در سخنرانی نماز عید فطر سال ۱۳۲۷ و سپس در بهمن ماه همان سال، از ضرورت ملی کردن نفت ایران و قطع دست انگلیس از این ثروت ملی سخن گفته بود، برخی اعضای جبهه ملی، در همسویی با توصیه‌های هنری گریدی سفیر وقت آمریکا در ایران و نورنبرگ مسئول وقت بخش ماورای بحار دولت آمریکا، به طرح شعار «ملی شدن نفت» پرداختند و در طرح این شعار، اساساً نظر به باز کردن فضا برای حضور ایالات متحده آمریکا در عرصه سیاست و اقتصاد ایران داشتند؛ هر چند که شاید برخی افراد صادق نیز اعضای این جبهه را همراهی می‌کردند.

اساساً افق جبهه ملی و حزب ایران و حزب زحمتکشان و نیروی سوم و نظایر این‌ها، افق غرب‌زدگی شبه‌مدرن بوده و این گروه‌ها آلترناتیو و یا بخش مستقلی از سیستم و ساختار غرب‌زده شبه‌مدرن در ایران سراغ نداشتند. تنها تفاوت این‌ها با روشنفکران ناسیونال-سلطنت‌طلب در این بود که ناسیونال-لیبرالیست‌ها شعارهای مردم‌فریبانه آزادی‌خواهی سر می‌دادند و بیشتر متمایل به تبعیت از سیاست آمریکا بودند و بنا به منفعت‌اندیشی‌هایشان، با انحصارطلبی شاه و علم و دربار (که طعمه مناسبی برای بهره‌کشی در اختیار لیبرال‌ها قرار نمی‌داد) مخالف بودند.

این گرایش روشنفکری لائیک ایران، با نخست‌وزیری مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰، عملاً بخش مهمی از قدرت سیاسی در کشور را به دست گرفت و از این منظر، در یک کشمکش اساسی با شاه و دربار و حامیان انگلیسی‌شان قرار گرفت. امپریالیزم آمریکا، قبل از به قدرت رسیدن مصدق، حمایت فعال از جبهه ملی را آغاز کرد و تا مقطع قیام سی تیر نیز آن را ادامه

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۰۵

داد. در واقع، آمریکا پشت حرکت‌های جبهه ملی، خواهان به دست آوردن سهمی از نفت ایران بود که در آن مقطع، در انحصار مطلق انگلیس قرار داشت. البته آمریکایی‌ها پس از روی کار آمدن آیزنهاور، با انگلیس توافق کردند که سهمی برابر بریتانیا از غارت منابع نفتی ایران داشته باشند. در این دوران، با آشکار شدن ضعف لیبرال-ناسیونالیست‌ها در اداره جامعه و شدت گرفتن بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، بر سر کنار گذاردن لیبرال‌ها توسط یک کودتای نظامی و با همراهی انگلیس به توافق رسیدند که عینیت این سیاست جدید، در کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ظاهر گردید.

اصلی‌ترین تشکّل گرایش مارکسیستی روشنفکری لائیک ایران را می‌توان حزب توده دانست. حزب توده وابستگی آشکار و شدیدی به سیاست‌های دولت شوروی داشت و این مسأله، به‌ویژه در مقطعی که حزب توده از واگذاری امتیاز نفت به شوروی دفاع می‌کرد، خودنمایی کرد.

شاخه به اصطلاح مذهبی و یا به تعبیر دقیق‌تر، التقاطی روشنفکری ایران، در مقطع پس از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، از حضور و فعالیت بیشتری برخوردار می‌گردد. گرایش اصلی و غالب روشنفکری التقاطی ایران، گرایش تفسیر سوسیالیستی اسلام می‌باشد که توسط افرادی چون محمد نخب و مجموعه «سوسیالیست‌های خداپرست» و مهندس جلال‌الدین آشتیانی تبیین می‌گردید. اینان در فعالیت‌های سیاسی خود، بیشتر در همراهی با جبهه ملی در مسیر مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت فعالیت می‌کردند؛ اما به لحاظ ایدئولوژیک، هویت مذهبی التقاطی داشتند.

نخستین آثار مرحوم مهندس بازرگان که اصلی‌ترین تئوریسین به اصطلاح «تفسیر علمی دین» (در حقیقت تحریف پوزیتیویستی معارف اسلامی) در این دوران بوده است نیز در همین سال‌ها منتشر گردید که به عنوان مثال می‌توان از

«مطهرات در اسلام» و «پراگماتیسم در اسلام» نام برد. البته باید تأکید کرد، اگرچه مبانی معرفت‌شناختی و تحلیلی رویکرد به اصطلاح روشنفکری دینی در ایران، تا حدودی توسط مرحوم بازرگان تدوین گردیده است، اما بازرگان به لحاظ سیاسی به گروه پیروان نخشب و سوسیالیست‌های خداپرست تعلق نداشت و اساساً فعالیت مستقل و گسترده سیاسی بازرگان، با بنیان‌گذاری «نهضت آزادی» از حدود سال ۱۳۴۰ آغاز می‌گردد.

ویژگی‌های کلی روشنفکری ایران در مقطع ۱۳۳۲-۱۳۲۰

ویژگی‌های کلی روشنفکری ایران در این دوره را می‌توان این‌گونه فهرست کرد:

۱. به تبع جوهر وجودی خود، نسبت به روشنفکری غربی، مقلد و در ساختار وجودی خود سطحی است.
۲. روشنفکری ایران در این مقطع نیز همچون گذشته، گرفتار امتناع تفکر بوده و اسیر نزاع‌ها و رقابت‌های سیاست‌زده و ایدئولوژیک است.
۳. گرایش مارکسیستی شاخه آتئیست (لایک) روشنفکری ایران در این مقطع بسیار فعال می‌گردد و در حدود سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۲۰، به وجه هژمونیک و غالب روشنفکری ایران بدل می‌گردد.
۴. از مقطع سال ۱۳۲۸ به بعد، گرایش ناسیونال-لیبرالیستی روشنفکری ایران، وجه غالب و هژمونیک پیدا می‌کند.
۵. در این مقطع، گرایش التقاطی (به اصطلاح دینی) روشنفکری ایران، به صورتی فعال‌تر از گذشته وارد میدان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌گردد و بیشتر بر پایه تفسیری سوسیالیستی از اسلام شکل می‌گیرد.
۶. کاست روشنفکری ایران در این دوره، به دلیل شکسته شدن فضای

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۰۷

اختناق شدید رضاشاهی، صبغه سیاسی پررنگ‌تری به خود می‌گیرد.
۷. در دوره مورد بررسی، رقابت‌ها مابین گرایش‌های سیاسی مختلف روشنفکری ایران، شدت و عمق بیشتری پیدا می‌کند.
۸. در این دوره، اشکالی از تحزب و فعالیت‌های تشکیلاتی و حزبی، در میان گرایش‌های مختلف کاست روشنفکری ایران ظاهر می‌گردد.

نگاهی به برخی احزاب و سازمان‌های روشنفکری ایران در مقطع ۱۳۳۲-۱۳۲۰

۱. حزب توده

در مهرماه سال ۱۳۲۰، وزارت امنیت شوروی از طریق ستاد خود در تهران و در رأس آن حیدر علی‌اف، با جمع کردن بعضی از اعضای سابق گروه ۵۳ نفر و افراد مرتبط با «کوتو» (دانشکده کمونیستی برای کادرسازی در میان ملل آسیایی) و تحت ریاست سلیمان محسن اسکندری، حزب توده را تشکیل داد.^(۱۴۴) از ابتدا قرار شد که هویت مارکسیستی حزب آشکار نگردد و بدین منظور نام «توده» برای آن انتخاب گردید. البته عملاً رهبری حزب را هسته کمونیست مرتبط با سفارت شوروی برعهده داشت. چند سال پس از تولد حزب توده، این حزب نقاب از چهره بر گرفت و ماهیت مارکسیستی خود را عیان ساخت.

اسامی برخی از اعضای موقت کمیته مرکزی حزب که مسئولیت «کمیته ایالتی تهران» را برعهده داشتند، بدین شرح است: عباس اسکندری، ایرج اسکندری، دکتر رضا رادمنش، عبدالصمد کامبخش، رضا روستا، آرداشش آوانسیان، نورالدین الموتی، دکتر مرتضی یزدی، دکتر محمد بهرامی...

حزب توده به لحاظ ایدئولوژیکی پیرو مارکسیسم رسمی نوع روسی بود و به لحاظ استراتژی و تاکتیک‌های سازمانی و تشکیلاتی نیز شدیداً تابع و مقلد حزب کمونیست و دولت شوروی بود. دو نمونه از خیانت‌های شرم‌آور حزب توده، یکی مربوط به تلاش این حزب برای واگذاری امتیاز نفت شمال به دولت شوروی و دیگری نیز مربوط به حمایت آشکار حزب توده از «فرقه دموکرات آذربایجان» و تلاش‌های تجزیه‌طلبانه آن می‌گردد.

نمایندگان حزب توده در مجلس چهاردهم، در حالی که به شدت مخالف واگذاری امتیاز نفت به آمریکا بودند، علناً و رسماً از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی دفاع کرده و نوار مرزی شمالی کشور ما را در زمره «حاشیه امنیت» دولت شوروی به حساب می‌آوردند. حزب توده از سال ۱۳۲۷-۱۳۲۰ فعالیت آزادانه علنی داشت. پس از حادثه ترور ناموفق شاه، برای مدتی به فعالیت مخفی پرداخت و در دوران دولت مصدق (۱۳۳۲-۱۳۳۰) مجدداً فعالیت خود را علنی کرد. حزب توده در این مقطع از فعالیت، نقش مخربی در ایجاد تفرقه در جنبش ملی کردن صنعت نفت بازی کرد و در رویارویی با کودتای ۲۸ مرداد نیز با این که دارای سازمان نظامی و تشکیلات گسترده سیاسی بود، هیچ واکنشی نشان نداد. رهبران حزب اکثراً به شوروی فرار کردند و عده زیادی از هواداران و اعضای ساده لوح و فریب خورده، توسط فرماندار نظامی شاه بازداشت و یا اعدام شدند. حزب توده یک تشکیلات پنهان تروریستی، به رهبری خسرو روزبه و کیانوری نیز داشت و ظاهراً در ترور محمد مسعود (روزنامه‌نگار معروف سال‌های دهه بیست) نیز نقش داشته است. (۱۴۵)

تئورسین اصلی حزب توده احسان طبری بود که در اواخر عمر از پیشینه خود توبه کرده و مسلمان گردید.

۲. حزب ایران

از دل «کانون مهندسين ايران»، در سال ۱۳۲۳ «حزب ايران» به وجود آمد.^(۱۴۶) حزب ايران متشکل از تکنوکرات‌های طرفدار آمریکا بود. روزنامه شفق با مدیریت و صاحب امتیازی شمس‌الدین جزایری، ارگان آن بود. احمد زیرک‌زاده، غلامعلی فریور، کاظم حسینی، اللهیار صالح و عبدالله معظمی از اعضای اصلی این حزب هستند. حزب ایران به گونه‌ای آشکار، یک حزب لیبرال-بورژوازی بود و بعدها به جرگه احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی پیوست. حزب ایران را در این سال‌ها می‌توان یکی از نمایندگان فعال گرایش لیبرال-ناسیونالیستی روشنفکری ایران دانست. جریان فکری غالب بر حزب، ارتباط نزدیکی با آمریکا و رویکرد روشنفکری طرفدار آمریکا در کشور ما داشت. در ارتباط با برخی رهبران این حزب (نظیر اللهیار صالح) و ارتباطشان با سفارت آمریکا، مدارک و سوابقی در اسناد لانه جاسوسی به دست آمده است.

۳. حزب دموکرات

«حزب دموکرات ایران» در ۹ خرداد ۱۳۲۵ش به رهبری احمد قوام‌السلطنه تشکیل شد. طیفی از روشنفکران نظیر مظفر فیروز، سردار فاخر حکمت، خسرو قشقایی و احمد آرامش از اعضای این حزب بودند. روزنامه‌های «دیپلمات»، «سپیده» و نشریه «پیک تهران»، برخی ارگان‌های مطبوعاتی آن بودند.^(۱۴۷)

قوام‌السلطنه (که خانواده او و نیز شخص وی به داشتن روابط نزدیک و مستمر با انگلستان معروف بودند) در واقع این حزب را به عنوان اهرم فعالیت سیاسی خود پدید آورده بود. قوام، روشنفکری غرب‌زده و سیاستمداری مکار

و از زمین‌داران بزرگ شیراز بود. او چند بار به نخست‌وزیری رسید. از سوابق او، نقش او در به شهادت رساندن کلنل پسیان و نیز نقش ضد‌مردمی او را در سرکوب قیام سی‌تیر و به شهادت رساندن مردمی که به فرمان آیت‌الله کاشانی به خیابان آمده بودند، می‌توان نام برد. قوام در زمان محمدرضا شاه و هنگام غائله جدایی طلبانه آذربایجان در سال ۱۳۲۴، نخست‌وزیر بود و توانست با فریفتن شوروی‌ها و همسویی ظاهری با حزب توده و نیز متکی به اولتیماتوم آمریکا به شوروی، از تجزیه آذربایجان جلوگیری نماید.

قوام را می‌توان در زمره جناح لیبرال-ناسیونالیست روشنفکری لائیک ایران و از خویشاوندان و آشنایان مصدق دانست که البته دست تقدیر، این دو را در مقابل هم قرار داد. در واقع، پس از استعفای مصدق از نخست‌وزیری در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، قوام به دستور شاه و به منظور سرکوب جنبش ملی کردن نفت به قدرت رسید و به تهدید مردم پرداخت که به اعتراض و دستور قیام آیت‌الله کاشانی انجامید.

در پی قیام ملی ۳۰ تیر، شاه عقب‌نشینی کرده و قوام را برکنار و مصدق را مجدداً به نخست‌وزیری گمارد. این واقعه چونان ضربه‌ای، موجب مرگ سیاسی قوام‌السلطنه پیر گردید. مصدق جلوی مجازات قوام و دیگر مسببان کشتار مردم را گرفت و قوام را در کنف حمایت خود قرار داد تا از دست خشم و اعتراض مردم در امان ماند.

قوام سیاستمداری کهنه کار و فراماسونری معروف بود که اگرچه در دوران سلطنت پهلوی چند بار به نخست‌وزیری رسید، اما بیشتر ساز قدرت طلبی خود را کوک می‌کرد. او در دوره‌های نخست‌وزیری‌اش، در باز کردن پای آمریکا به صحنه سیاست ایران، نقش مهمی بازی کرد.

۴. نهضت سوسیالیست‌های خداپرست

«نهضت سوسیالیست‌های خداپرست» به سال ۱۳۲۳ توسط گروهی از جوانان روشنفکر دارای تمایلات مذهبی به سرکردگی محمد نخشب پی‌ریزی گردید. نظریه‌پردازان نهضت خداپرستان سوسیالیست، مهندس جلال‌الدین آشتیانی و محمد نخشب بودند.^(۱۴۸) این تشکل را می‌توان نماینده اصلی روشنفکری به اصطلاح دینی دارای تمایلات سوسیالیستی آن مقطع دانست. مدتی پس از تأسیس خداپرستان سوسیالیست، اختلاف و انشعابی در استراتژی و تاکتیک سیاسی درون تشکیلات پدید آمد و جناح طرفدار مهندس آشتیانی عمدتاً به کار نظری پرداخت و جناح طرفدار نخشب به حزب ایران پیوست که در سال ۱۳۳۱ از آن نیز انشعاب کرده، «جمعیت آزادی مردم ایران» را تشکیل داد. مرحوم دکتر علی شریعتی نیز در مقطعی از حیات اجتماعی خود، با خداپرستان سوسیالیست همکاری‌هایی داشته است.

۵. حزب پان‌ایرانیست

این حزب به رهبری دکتر محسن پزشک‌پور به سال ۱۳۲۶ تأسیس گردید و بعدها جناحی از آن به رهبری داریوش فروهر با نام «حزب ملت ایران» منشعب گردید. حزب پان‌ایرانیست را می‌توان سخنگوی فعال جریان ناسیونال-شوونیستی افراطی شاخه آتئیست (لایک) روشنفکری ایران دانست. روزنامه‌های «خاک و خون» و «جوانان پان‌ایرانیست» در زمره ارگان‌های مطبوعاتی این حزب بودند.^(۱۴۹)

حزب پان‌ایرانیست روابط نزدیکی با جناح آمریکایی هیأت حاکمه رژیم پهلوی داشت. این حزب، تمایلات سیاسی و اجتماعی جناح غیر بوروکراتیک سرمایه‌داری وابسته ایران را نمایندگی می‌کرد. حزب پان‌ایرانیست به سال

۱۳۵۳ انحلال خود را اعلام کرده و به حزب رستاخیز شاه پیوست.

۶. حزب اراده ملی

سیدضیاءالدین طباطبایی، روزنامه‌نگار غرب‌زده که همسو با سیاست‌های دولت انگلستان عمل می‌کرد و در کارنامه‌اش رهبری کودتای سیاه سوم اسفند به همراهی رضاخان دیده می‌شد، در تابستان ۱۳۲۳ به تأسیس «حزب اراده ملی» پرداخت.^(۱۵۰) این حزب، ساختاری بسیار منسجم داشت و علی‌رغم رقابتی که سیدضیاء با دربار و محمدرضا شاه در نمایندگی سیاست استعماری دولت انگلستان داشت، به عنوان یکی از احزاب طرفدار دولت انگلیس در آن مقطع شناخته می‌شد. روزنامه‌های «رعد امروز» و «روستا» در زمره ارگان‌های مطبوعاتی این حزب بودند. حزب اراده ملی را می‌توان یکی از نمایندگان گرایش ناسیونال-سلطنت‌طلب شاخه لائیک روشنفکری ایران دانست که البته در آرزوی به تخت سلطنت نشاندن سیدضیاء بود و انگلیس از این حزب به عنوان یکی از برگ‌های خود در بازی سیاسی آن مقطع استفاده می‌کرد.

۷. جبهه ملی

جبهه ملی به عنوان اصلی‌ترین سخنگوی گرایش لیبرال-ناسیونالیست شاخه لائیک روشنفکری ایران در اول آبان ۱۳۲۸ تشکیل گردید و در ۱۰ آبان همان سال رسماً اعلام موجودیت کرد.^(۱۵۱) جبهه ملی را می‌توان تشکّل فراگیر احزاب و گرایش‌های سیاسی متمایل به هژمونی لیبرال-ناسیونالیسم در دوران قبل از کودتای ۲۸ مرداد دانست. جبهه ملی از هنگام تأسیس، خود را مقید به قانون اساسی سکولاریستی مشروطه‌نمید و در ماده سوم اساس‌نامه خود، «هدف جبهه [را] ایجاد حکومت ملی به وسیله تأمین آزادی انتخابات و

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۱۳

آزادی افکار» دانست. (۱۵۲) رهبری جبهه ملی از آغاز با دکتر مصدق بود و تا هنگام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رسماً فعالیت می‌کرد. رهبری جنبش مردمی ملی شدن صنعت نفت با جبهه ملی و شخص مصدق بود و همین امر نیز از عوامل اصلی زمینه‌ساز شکست آن بود. جبهه ملی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منحل گردید و چند سال بعد، همزمان با فضای باز سیاسی‌ای که شاه به دستور آمریکا و با روی کار آوردن علی‌امینی برقرار کرده بود، در سال ۱۳۳۹ تحت عنوان «جبهه ملی دوم» تأسیس گردید و تا سال ۱۳۴۲ و سرکوب قیام مذهبی و مردمی ۱۵ خرداد به فعالیت خود ادامه داد.

جبهه ملی از هنگام تأسیس، یکی از ستون‌های اصلی حامی و مجری سیاست‌های امپریالیزم آمریکا در کوشش‌های آن دولت برای مقابله با رویکرد انحصارطلبانه اعمال نفوذ دولت انگلیس در ایران بود. از اعضای مؤسس و بنیان‌گذار جبهه ملی ایران می‌توان از ابوالقاسم حائری‌زاده، محمد مصدق، کریم سنجابی و اللهیار صالح نام برد. جبهه ملی در میان بخشی از طبقه متوسط شبه‌مدرن ایران و نیز طیف سرمایه‌داران متوسط و لیبرال مسلک و لایه‌های متوسط و مرفّه تکنوکرات‌های غرب‌زده، دارای هوادارانی بود. شاکله جهان بینی جبهه ملی سکولاریستی و شبه‌مدرنیستی بود. جبهه ملی، به ویژه آن هنگام که محمدرضا شاه و دربار بیشتر تابع سیاست‌های دولت انگلیس بودند، از طرف امپریالیزم آمریکا به عنوان یک آلترناتیو سیاسی مطرح می‌گردید. پس از سازش آمریکا و انگلیس و انجام کودتای ۲۸ مرداد نیز، جبهه ملی دوم و بعدها جبهه ملی سوم، به عنوان سیاستمداران دست‌پرورده آمریکا ذخیره شده بودند. در مقطع شکل‌گیری انقلاب اسلامی نیز آمریکا از طریق جبهه ملی قصد ایجاد انحراف در جنبش انقلابی مردم ایران را داشت.

جبهه ملی به لحاظ اقتصادی دارای گرایش‌های لیبرال - سوسیال

دموکراتیک بود و از منافع سیاسی بخشی از سرمایه‌داری متوسط ایرانی (قبل از انقلاب) و لایه‌های سرمایه‌داری انحصاری حذف شده از قدرت (پس از انقلاب) دفاع و حمایت می‌کرد.

۸. حزب زحمتکشان ملت ایران

«حزب زحمتکشان ملت ایران» در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ تأسیس گردید و به جمع حامیان مصدق در جبهه ملی پیوست؛ اما بعداً با آن اختلاف پیدا کرد و از جبهه ملی جدا گردید.

رهبر و بنیان‌گذار اصلی حزب زحمتکشان ملت ایران، روشنفکری به نام مظفر بقایی بود. بقایی در فعالیت‌های سیاسی اغلب به دنبال جاه‌طلبی‌ها و بلندپروازی‌های شخصی بود. حزب زحمتکشان ملت ایران اگرچه به دلیل حضور خلیل ملکی در این حزب، شعارهای پر سر و صدای انقلابی و رادیکال می‌داد، اما در واقع، حزبی شبه‌مدرنیست و روشنفکرانه با تمایلات سلطنت‌طلبانه بود که این گرایش را از سال ۱۳۳۲ و به ویژه در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد و فعالیت‌های خود در آستانه انقلاب اسلامی عیان کرد. مظفر بقایی رهبر این حزب، فردی بسیار پیچیده، مشکوک و مرموز در تاریخ معاصر ایران است که پیوندهای نظری و عملی مبنایی با جهان‌بینی شبه‌مدرنیستی و سیاست‌های دولت آمریکا در ایران داشت. روزنامه «شاهد» ارگان اصلی حزب زحمتکشان ملت ایران بود. از دیگر اعضای این حزب می‌توان از علی زهری و عیسی سپهبدی نام برد.

برخی چهره‌های روشنفکری ایران در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰

اینک به اختصار درباره برخی چهره‌های شاخص کاست روشنفکری ایران

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۱۵

در مقطع سال‌های پس از شهریور ۲۰ و قبل از کودتای سال ۳۲ می‌پردازیم. در این بررسی، بنا بر اختصار و ارائه رئوس کلی آرا و شخصیت هر فرد می‌باشد و در خصوص افرادی که در مقاطع مختلف تاریخ پهلوی دوم و یا پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعال بوده‌اند، بنا را بر طرح آن‌ها در دوره‌ای که فعال‌ترین مقطع حیات اجتماعی و سیاسی ایشان بوده است، قرار داده‌ایم:

محمد نخشب؛ پدر روشنفکری التقاطی سوسیال - دموکراتیک

محمد نخشب که نام فامیل او در ابتدا «مکانیک» بوده و بعداً به نخشب تغییر یافته است، متولد سال ۱۳۰۲ ش در تهران می‌باشد. (۱۵۳) نخشب فعالیت‌های فکری و سیاسی را از سال ۱۳۲۰ آغاز کرد و در سال ۱۳۳۷ با بهره‌گیری از بورس سازمان برنامه، برای تحصیلات تکمیلی در مقطع دکتری به آمریکا رفت. (۱۵۴)

شاکله اندیشه نخشب بر نحوی تفسیر سوسیالیستی از اسلام قرار داشت. او به حقانیت سوسیالیسم اعتقاد داشت و در عین حال موحدان را سوسیالیست واقعی می‌دانست، (۱۵۵) یعنی نحوی پیوند ذاتی مابین اندیشه توحیدی و سوسیالیسم قائل بود. نخشب اساساً دین اسلام را سوسیالیستی می‌دانست و از «دین سوسیالیسم اسلام» نام می‌برد. (۱۵۶)

نخشب به سال ۱۳۲۲، «جمعیت مسلمین وطن‌خواه» را تشکیل داد. (۱۵۷) از دل این جمعیت «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» بیرون آمد. این جمعیت را نخشب و مهندس جلال‌الدین آشتیانی رهبری می‌کردند. مدتی پس از تأسیس جمعیت، مابین این دو در نحوه ادامه کار، اختلاف پدید آمد. نخشب معتقد به کار گسترده سیاسی - اجتماعی بود اما مهندس آشتیانی کار محدود فکری را ترجیح می‌داد. این انشعاب مربوط به سال ۱۳۲۶ بود. در این سال،

ابوالقاسم زرین خامه، احمد بیداری، احمد شهما و کاظم یزدی به همراهی جلال‌الدین آشتیانی به فعالیت‌های فکری پرداختند و پس از کودتای ۲۸ مرداد کاملاً منفعل گردیدند. در مقابل، گروه نخشب متشکل از حسین راضی، معین‌الدین مرجائی، علی شریعتمداری، مصطفوی و لاجوردی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را با انتشار روزنامه «صبح امید» پی گرفتند. (۱۵۸)

در سال ۱۳۲۹، گروه نخشب به حزب ایران پیوست و در نیمه دوم بهمن ماه ۱۳۳۱، در پی بروز اختلافات شدید، از آن حزب جدا شده (۱۵۹) و «جمعیت آزادی مردم ایران» را تشکیل دادند.

نخشب سه اصل «سوسیالیسم، دموکراسی و اخلاق مذهبی» را اضلاع و اجزای جدایی‌ناپذیر می‌دانست. او معتقد بود، سوسیالیسم در پیوند با دموکراسی و معنویت می‌تواند رهایی‌بخش باشد. نخشب به لحاظ فکری اسیر مشهورات مدرنیستی بود و تفسیری لیبرالی از دموکراسی ارائه می‌داد. (۱۶۰)

نخشب آشکارا از ضرورت پیوند سوسیالیسم مارکسیستی با مفهوم لیبرالی دموکراسی، تحت عنوان جمع «دموکراسی غربی و شرقی» نام می‌برد. (۱۶۱) او همچنین از ضرورت تشکیل یک نظام «سوسیال دموکراتیک» سخن می‌گوید. (۱۶۲) البته سوسیال دموکراسی مورد نظر او رادیکال‌تر از سوسیال دموکراسی لیبرالی حزب ایران به نظر می‌رسد؛ هر چند که در درازمدت، افق هر دو یکسان و واحد می‌گردید، چنان که گردید و دنباله‌های امروز اندیشه نخشب، در پیوند با ملی-مذهبی‌های آشکارا لیبرال قرار گرفته‌اند. نخشب از طرز فکر خود با تعبیر «سوسیالیسم بر پایه خداپرستی» نام می‌برد. (۱۶۳) مبانی و ارکان آرای نخشب کاملاً التقاطی است و به یک اعتبار از منظر ارائه تفسیر سوسیالیستی از اسلام، او را می‌توان تا حدودی پیشگام رویکرد مجاهدین خلق در دهه پنجاه شمسی دانست. هر چند که عنصر تفسیر لیبرالی دموکراسی

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۱۷

که به عنوان یک رکن در اندیشه نخشب مطرح است، در آرای مجاهدین خلق (که صبغه پررنگ مارکسیستی دارد) دیده نمی‌شود. نخشب پس از کودتای ۲۸ مرداد مدتی بازداشت شد و بعداً برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در آن جا با نیروهای باقیمانده جبهه ملی همکاری کرد. محمد نخشب در شهریورماه سال ۱۳۵۵ درگذشت.

محمد مصدق؛ لیبرالی برخاسته از خاندانی اشرافی

محمد مصدق از یک خانواده اشرافی قاجاری بود. مظفرالدین شاه قاجار شوهر خاله مصدق بود و ناصرالدین شاه به محمد نوجوان لقب «مصدق السلطنه» داد. فرمانفرما، دایی مصدق بود. محمد مصدق در دهم تیرماه ۱۲۸۶ش به شبکه فراماسونری آدمیت پیوست. (۱۶۴) اقوام نزدیک مصدق و حتی همسر و پدرزن و برادرزن، برادر و شوهر خواهر و داماد او نیز فراماسونر بودند. (۱۶۵) مصدق از آغاز جوانی ارتباط و پیوند نزدیکی با استعمار انگلیس داشت و به شدت از طرف آن دولت حمایت می‌گردید. او در سال‌های قبل از نخست‌وزیری، بارها به وکالت و والی‌گری استان‌های مختلف منصوب گردید. با توجه به این که آثار بسیار خوبی در شرح زندگی‌نامه و وابستگی‌های خانوادگی مصدق منتشر گردیده است، جهت پرهیز از اطاله کلام، از پرداختن بیشتر به روابط و مناسبات و ویژگی‌های فردی و خانوادگی او خودداری کرده، خوانندگان را به مطالعه آن کتب دعوت می‌نمایم. (۱۶۶)

مصدق به لحاظ مذهبی فردی غیرمقتد بود و در سال ۱۳۲۳، با مخالفتی که با واگذاری امتیاز نفت به شوروی‌ها نمود، شهرت یافت. او در سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ با قرارداد الحاقی گس-گلشائیان موافقت ضمنی داشت و تنها از اواخر سال ۱۳۲۸ بود که با مطرح شدن جدی نظریه ملی کردن نفت، به موافقت

با این ایده پرداخت.

مصدق معتقد به نظام مشروطه سلطنتی بود و پس از قرار گرفتن در رأس جبهه ملی و تشکیل دولت، با گماردن اطرافیان و بستگان خود و حتی وابستگان دربار به پست‌های حکومتی و دل بستن به وعده‌های دولت آمریکا و تلاش برای گشودن پای آن کشور در فضای سیاسی ایران و سهم‌بری از نفت ایران، مورد انتقاد آیت‌الله کاشانی، اعتراض مبارزین راستین ملی کردن نفت که خواهان مبارزه با هر سه قدرت شوروی و آمریکا و انگلیس و تعمیق اصلاحات اجتماعی به سمت عدالت اقتصادی و اصلاح جدی و پایه‌ای اوضاع بودند، قرار گرفت.

رفتار مصدق پس از قیام سی تیر و به ویژه از مقطع تابستان ۱۳۳۱ بسیار عجیب و مشکوک می‌باشد. مصدق مانع مجازات سرلشگر وثوق (عامل کشتار مردم در سی تیر) گردید، از قوام السلطنه حمایت کرد و روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد با گماردن سرتیپ دفتری (عامل سرسپرده زاهدی) به ریاست شهربانی کل و فرمانداری نظامی تهران، عملاً زمینه کودتا علیه خود را فراهم ساخت. مصدق با گرفتن اختیار قانون گذاری ۶ ماهه و سپس تمدید آن به مدت یک سال، عملاً به یک سیاستمدار مطلق‌العنان تبدیل شد و با اعلام فرماندوم برای انحلال مجلس و نهایتاً انحلال آن، شاه را در موقعیت قانونی مناسبی قرار داد که او را از نخست‌وزیری عزل نماید.

به نظر می‌رسد، مصدق که با اتکا به حمایت‌های آمریکا وارد میدان مبارزه شده بود، پس از سازش آمریکا و انگلیس با هم و قطع حمایت آمریکا از جبهه ملی، در موقعیت استیصال قرار گرفته و تصمیم گرفت، به گونه‌ای که دارای وجهه یک قهرمان در تاریخ معاصر ما باشد، صحنه را ترک نماید. تنها با این تحلیل می‌توان رفتارهای عجیب مصدق را در بسترسازی برای سرنگونی

خودش توضیح داد.

مصدق به عنوان رهبر جبهه ملی، اساساً نماینده و سخنگوی طبقه سرمایه‌داری لیبرال و تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های مرفه کشور بود که خواهان نحوی رژیم سلطنتی مشروطه بودند. مصدق خود به لحاظ خانوادگی به یکی از خاندان‌های کلان زمین‌دار و فئودال کلاسیک ایران تعلق داشت و جوهر آرا و اندیشه‌های او سکولاریستی و شبه‌مدرنیستی بود. ناسیونالیسم مصدق از نوع ناسیونالیسم لیبرال بود و روابط نزدیک و پیوندهای مستقیمی با آمریکایی‌ها داشت و در اواخر عمر دولت خود، قرارداد همکاری با اصل ۴ ترومن را امضا کرد. این معاهده به لحاظ جوهر استعماری خود، یادآور قراردادهای ننگین دوران قاجاری است.

مصدق به مبانی نظری غرب‌زدگی شبه‌مدرنیستی ایران کاملاً اعتقاد داشت و در سخنرانی خود در مجلس به سال ۱۳۰۶، رسماً به ستایش از ملک‌خان و رویکرد او پرداخت. (۱۶۷) مصدق را حتی اگر سیاستمداری صادق و صرفاً ناتوان (و نه احیاناً خائن یا وابسته) بدانیم، با جرأت می‌توانیم نشانه بن‌بست تاریخی و ورشکستگی سیاسی - اجتماعی روشنفکری لیبرال - ناسیونالیست و تمامیت جریان غرب‌زدگی شبه‌مدرن ایران بدانیم. (۱۶۸)

کریم سنجابی؛ روشنفکری از جبهه ملی

کریم سنجابی که در سال ۱۳۵۷ به عنوان رهبر جبهه ملی ایران (جبهه ملی سوم) مطرح گردید، متولد سال ۱۲۸۳ ش در کرمانشاه بود. او در دوران پهلوی، وزیر، وکیل مجلس و استاد دانشگاه بود. سنجابی به سال ۱۳۲۸ عضو جبهه ملی شد و در دوره دولت مصدق، وزیر فرهنگ بود. (۱۶۹) او را باید در زمره بوروکرات‌های کاست روشنفکری ایران دانست. او فردی کم سواد و فاقد عمق

تئوریک بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، برای چند ساعت بازداشت گردید و با وساطت حشمت‌الدوله والاتبار، مورد عفو شاه قرار گرفت و بلافاصله آزاد گردید.

در سال ۱۳۵۷ و با اوج‌گیری جنبش انقلابی مردم ایران، شاه مستأصل و درمانده، از سنجابی و برخی لیبرال‌های دیگر مشورت خواست. سنجابی به دیدار شاه رفت و دست او را بوسید و از گذشته خود اظهار ندامت کرد.^(۱۷۰) شاه نیز او را بخشیده و دعوت به پذیرش سمت نخست‌وزیری می‌کند که سنجابی پس از مشورت با دوستان، در هراس از آتش انتقام انقلاب مردم، آن را نمی‌پذیرد. سنجابی مثل دیگر لیبرال‌های جبهه ملی معتقد بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. سنجابی و جبهه ملی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به مخالفت با انقلاب و اجرای احکام اسلامی پرداختند و از طرف حضرت امام خمینی (ره) مرتد دانسته شدند. کریم سنجابی به سال ۱۳۷۵ در خارج از کشور درگذشت.

محمد مسعود؛ روزنامه‌نگار سکولاریست

محمد مسعود یکی از چهره‌های جنجالی و معروف سال‌های پس از شهریور ۲۰ است که به سال ۱۳۲۶ به گونه‌ای مرموز ترور گردید. بعدها معلوم شد که حزب توده در ترور او نقش اصلی را برعهده داشته است. احسان طبری آشکارا ترور مسعود توسط خسرو روزبه و حزب توده را تأیید می‌کند.^(۱۷۱)

محمد مسعود یک روزنامه‌نگار و رمان‌نویس بود که از سال ۱۳۲۱ به انتشار یک روزنامه جنجالی به نام «مرد امروز» پرداخت. او در روزنامه خود، بسیار از فقر و رنج و گرسنگی توده‌ها سخن می‌گفت و شعارهای عدالت‌خواهانه می‌داد، اما خود فردی دنیادوست، پول‌دوست و بسیار عیاش

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۲۱

بود. (۱۷۲)

مسعود را می‌توان روشنفکر غرب‌زده طرفدار سوسیال لیبرال دانست که البته همان گونه که گفتیم، فاقد هر نوع عمق و وجه تئوریک بود و حوزه فعالیت او منحصر به جنجال‌آفرینی‌های ژورنالیستی و احياناً برخی حق و حساب‌گیری‌ها بود. یکی از شرح حال نویسان مسعود معتقد است، او سند افشاگرانه‌ای را که حزب توده علیه رزم آرا در اختیار وی نهاده بود، به رزم آرا فروخته و قصد فرار از کشور را داشت که توسط خسرو روزبه و همدستان توده‌ای‌اش ترور می‌گردد. (۱۷۳) در حالی که یکی دیگر از شرح حال نویسان محمد مسعود، رزم آرا را همدست حزب توده در به قتل رساندن مسعود می‌داند. (۱۷۴)

محمد مسعود تفسیری غریزی و مادی از بشر داشت و این امر در رمان‌های او نظیر «تفریحات شب» و «بهار عمر» خودنمایی می‌کند. از لابلای مقالات و آثار ادبی مسعود، نحوی رویکرد نیست‌انگارانه نیز خودنمایی می‌کند. مسعود در زندگی خود فردی لاقید و عیاش بود و در یکی از مقالات خود به حجاب اسلامی حمله می‌کند. (۱۷۵) مسعود به دلیل ماهیت روشنفکری‌ای که داشت، در آثار خود به روحانیت نیز حمله کرده و به تخطئه آن می‌پرداخت. (۱۷۶) مسعود به افق فکری جبهه ملی، بیش از دیگر تشکّل‌های آن دوران، نزدیک بود؛ هر چند که هیچ‌گاه به قدرت رسیدن مصدق و جبهه ملی را شاهد نبود.

حسین فاطمی؛ سخنگوی جناح تندرو جبهه ملی

حسین فاطمی از اهالی نائین بود. برخی خانواده‌های بستگان فاطمی که احياناً نام‌های خانوادگی دیگری نیز داشته‌اند، از اوایل قرن نوزدهم، وابسته به بیمارستان «مرسلین» انگلستان در اصفهان و یزد و کلیسای مسیحی این فرقه

بودند. حتی مردان این دو خانواده اکثراً غسل تعمید دیده و مذهب مسیحی داشته‌اند. انگلیسی‌ها افراد ذکور این خانواده را به کالج انگلیسی اصفهان که تحت نظر کلیسا اداره می‌شد، می‌فرستادند. (۱۷۷) آن گونه که اسناد نشان می‌دهد، علاوه بر این که حسین فاطمی از چنین خانواده‌ای که سابقه پیوند نزدیک با انگلستان را داشته است، بوده، بلکه فراتر از آن، با پول شرکت نفت و «چک‌های عهده بانک شاهی» برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و انگلستان تمام مخارج او را همه ماهه می‌پرداخته است. (۱۷۸)

دکتر فاطمی به سال ۱۳۲۷ از اروپا بازگشت و در مرداد ۱۳۲۸، روزنامه «باختر امروز» را منتشر کرد و پس از تأسیس جبهه ملی، به آن پیوست. (۱۷۹) باختر امروز روزنامه‌ای هتاک و فحاش بود و تاکتیک جنجال‌آفرینی را در پیش گرفته بود. فاطمی در جبهه ملی ایران، نماینده و لیدر طیف تندرو جریان سوسیال دموکراسی لیبرال روشنفکری ایران بود. فاطمی از نزدیکان و دوستان مصدق و فردی سکولاریست و لائیک بود. برخی منتقدین، فاطمی را فردی جاه‌طلب و مقام‌دوست دانسته‌اند. او وزیر خارجه دولت مصدق بود و پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و مدتی بعد تیرباران شد.

مظفر بقایی؛ روشنفکری مرموز با عملکردی پیچیده

مظفر بقایی فارغ‌التحصیل فلسفه بود. او روشنفکری سکولاریست بود که به سال ۱۳۳۰، «حزب زحمتکشان ملت ایران» را تأسیس نمود. او در سال اول نخست‌وزیری مصدق از حامیان او بود و از سال ۱۳۳۱، به یکی از مخالفان مصدق بدل گردید و حتی به دفاع از کودتا پرداخت. بقایی یک روشنفکر بسیار فرصت‌طلب، جاه‌طلب، قدرت‌خواه و در عین حال بسیار پیچیده و مرموز بود. شاید او را بتوان در زمره ناسیونال - لیبرالیست‌ها به حساب آورد. او از زمان

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۲۳

جدایی از مصدق، مخالفت جدی‌ای با رژیم پهلوی ننمود و حتی در سال ۱۳۳۹، امکانی برای فعالیت قانونی نیز به دست آورد. آن گونه که از اسناد به دست آمده مربوط به بقایی بر می‌آید، او دارای روابط پنهانی با سرویس اطلاعاتی آمریکا بود.^(۱۸۰) بقایی به عنوان یک روشنفکر جاه‌طلب، سودای به دست آوردن نخست‌وزیری داشت و در مقطع سال‌های ۵۶ و ۵۷، جهت حمایت از رژیم شاه در برابر طوفان انقلاب، به فعالیت پرداخت. بقایی در عرصه سیاسی جزو برگ‌های سیاست آمریکا و آلت‌رناتیوهای در آب نمک خوابانده برای روزهای بحرانی بود. وی ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی با افراد مشکوکی چون: عیسی سپهبدی و علی زهری و خطیبی داشت و خود در زمره مرموزترین روشنفکران لائیک ناسیونال-لیبرال ایرانی مطرح است.

امیرمختار کریم پورشیرازی؛ روزنامه‌نگار چپ‌گرا

کریم پورشیرازی فرزند فقر و رنج بود. او در سال‌های مبارزه برای ملی کردن نفت به هواداری از مصدق پرداخت. البته کریم پورشیرازی گرایش‌های تندروانه چپ داشت و حتی به عضویت حزب توده در آمده بود،^(۱۸۱) اما ظاهراً علاقه زیادی به مصدق داشت. به نظر می‌رسد که از سواد و دانش تئوریک چندانی برخوردار نبود و بر نگارنده مشخص نیست که آیا به مبانی فلسفی ماتریالیسم معتقد بود و یا این که صرف شعارهای عدالت‌طلبانه توده‌ای‌ها او را به خود جلب کرده بود.

هر چه بود، در مبارزه با محمدرضا شاه و اشرف از خود شجاعت و صداقت زیادی نشان داد و مشهور است که در یک میهمانی خاندان سلطنتی، به دستور اشرف به آتش کشیده شد و مرد.

اللهیار صالح؛ بوروکراتی از حزب ایران

اللهیار صالح متولد سال ۱۲۷۶ ش است. از نوجوانی در مدرسه آمریکایی‌ها تحصیل کرد و شیفته آن کشور گردید. پس از پایان تحصیلات، مدت‌ها در سفارت آمریکا به کار مشغول بود. (۱۸۲) او ارتباط خود با سفارت آمریکا را تا پایان حیات سیاسی‌اش حفظ کرد. صالح در دوران رضاشاه یار نزدیک داور بود و در دوران محمدرضا شاه بارها به وزارت رسید. در دولت دکتر مصدق، سفیر ایران در آمریکا بود.

اللهیار صالح یک تکنوکرات - بوروکرات شبه‌مدرنیست و لیبرال مسلک بود و تا پایان عمر به عنوان ستایشگر دولت آمریکا باقی ماند. او از اعضای فعال حزب ایران و سپس جبهه ملی بود و براساس اسناد به دست آمده در سفارت آمریکا، تا پایان سلطنت پهلوی به عنوان مشاور سفیران دولت آمریکا و منبع اطلاعاتی آن‌ها فعال بود. او به سال ۱۳۶۴ درگذشت.

ویژگی‌های کلی روشنفکری ایران در مقطع ۱۳۴۲-۱۳۳۲

در پی کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فضای استبداد و اختناق شبه‌مدرنیستی بر کشور حاکم گردید. دولت آمریکا با اعطای وام به دولت کودتا، کوشید تا از ابعاد هولناک بحران اقتصادی‌ای که رژیم بدان مبتلا بود، بکاهد. سال ۱۳۳۳، قرارداد کنسرسیوم نفت توسط رژیم شاه و نماینده آن علی‌امینی (روشنفکر سکولاریستی از یک خانواده قاجاری و وزیر دارایی وقت رژیم پهلوی) با عوامل نفتی دولت‌های غربی امضا گردید و نفت ایران بین آمریکا و انگلیس (هر یک ۴۰ درصد) و چند شرکت فرانسوی و هلندی (۲۰ درصد) تقسیم گردید. از آن پس تا سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ شمسی که مصادف بود با اوج‌گیری بحران اقتصادی - اجتماعی رژیم و نیز روی کار آمدن

کندی و دموکرات‌ها در آمریکا و تلاش آن‌ها برای استیلای انحصاری بر قدرت در ایران، فضای سیاسی جامعه، در یک رکود و سکون به سر می‌برد. نخست‌وزیرهای این دوران تدریجاً به عوامل و مهره‌های بی‌اراده و چاکر مآب محمدرضا شاه تبدیل گردیدند و پایه‌های استبداد فردی محمدرضا شاه تا حدودی مستحکم گردید.

در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰، پس از روی کار آمدن جان اف. کندی در آمریکا، آن دولت نسبت به وقوع شورش‌ها و اعتراضات مردمی در ایران و احتمال گسترش نفوذ کمونیست بیمناک گردید و در پی آن، رژیم شاه را تحت فشار قرارداد که اولاً، سهم انگلیس از نفوذ در هیأت حاکمه را کم‌رنگ نموده و خود را به ارباب اول و تقریباً انحصاری رژیم شاه بدل نماید و ثانیاً، با انجام یک سلسله رفرم‌های اقتصادی - اجتماعی که بعدها به انقلاب سفید موسوم گردید، جلوی انفجار انقلابی در ایران را بگیرد. آمریکایی‌ها به منظور پیشبرد این دو هدف خود، یکی از روشنفکران سرسپرده یعنی علی امینی را به عنوان نخست‌وزیر به شاه تحمیل کردند و کوشیدند تا از طریق او و نیز ایجاد یک فضای باز سیاسی نسبی، رفرم مورد نظر خود را پیش ببرند. فضای باز نسبی ایجاد شده، موجب گردید که فعالیت احزاب غیردرباری و غیردولتی نظیر نهضت آزادی و جبهه ملی دوم (که در سال ۱۳۳۹ تأسیس و در سال ۱۳۴۲ منحل شد) تا حدودی امکان‌پذیر گردد. مدتی بعد، شاه با انجام مسافرت به آمریکا و جلب نظر و اعتماد کندی، او را متقاعد ساخت که انجام رفرم را برعهده شاه نهاده و علی امینی را برکنار سازد؛ ضمناً از آن پس قرار شد که آمریکا ارباب درجه اول و مطلق‌العنان رژیم شاه باشد و انگلیس نقشی حاشیه‌ای را برعهده گیرد.

محتوای اصلی رفرم مورد نظر آمریکا که شاه با تبلیغات پر سر و صدا تحت

عناوینی چون «انقلاب شاه و مردم» و «انقلاب سفید» انجام آن را برعهده گرفت، در واقع، نحوی اصلاحات ارضی محدود و فروش قطعه زمین‌های کوچک به دهقانان و ایجاد طیفی از خرده مالکان بود. این کار اگرچه نظام مضمحل و از کار افتاده زمین‌داری کلاسیک ایران را تقریباً از بین برد، اما با ایجاد مجموعه گسترده‌ای از دهقانان صاحب زمین و بدهکار که فاقد امکان کشت بودند و توان رقابت با کالاهای کشاورزی وارداتی از خارج را نداشتند، عملاً موجبات ویرانی کشاورزی خودکفا و خودبسنده ایرانی را پدید آورد. بدین‌سان پس از مدتی، دهقانان و روستاییان که امکان کشت نداشتند و بابت زمین‌های خود بدهکار بودند و ماحصل تولید آن‌ها در رقابت با کشاورزی مکانیزه خارجی و واردات آزاد و گسترده کالاهای بی‌مشتی می‌ماند، ورشکست گردیده و زمین و روستا را رها کرده، به شهرها روی آورده و در حاشیه شهرها و حلبی‌آبادها سکنی گزیدند و طیف گسترده عناصر دکلاسه و تهی‌دستان شهری را به وجود آوردند. در پی انقلاب سفید، ساختار کلاسیک و سنتی کشاورزی ایران کاملاً فروپاشید و کشور برای محصولات ضروری کشاورزی خود، وابسته به آمریکا و اروپا گردید و در عین حال، بازار فروش جدیدی برای کالاهای آمریکایی پدید آمد و بدین‌سان، اهداف آمریکا در وابسته‌سازی کامل اقتصادی - سیاسی ایران محقق گردید. کاست روشنفکری ایران در این مقطع، دارای همان شاخه‌ها و گرایش‌های قبلی بود، با این تفاوت که در فاصله دهه ۱۳۴۲-۱۳۳۲، جریان روشنفکری ناسیونال - سلطنت طلب، در عرصه مطبوعات و سیاست و تأسیس حزب‌های فرمایشی - نمایشی نظیر «حزب مردم»، «حزب ملیون» و «حزب ایران نوین» کاملاً فعال بود. گرایش لیبرال - ناسیونالیستی روشنفکری ایران، فقط به مدت دو، سه سالی - در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ - فعال بود. گرایش چپ‌گرا و مارکسیست

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۲۷

روشنفکری ایران در داخل کشور کاملاً منفعل و فقط در خارج از کشور به طور محدود فعال بود. گرایش سوسیالیستی - التقاطی روشنفکری به اصطلاح دینی ایران، با رفتن نخشب و انفعال مهندس جلال‌الدین آشتیانی، کلاً غیر فعال بود. گرایش روشنفکری لیبرال - التقاطی به اصطلاح مذهبی ایران، که سرکرده اصلی آن مهدی بازرگان و تشکّل اصلی اش «نهضت آزادی ایران» بود، از سال ۱۳۴۰ فعال گردید.

از سال ۱۳۴۱ به بعد و در پی مخالفت روحانیت و مرجعیت شیعه با انقلاب سفید کذایی، جریان نیرومند و فعالی در حوزه‌های علمیه پدید آمد که از تعالیم حضرت امام خمینی (ره) تبعیت می‌کرد و وارد مبارزه گسترده فرهنگی - سیاسی با رژیم شاه گردیده بود. قیام ۱۵ خرداد با هدایت همین روحانیت و رهبری امام خمینی انجام گردید و نشان داد که یک جریان مستقل و نیرومند و اصیل روحانی اسلامی وارد عرصه مبارزه با شاه گردیده است. نهایتاً همین جریان بود که با به دست گرفتن رهبری جنبش انقلابی، در سال ۱۳۵۷ رژیم شاه را سرنگون نمود.

ذیلاً مروری بسیار کوتاه بر برخی احزاب و تشکّل‌های روشنفکری فعال در مقطع ۱۳۴۲-۱۳۳۲ خواهیم داشت:

۱. حزب مردم

این حزب که به سال ۱۳۳۶ش اعلام موجودیت نمود، یک حزب کاملاً فرمایشی و دولت ساخته بود که رهبری آن با اسدالله علم (از یاران نزدیک محمدرضا شاه و یکی از بزرگ زمین‌داران کشور) بود و از اعضای دیگر آن می‌توان از پروفسور یحیی عدل، دکتر موسی عمید و دکتر پرویز ناتل خانلری نام برد. این حزب، نماینده طیف قدیمی روشنفکران درباری وابسته به خط

انگلیس بود که ضمن حفظ نزدیکی‌شان به شاه، می‌کوشیدند تا خود را با تحولات جدید و قدرت یافتن ارباب آمریکایی هماهنگ نمایند.

۲. حزب ملیون

«حزب ملیون» در سال ۱۳۳۷ توسط دکتر منوچهر اقبال که در آن زمان نخست‌وزیر بود، تشکیل گردید.

حزب ملیون به عنوان یک حزب دولتی، به تشویق شاه و توسط نخست‌وزیر (اقبال) که دبیرکل حزب هم بود، تأسیس گردید. مدتی بعد، دبیرکلی حزب به نصرت‌الله کاسمی تفویض گردید. در جلسه معارفه‌ای که کاسمی به عنوان دبیرکل حزب به شاه پیشنهاد گردید، شاه خطاب به او گفت: «به فکر افتاده‌ام که باید در مملکت تشکیلات حزبی ایجاد شود. قبلاً حزبی تشکیل شد (حزب مردم) که حزب اقلیت است و حالا باید حزب اکثریت تشکیل شود و این کار به عهده شما است. البته کار دشواری در پیش دارید؛ باید در سراسر کشور تشکیلات حزبی گسترش یابد... اگر اکثریت شما یید، باید مملکت را اداره کنید و اقلیت که علم است، باید نقش انتقادکننده داشته باشد.» (۱۸۳)

این سخنان به روشنی عمق توخالی و فرمایشی بودن حزب ملیون را نشان می‌دهد. حزب ملیون پس از برگزاری انتخابات تابستان ۱۳۳۹ که به شکل مفتضاحانه و پراز تقلبی برگزار گردید، با استعفای اقبال، منحل شد.

۳. حزب ایران نوین

هسته مرکزی و بنیان‌گذار حزب ایران نوین را گروهی معروف به «کانون ترقی» تشکیل می‌دهد. کانون ترقی به سال ۱۳۴۰ توسط حسنعلی منصور

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه مدرنیته □ ۱۲۹

تأسیس گردید و به سال ۱۳۴۲ به «حزب ایران نوین» تبدیل گردید. دست اندرکاران حزب ایران نوین روشنفکرانی چون منصور هویدا، عطاءالله خسروانی، ابراهیم خواجه نوری، نصرت‌الله معینیان و دکتر حسن توران بودند. کانون ترقی و پس از آن حزب ایران نوین، تشکّل‌های طیف تکنوکرات-روشنفکرهای ناسیونال-سلطنت‌طلب وابسته به آمریکا بودند که تدریجاً در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، همه‌امور را در قبضه فعالیت خود گرفتند و نهایتاً با تأسیس حزب رستاخیز به آن پیوستند.

۴. نهضت آزادی ایران

در اردیبهشت ۱۳۴۰ش، برخی از فعالان جبهه ملی اول که گرایش‌های مذهبی داشتند، به ریاست مهندس مهدی بازرگان، نهضت آزادی ایران را تأسیس کردند. این نهضت در واقع از دل جبهه ملی اول درآمده بود و تلاش کرد تا به عضویت جبهه ملی دوم درآید. آن‌ها سعی می‌کردند، ایدئولوژی ناسیونال-لیبرالیسم را به گونه‌ای با اندیشه‌های اسلامی پیوند زده و تفسیری لیبرال-ناسیونالیستی از اسلام ارائه دهند. البته در دل نهضت آزادی، گرایش رادیکالی در بدنه نیز وجود داشت که باورهای اسلامی خالص تری داشتند. حسن نزیه از اعضای هیأت مدیره شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، در نامه‌ای به شاه در سال ۱۳۴۱، نهضت آزادی را این گونه معرفی می‌کند: «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم».^(۱۸۴)

نهضت آزادی، در مرام‌نامه خود، بر اعتقاد به اعلامیه حقوق بشر اومانستی و قانون اساسی سلطنت مشروطه تأکید می‌ورزد.^(۱۸۵) روح التقاط لیبرالیستی آرای نهضت آزادی از همین مفاد مشخص می‌گردد. مبنای ایدئولوژی نهضت آزادی بر تفسیر لیبرال-ناسیونالیستی و علم‌زده (ساینتیستی) مهندس بازرگان

از اسلام قرار داشت که می‌کوشید تا تاویل و تحریف معانی و مفاهیم دینی را با روح علوم جدید و معرفت‌شناسی ساینتیستی (که بالذات قادر به درک و تبیین معانی قدسی و مفاهیم مجرد و دینی نمی‌باشد) تطبیق دهد.

سران و برخی اعضای نهضت آزادی در سال ۱۳۴۱ دستگیر شدند و نهضت آزادی در داخل کشور تا سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ فعالیت چندانی نداشت. هدف سیاسی نهضت آزادی، نه براندازی رژیم شاه که اجرای شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» بود. نهضت آزادی برجسته‌ترین تشکل شاخه به اصطلاح دینی روشنفکری ایران بود که گرایش ناسیونال-لیبرالیستی داشت. نهضت آزادی با دین بر پایه مرجعیت و اسلام فقهاتی میانه‌ای نداشت و اگرچه در سال‌های قبل از انقلاب به تبلیغات علیه روحانیت و اسلام فقهاتی نمی‌پرداخت اما به لحاظ ایدئولوژیک و مبانی نظری، کاملاً با اسلام اصیل، روحانیت شیعه، مرزبندی داشت.

برخی چهره‌های روشنفکری این دوره (۱۳۴۲-۱۳۳۲)

در این بخش، مروری کوتاه خواهیم داشت بر آرا و زندگی چند شخصیت روشنفکری که در مقطع زمانی مورد بررسی، به نحوی فعالیت داشته‌اند. این چهره‌ها همگی عضو کاست روشنفکری ایران بوده و یکی از شاخه‌ها و یا گرایش‌های آن را نمایندگی می‌کرده و در مقطع مورد بررسی، در حیات اجتماعی و سیاسی کشور نقش داشته‌اند:

حسین علاء؛ استاد لژ فراماسونری

حسین علاء، بوروکرات روشنفکر فعالی از اعضای لژهای فراماسونری است که هم مورد وثوق و تأیید آمریکا قرار داشته و هم از دیرباز، یار و یاور

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۳۱

انگلستان بوده است. او از بانیان و مؤسسان «لژ فراماسونری مهر» در ایران بوده است. (۱۸۶)

علاء متولد سال ۱۲۶۴ ش، در یک خانواده متنفذ از دیپلمات‌های دوره قاجاریه است. او در حیات سیاسی خود، هفت بار به وزارت رسید. در اواخر عمرش سناتور انتصابی مجلس سنای پهلوی دوم بود و دوبار نیز در زمان محمدرضا شاه به نخست‌وزیری رسید.

حسین علاء تحصیلات خود را در انگلستان سپری کرده و از مهره‌های سرسپرده دولت انگلیس بود که همزمان با افزایش نفوذ آمریکا در سیاست ایران، به سوی منافع این کشور میل کرده و در ردیف مهره‌های مورد تأیید آمریکا نیز قرار گرفت.

علاء در زمان صدارت قوام‌السلطنه به عنوان وزیرمختار ایران در آمریکا فعالیت می‌کرد و تلاش زیادی برای باز کردن پای دولت آمریکا در سیاست ایران و نیز حضور شرکت‌های نفتی آمریکایی در بازار نفت ایران به عمل آورد. (۱۸۷)

یکی از خیانت‌های بارز این بوروکرات-روشنفکر ایرانی، نقش او در امضای «پیمان استعماری سنتو» و پیوستن ایران به آن است که همزمان با این اقدام، توسط فداییان اسلام ترور گردید، اما جان سالم به در برد. در دوران نخست‌وزیری او است که اعضای اصلی فداییان اسلام دستگیر شده و پس از تحمل سخت‌ترین شکنجه‌ها تیرباران می‌شوند.

حسین علاء را باید از چهره‌های فعال گرایش ناسیونال - سلطنت طلب شاخه لایبیک روشنفکری ایران محسوب کرد. البته علاء فاقد سواد و بینش تنوریک بود و به عنوان یک بوروکرات-روشنفکر فعالیت می‌کرد. او به سال ۱۳۴۳ در تهران درگذشت.

علی امینی، روشنفکری با آرزوهای بزرگ

علی امینی، روشنفکری لیبرال - ناسیونالیست بود. او در خانواده‌ای از تبار اشراف قاجاری به دنیا آمده بود. علی امینی نوه دختری مظفرالدین شاه بود. او متولد سال ۱۲۸۴ ش است و به سال ۱۳۰۵ به اروپا رفته و در دانشگاه «گرونوبل» مشغول تحصیل می‌گردد. پس از اخذ لیسانس به دانشگاه سوربن رفته و در آنجا ادامه تحصیل می‌دهد.^(۱۸۸) امینی از زمین‌داران بزرگ ایران بود و در سوابق اجرایی و مدیریتی او مواردی از اختلاس دیده می‌شود.^(۱۸۹)

امینی از روشنفکرانی است که بسیار مورد توجه دالس، رئیس وقت سازمان سیا بوده است و آمریکا در دوران ریاست جمهوری کندی، حمایت گسترده و بی‌سابقه‌ای از او به عمل آورد تا او را به عنوان نخست‌وزیر به شاه تحمیل کرد. در واقع، کندی رئیس جمهور وقت آمریکا، امینی را بهترین مهره برای اجرای رفرم مورد نظر آمریکا می‌دانست.^(۱۹۰)

فرح پهلوی که پس از سقوط خاندان پهلوی، بخشی از اسرار دربار و رجال حکومتی دوران پهلوی را عیان کرده است، دکتر علی امینی را عضو سیا می‌نامد.^(۱۹۱) وی همچنین در خاطرات خود، به موارد عدیده‌ای از تخلفات مالی امینی اشاره می‌کند.^(۱۹۲) یکی از خیانت‌های برجسته این بوروکرات - روشنفکر لیبرال - ناسیونالیست عضو کاست روشنفکری ایران، نقش او در امضا و انعقاد قرارداد اسارت‌بار کنسرسیوم است که نفت ایران را در معرض تاراج آمریکا و انگلیس و صهیونیست‌ها قرار داد.

علی امینی با توجه به روابط پنهان و گسترده‌ای که با آمریکا داشت، آرزوهای دور و درازی در سر می‌پروراند و سودای حذف کامل محمدرضا پهلوی و قدرت‌گیری مطلق خود را داشت، اما بی‌کفایتی سیاسی و فساد مالی

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۳۳

گسترده او در مسند صدارت و نیز تلاش محمدرضا برای متقاعد کردن آمریکایی‌ها به انجام اصلاحات توسط خود او، کاخ آرزوهای امینی را بر باد داد و این ناسیونال - لیبرالیست ورشکسته، مابقی عمر را در خانه‌نشینی و اروپاگردی گذراند.

خلیل ملکی؛ از مارکسیسم تا سوسیال دموکراسی

خلیل ملکی روشنفکر مارکسیستی بود که بر اثر اختلافاتی با حزب توده در استراتژی و تاکتیک، در سال ۱۳۲۶ از آن حزب انشعاب کرد. خلیل ملکی با تبعیت تام و تمام حزب توده از سیاست و منافع دولت شوروی ناراضی بود و دعوی نحوی سوسیالیسم مستقل از شوروی را داشت. خلیل ملکی پس از انشعاب از حزب توده، از مواضع تند مارکسیستی، به نوعی سوسیال دموکراسی لائیک و ملایم‌تر روی آورد و به عضویت حزب زحمتکشان بقایی و جبهه ملی درآمد. از این پس، خلیل ملکی به صورت یکی از مریدان مصدق درآمد و مخالفت او با حزب توده به آنجا کشید که حاضر به دیدار با شاه و گرفتن کمک مالی از او در مبارزه با حزب توده گردید. اندکی بعد، خنجی یکی از روشنفکران هم‌فکر خلیل ملکی، او را به بالا کشیدن کمک مالی دریافتی از شاه متهم کرد.

در سال ۱۳۳۱ و در پی مخالفت بقایی با مصدق، ملکی و یارانش از حزب زحمتکشان بقایی انشعاب کرده و «نیروی سوم» را پدید آوردند. (۱۹۳) برخی از اعضا و فعالان نیروی سوم، کسانی چون علی اصغر خبره‌زاده، محمدعلی خنجی، امیر پیشداد، داریوش آشوری و مرحوم جلال آل احمد بودند که البته مدتی بعد، آل احمد از آن جمع جدا شد.

ملکی به سال ۱۳۳۹ «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» را

تشکیل داد. او یک روشنفکر آتئیست لاییک سوسیال دموکرات بود که گرایش‌های قوی مارکسیستی داشت. او خواهان طراحی مدلی از سوسیالیسم مبتنی بر شرایط خاص ایران بود. ملکی نویسنده و نظریه پرداز شبه مدرنیست و غرب زده بود که قصد آمیزش باورهای سوسیالیستی با مفهوم لیبرالی آزادی و منطبق کردن آن با شرایط ایران را داشت و به دلیل در بن بست بودن ذاتی فراماسیون غرب زدگی شبه مدرن، طریق فکری ملکی نیز چیزی جز آب در هاون کوبیدن و تکرار تجربه دویدن در کوچه بن بست نبوده و نیست.

مهدی بازرگان؛ التقاط لیبرالیستی به ظاهر دینی

مهندس بازرگان در مقطع مورد بررسی ما، برجسته ترین روشنفکر لیبرال - ناسیونالیست از شاخه به اصطلاح دینی کاست روشنفکری ایران است که تأثیرات پایداری در جریان‌هایی نظیر مجاهدین خلق و آرای مرحوم دکتر شریعتی برجای می‌گذارد. بازرگان به دلیل تحصیل در اروپا و ناآشنایی با مبانی عمیق معارف اسلامی و اسلام اصیل حوزوی و فقهاتی، شدیداً تحت تأثیر آرای غربی قرار داشت. (۱۹۴)

اساساً مبانی و اصول پایه و متدولوژی اندیشه دینی بازرگان را می‌توان این‌گونه فهرست کرد: (۱۹۵)

۱- مبانی معرفت شناختی آن آمپریستی (تجربه گرا) و مبتنی بر اصالت علوم مدرن است.

۲- سعی در ارائه نحوی تفسیر ساینتیستی از معانی قدسی و مفاهیم دینی دارد، در حالی که ساحت معانی قدسی و مفاهیم دینی، اغلب ساحت مجردات ماورای حس و تجربه است و از طریق رویکردهای حسی - تجربی قابل تبیین نمی‌باشد و اصالت دادن به مشهورات علمی در این زمینه، موجب تحریف و

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۳۵

تقلیل ساحت معانی دینی و غیبی می‌گردد.

۳- در اندیشه بازرگان، مفاهیم دینی - سیاسی و اجتماعی‌ای نظیر «بیعت» و «شورا» نیز که مبنائاً با مفاهیم سیاسی اندیشه مدرن تقابل دارند، بر یکدیگر تطبیق داده شده و مقولات سیاسی اسلامی، بر پایه مفروض گرفتن اصالت دموکراسی و حقوق بشر اومانیزستی، تفسیر می‌گردد.

۴- رویکرد دین‌شناسی بازرگان اساساً مبتنی بر پذیرش مشهورات معرفت‌شناختی و سیاسی - اجتماعی آمپریستی و مدرنیستی است، لذا در تقابل با اسلام اصیل حوزوی و مرجعیت قرار می‌گیرد.

۵- در آثاری از مرحوم بازرگان نظیر: «مطهرات در اسلام» (۱۳۲۱)، «راه طی شده» (۱۳۲۵) و «بعثت و ایدئولوژی» (۱۳۴۵)، آشکارا تفسیری التقاطی و آمپریستی - لیبرالیستی از دین اسلام ارائه می‌گردد.

بازرگان در کتاب «مذهب در اروپا»، حمام رفتن صبحگاه غربی‌ها را به منزله وضو و غسل؟! و خواندن سرمقاله روزنامه را به منزله نماز خواندن؟! و خواندن مقالات و اطلاعات دیگر این روزنامه‌ها را در حکم تعقیبات نماز می‌داند. ایشان در کتاب راه طی شده، مسیر حرکت تمدن غرب اومانیزستی را همان طریق انبیاء علیهم‌السلام می‌داند و نیز مدعی است که مادیون علمی غرب در جاده‌ای قرار دارند که سرمنزل آن خدا و آخرت است.

به راستی حیرت‌انگیز است که فردی مسیر حرکت تمدن غرب اومانیزستی را همان «راه طی شده» یعنی راه انبیا بنامد. بازرگان در کتاب بعثت و ایدئولوژی، بدون شناخت مبنا و معنای دموکراسی اومانیزستی، اسلام و دموکراسی را همخوان می‌داند.

مرحوم بازرگان در کتاب راه طی شده، حکم به انطباق اسلام با حقوق بشر اومانیزستی می‌دهد (۱۹۶) و منکر وجود روح مجرد می‌گردد. او در همین کتاب

ادعا می‌کند که «حقایق قرآن با علم (تجربی) قابل تبیین و اثباتند» (۱۹۷). البته مرحوم بازرگان در دوران قبل از انقلاب پیوند دین و سیاست را قبول داشته و سکولاریسم را نفی می‌کرد اما در اواخر عمر با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا»، به قلمرو سکولاریسم تام و تمام در غلطیده است. ریشه بسیاری از اختلافات بازرگان با حضرت امام و روحانیون انقلابی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب را باید در همین مبانی فکری التقاطی و روشنفکر زده جستجو کرد.

ویژگی‌های کلی اقتصادی - اجتماعی مقطع ۱۳۵۷-۱۳۴۲

این دوره، زمان تشدید جوّ سرکوب و اختناق شبه‌مدرنیستی و افزایش سلطه استبدادی محمدرضا شاه در کشور بوده است. در پی اصلاحات ارضی فرمایشی و آمریکایی، ساختار کشاورزی بومی در کشور کاملاً منهدم گردید و نحوی شبه‌سرمایه‌داری وابسته، بر اقتصاد کشور حاکم شد. ویژگی‌های این اقتصاد شبه‌سرمایه‌داری را می‌توان این گونه فهرست کرد:

- ۱- اقتصاد شبه‌سرمایه‌داری ایران از اساس غیرصنعتی و غیرمولد است.
- ۲- ساختار این اقتصاد ناکارآمد است.
- ۳- مرکز ثقل اقتصاد شبه‌سرمایه‌داری ایران، در خارج از مرزهای کشور قرار دارد.
- ۴- این اقتصاد قادر به تولید انبوه سرمایه و به جریان انداختن آن نیست.
- ۵- شاکله این اقتصاد برپایه تولید تک محصولی نفت قرار دارد.
- ۶- بخش کشاورزی شبه‌سرمایه‌داری ایران فوق‌العاده ضعیف و ناتوان است.
- ۷- صیغه اصلی این اقتصاد، تجاری و انگلی و دلال‌صفتانه است.

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۳۷

۸- ساختار اقتصاد شبه‌سرمایه‌داری ایران ذاتاً بحران‌زده است.

۹- جوهر وجودی نظام شبه‌سرمایه‌داری بر نابرابری و فقدان عدالت اجتماعی قرار دارد.

سیطره مطلق العنان نظام اقتصاد شبه‌سرمایه‌داری بر ایران، محصول انقلاب سفید آمریکایی و عملکرد روشنفکرانی چون امینی و ارسنجانی است. پس از سرکوب قیام انقلابی-اسلامی پانزده خرداد، جو سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه به سوی جمود تمام‌عیار و سکون و اختناق وحشتناکی میل کرد. ساواک از قدرت فوق‌العاده برخوردار گردید و رژیم با تمام وجود، ذات سرکوبگر و استبدادی خود را عیان کرد. بدین‌سان تصویری سیاه از یک استبداد تمام‌عیار شبه‌مدرنیستی و غرب‌زده در ایران عینیت یافت. نمودهای غیرمذهبی و ضد‌مذهبی در درون رژیم، از شدت و عمق بی‌سابقه‌ای برخوردار گردید و وابستگی ایران به آمریکا، عینیت تام و تمام یافت.

ویژگی‌های کلی جریان روشنفکری در مقطع ۱۳۵۷-۱۳۴۲

۱- در این مقطع، جریان روشنفکری ناسیونالیست-سلطنت‌طلب، از قدرت نفوذ و مانور فوق‌العاده بهره‌مند می‌گردد و وجه هرمنوتیک تمام عیار پیدا می‌کند.

۲- گرایش لیبرال-ناسیونالیست روشنفکری ایران، تا سال ۱۳۵۶ در یک انفعال گسترده به لحاظ سیاسی گرفتار می‌آید و اکثر چهره‌های ناسیونال-لیبرالیست همچون اللهیار صالح و طیف تکنوکرات‌های حزب ایران، با ورود به زدوبندهای اقتصادی با دربار و محافل حکومتی، به ثروت‌های بسیار دست می‌یابند.

۳- گرایش لیبرال-ناسیونالیست شاخه به اصطلاح دینی روشنفکری ایران

نیز به لحاظ سیاسی منزوی و غیرفعال می‌گردد و برخی چهره‌های آن به فعالیت‌های فردی و محدود فرهنگی نظیر تألیف کتاب و یا تدریس در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها می‌پردازند. مهندس بازرگان نیز پس از آزادی از زندان، بیشتر در رشته تخصصی حرفه‌ای خود مشغول کار می‌گردد.

۴- گرایش مارکسیستی شاخه لائیک روشنفکری ایران به دو بخش کلی تقسیم می‌گردد: الف- طیف توده‌ای‌ها که اکثراً دست از فعالیت سیاسی کشیده و در فعالیت‌های مطبوعاتی و انتشاراتی و فرهنگی، در خدمت اهداف شبه‌مدرنیستی رژیم پهلوی قرار می‌گیرند (کسانی چون: فیروز شیروانلو، پرویز نیکخواه، رحمان هاتفی و...) و ب- طیف نوین رادیکالی که در روشنفکری لائیک مارکسیستی ایران ظهور می‌کند و به فعالیت‌های رادیکال مسلحانه دست می‌زند (کسانی چون: بیژن جزنی، امیر پرویز پویان، حمید مومنی...) این گروه، به لحاظ کمی کوچک و به لحاظ تشکیلاتی محدود و بسته بودند و در روند عمومی مبارزات انقلابی مردم ایران تأثیر زیادی نداشتند.

۵- در درون شاخه به اصطلاح دینی روشنفکری ایران، یک گرایش رادیکال متولد می‌شود که تفسیری مارکسیستی از اسلام ارائه می‌دهد. این گرایش اگرچه ریشه در نوع اندیشه نهضت آزادی و خداپرستان سوسیالیست دارد، اما به مراتب از آن‌ها رادیکال‌تر بوده و شدیداً مارکسیست‌زده و التقاطی است. سازمان مجاهدین خلق و اندکی بعد «گروهک آرمان مستضعفین»، تبلور این اندیشه هستند. در این میان، آرای مرحوم شریعتی نیز با تفاوت‌هایی، به گرایش رادیکال شاخه به اصطلاح دینی روشنفکری ایران تعلق دارد. البته در خصوص مرحوم شریعتی، باید حساب شخصیت معنوی و دین‌دار و صاحب درد دین او را از آرای بعضاً نپخته و غیراصیل و تا حدودی التقاطی او جدا کرد.

برخی سازمان‌ها و احزاب اصلی کاست روشنفکری ایران در مقطع ۱۳۵۷-۱۳۴۲

۱- مجاهدین خلق ایران

این سازمان در سال ۱۳۴۴ توسط جوانانی که پرورش یافته تفسیر تجربی و ساینتیستی نهضت آزادی ایران از اسلام بودند و در عین حال، سلوک سازش‌کارانه آن نهضت را قبول نداشتند، پی‌ریزی گردید. بنیان‌گذاران سازمان، محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع‌زادگان بودند. این‌ها ابتدائاً به کار ایدئولوژیک و کادرسازی پرداختند و در شهریور سال ۱۳۵۰، قبل از آنکه عملیات مهمی انجام داده باشند، دستگیر و سپس اعدام شدند. حنیف‌نژاد و سعید محسن، به لحاظ شخصیتی، افرادی با باورهای مذهبی بودند اما بن‌مایه‌های جهان‌بینی ایشان شدیداً علم‌زده و التقاطی بود. آن‌ها با فرض علمی بودن مارکسیسم (مارکسیسم را «علم انقلاب» می‌نامیدند) و این باور که اسلام با علم تضادی ندارد، به یک تفسیر مارکسیستی و التقاطی از اسلام رسیدند.

حنیف‌نژاد که محور اصلی تدوین اندیشه سازمان بود، در کتاب «راه انبیا راه بشر»، همان تئوری بی‌اساس مرحوم بازرگان در کتاب راه طی شده را تکرار می‌کند و راه تمدن اومانیستی را هم‌افق با راه انبیا فرض می‌کند. (۱۹۸) جزوه شماره دو ایدئولوژیک سازمان تحت عنوان «تکامل» نیز محتوایی ماتریالیسم‌زده دارد. نویسنده این کتاب به تبع فلسفه مارکسیستی، جهان را عبارت از «ماده در حال حرکت» می‌داند. (۱۹۹) روح مارکسیستی آرای مجاهدین خلق، پس از اعدام نسل اول کادر رهبری سازمان و روی کار آمدن کسانی چون عبدالرسول مشگین‌فام، علی میهن‌دوست، ناصر صادق و محمد

بازرگانی، شدت و عمق بیشتری یافت (۲۰۰) و نهایتاً منجر به تغییر ایدئولوژی سازمان و مارکسیست شدن بخش اصلی آن در سال ۱۳۵۴ گردید. مجاهدین خلق ایران، پس از ضربات خردکننده ساواک بر سازمان در شهریور ۱۳۵۰، مجدداً به بازسازی خود پرداخت و تا سال ۱۳۵۴ به انجام برخی ترورها و انفجارها علیه رژیم شاه دست زد و پس از آن، در پی ضربات مجدد ساواک و تغییر ایدئولوژی بخش عمده سازمان، تقریباً متلاشی گردید. مجاهدین خلق به عنوان یک جریان روشنفکری التقاطی، رویکرد مبارزاتی و محتوای ایدئولوژیک روحانیت اصیل شیعه و اسلام فقهاتی را قبول نداشت. افق تاریخی - فرهنگی غایات ایدئولوژیک و سیاسی سازمان مجاهدین، در نهایت مدرنیستی و اومانیستی بوده است، با این تفاوت که در برابر شبه‌مدرنیته ناسیونال - سلطنت‌طلب رژیم، شبه‌مدرنیته التقاطی مارکسیستی را ترویج می‌کرده است.

۲- سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

گروه‌هایی از جوانان مارکسیست که اعتقاد چندانی به حزب توده نداشتند، به صورت دو گروه مطالعاتی جداگانه، به بررسی مسئله جنگ مسلحانه علیه رژیم شاه در چارچوب الگوهای مبارزاتی مائوئیستی و کاستروئیستی و ملهم از انقلاب ویتنام پرداختند. این دو گروه مطالعاتی را «گروه جزنی - ظریفی‌نیا» و «گروه احمدزاده - پویان» می‌نامیدند. هرچند جزنی و برخی از یارانش در سال ۱۳۴۷ بازداشت شدند، «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» رسماً از پیوند باقیمانده‌های گروه جزنی موسوم به «گروه جنگل» و گروه احمدزاده - پویان به وجود آمد و اعلام موجودیت کرد. این دو گروه، به لحاظ استراتژی مبارزاتی با یکدیگر اختلافاتی داشتند؛ گروه جزنی - ظریفی‌نیا معتقد به جنگ

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۴۱

در روستاها و شهرها به طور همزمان بودند، حال آنکه گروه احمدزاده-پویان معتقد به عملیات چریک شهری بودند. (۲۰۱)

هرچند اعلام موجودیت رسمی سازمان چریک‌های فدایی در سال ۱۳۵۰ بود، اما اولین عملیات این سازمان که توسط گروه موسوم به جنگ (بازمانده‌های گروه جزئی-ظریفیان) انجام شد، عملیات سیاهکل در سال ۱۳۴۹ بود که از همان آغاز شکست خورد و اکثر اعضای تیم عملیاتی دستگیر و یا کشته شدند.

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را می‌توان برجسته‌ترین سازمان گرایش مارکسیستی شاخه روشنفکری لائیک ایران دانست. این سازمان در سال ۱۳۵۵ و در پی ضربات ساواک تقریباً متلاشی گردید. اگرچه سازمان چریک‌های فدایی با رژیم شاه می‌جنگید، اما غایات سیاسی و افق تاریخی - فرهنگی آن‌ها نیز همچون رژیم شاه شبه‌مدرنیستی بود؛ با این تفاوت که سازمان فداییان به گرایش مارکسیستی جریان غرب‌زدگی شبه‌مدرن تعلق داشتند.

در این دوره، فعالیت‌های بسیار محدود و پراکنده‌ای نیز توسط برخی گروه‌های مارکسیستی بسیار کوچک و غیرتأثیرگذار و یا مرتبط با حزب توده، به صورت کاملاً مخفیانه و بسیار محدود و بدون بازتاب جدی، صورت می‌گرفت.

۳- حزب رستاخیز

«حزب رستاخیز ملت ایران» در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۵۳ به دستور شاه و به صورت کاملاً فرمایشی تأسیس گردید و نخست‌وزیر وقت (امیر عباس هویدا) به عنوان دبیرکل آن برگزیده شد. حزب رستاخیز یک کاریکاتور مضحک از

تحزب در رژیم شاه بود، رژیمی که حتی در ظاهر نیز حاضر به پذیرش پلورالیسم سیاسی سطحی در چارچوب رژیم خود نبود. صدور دستور تأسیس حزب رستاخیز، نشان دهنده عمق استبدادی رژیم پهلوی و شخص محمدرضا شاه بود. ارکان فکری این حزب را اعتقاد به رژیم شاهنشاه و انقلاب سفید کذایی تشکیل می داد. (۲۰۲)

این حزب تجسم روح تمامیت‌گرای جناح ناسیونال - سلطنت طلب غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران بود.

۴- کانون نویسندگان ایران

«کانون نویسندگان ایران» یک تشکل صنفی-سیاسی بود که جمعی از روشنفکران صاحب قلم به سال ۱۳۴۷ آن را تأسیس نمودند. نقش محوری در تشکیل این کانون را مرحوم جلال آل احمد برعهده داشت، اما در عمل، طیف نویسندگان توده‌ای و سوسیالیست، رهبری کانون را به دست گرفتند. اهداف اصلی کانون مبتنی بر تحقق مفهوم لیبرالی آزادی و تأکید بر حقوق بشر اومانیستی بود.

دور اول فعالیت‌های کانون که محدود به صدور چند اطلاعیه و برگزاری چند نشست بود، در سال ۱۳۴۹ خاتمه یافت و در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در پی وزیدن نسیم فضای باز کارتری، حرکت‌های لیبرالی و تقریباً بی‌اثر کانون مجدداً آغاز گردید. در کانون نویسندگان، دو طیف نویسندگان طرفدار حزب توده و طیف مقابل آن‌ها که اکثراً پیرو سوسیال دموکراسی لیبرالی بودند، با هم در کشمکش و اختلاف بودند که این کشمکش‌ها نهایتاً به انشعاب در کانون انجامید. (۲۰۳)

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۴۳

بحثی مختصر درباره چند چهره روشنفکری این دوره

در این بخش، به بررسی مختصر و فشرده آرا و شخصیت چند تن از چهره‌های مشهور کاست روشنفکری در این دوره می‌پردازیم:

حسنعلی منصور؛ بوروکرات پیرو سیاست‌های آمریکا

حسنعلی منصور متولد سال ۱۳۰۲ ش است. او در یک خانواده مرفه عهد قاجار به دنیا آمد. پدر او رجبعلی منصور از فراماسون‌های وابسته به انگلیس بود. اسناد منتشر شده درباره فراماسون‌ها، حکایتگر آن است که خود رجبعلی منصور نیز عضو لژهای فراماسونری «همایون» و «پهلوی» بوده است. (۲۰۴)

حسنعلی منصور بارها به وزارت و پست‌های مختلف دولتی رسید و کارنامه‌ای از فساد و اختلاس مالی از او باقی مانده است. (۲۰۵) حسنعلی منصور علی‌رغم رابطه خوبی که با انگلیسی‌ها داشت، جذب سیاست‌های آمریکا گردید و در سال ۱۳۴۰ با تأسیس «کانون مترقی»، تشکّل حکومتی بوروکرات - تکنوکرات‌های روشنفکر طرفدار سیاست آمریکا در هیأت حاکمه ایران را تشکیل داد. آن گونه که اسناد حکایت می‌کنند، اصل طرح تأسیس حزبی از نخبگان مهره آمریکا، از والت روستو طراح انقلاب سفید کذایی بوده است. (۲۰۶) کانون مترقی به عنوان سمبل یک جریان آمریکایی و به عنوان تشکّل «نخبگان» هوادار شیوه زندگی آمریکایی، در محافل روشنفکری مطرح می‌گردد. در واقع، در سال ۱۳۴۰ و اجرای طرح آمریکایی انقلاب سفید، شاهد استحاله رجال کهنسال انگلوفیل و فرزندانشان به سوی سیاست‌های امپریالیزم آمریکا هستیم. (۲۰۷)

یکی از برگ‌های سیاه کارنامه سیاسی سراسر وابستگی حسنعلی منصور، پذیرش معاهده ننگ‌آور کاپیتولاسیون قضایی توسط دولت ایران در دوره

نخست‌وزیری او می‌باشد که همین امر، نهایتاً موجب اعدام انقلابی رجبعلی منصور در بهمن‌ماه ۱۳۴۳ توسط هیئت‌های مؤتلفه گردید.

دوران نخست‌وزیری منصور را باید آغاز برتری مطلق و تمام‌عیار دولت آمریکا به عنوان ارباب اصلی رژیم شاه دانست و او را مظهر روشنفکران وابسته به آمریکا، در هیأت حاکمه ایران نامید. منصور در چارچوب کاست روشنفکری ایران، در زمره طیف روشنفکر بوروکرات‌های آمریکایی ناسیونال-سلطنت طلب قرار می‌گیرد. در زندگی حسنعلی منصور، سوابق سیاهی از فسادهای مالی و اخلاقی و انحراف جنسی دیده می‌شود. (۲۰۸)

امیرعباس هویدا؛ عروسک خیمه‌شب‌بازی شاه

امیرعباس هویدا در یک خانواده بهایی که سوابقی از وابستگی‌های استعماری و جاسوسی داشت، به دنیا آمد. (۲۰۹) هویدا در چند لژ فراماسونری عضویت داشت (۲۱۰) و به سال ۱۳۳۸ به عضویت ساواک درآمد. (۲۱۱) فرح پهلوی در خاطرات خود، هویدا را فردی بی‌دین معرفی می‌کند که بهترین دین را بی‌دینی می‌داند. (۲۱۲) فرح همچنین نکات تأسفباری از انحرافات جنسی هویدا، به نقل از همسر هویدا نقل می‌کند. (۲۱۳)

هویدا به عنوان مهره وابسته به سیاست امپریالیزم آمریکا، پس از مرگ منصور، در مقام نخست‌وزیری قرار گرفت. هویدا در مقابل محمدرضا شاه، شخصیتی چاکر مسلک و نوکر مآب بود و سوابق ماسونی و وابستگی‌هایش به کانون مترقی، نظر تأیید آمریکایی‌ها را نیز جلب کرده بود. همین انفعال چاکر مسلکانه، موجب طولانی شدن دوران صدارت او گردید. هویدا یک روشنفکر - بوروکرات فرصت طلب و قدرت‌دوست و جاه طلب بود که بینش تئوریک و هویت شخصیتی قابل تأییدی نداشت. او در فرانسه به اتهام

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۴۵

دست‌داشتن در قاچاق مواد مخدر، مدتی زندانی گردید و برای این که نمود فرهنگی و روشنفکرانه به شخصیت خود بدهد، برای مدتی به انتشار یک نشریه به نام «کاوش» پرداخت. (۲۱۴) دوران نخست‌وزیری هویدا را می‌توان سیاه‌ترین دوران تباهی و انحطاط جامعه شبه‌مدرنیستی ایران و مقطع اوج‌گیری فساد و استبداد فراگیر دانست.

هویدا سیزده سال صدارت کرد و در دوران نخست‌وزیری او جنایت‌بارترین اعمال سرکوب‌گرانه ساواک صورت پذیرفت و کشور به طور تام و تمام در اختیار آمریکایی‌ها قرار گرفت. هویدا از دوستان صمیمی صادق هدایت و صادق چوبک بود و همیشه سعی داشت تا ژست فرهنگی -روشنفکرانه خود را به نمایش بگذارد. صادق هدایت دو اثر ضد دینی و ضد اسلامی خود به نام‌های «افسانه آفرینش» و «البعثة الاسلامیه فی البلاد الافرنجیه» را با کمک‌های مادی و معنوی هویدا منتشر نمود. (۲۱۵) هویدا همچنین با روشنفکر چپ‌گرای توده‌ای، ایرج اسکندری نیز دوستی داشت و در اواخر دوران صدارت خود سعی کرد او را به درون حکومت جذب نماید.

ذبیح‌الله صفا؛ یکی از ایدئولوگ‌های ناسیونالیسم سلطنت طلب دکتر ذبیح‌الله صفا متولد سال ۱۲۹۰ش در شهریزاد است. او پس از دریافت درجه دکتری، به کار اداری و مطبوعاتی مشغول گردید. به سال ۱۳۲۲ به ریاست اداره تعلیمات عالیّه برگزیده شد و همچنین عضو هیأت مدیره شیر و خورشید سرخ و دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو در ایران گردید.

ذبیح‌الله صفا در آثاری چون: «حماسه‌سرایی در ایران»، «تاریخ مختصر ایران تا دوره صفویه» و نیز بخش مقدمه آثاری چون «گنجینه سخن» و «گنج سخن»، به ترویج نظریه ناسیونالیسم افراطی سلطنت‌طلبانه پرداخت. محور

آرای او در این زمینه، بر پایه مفروض بی‌اساس و نژادپرستانه وجود یک قوم شریف و خوش سیما و خلاق به نام «آریایی» قرار دارد. این نظریه را مستشرقان غربی، ظرف دو قرن اخیر، ساخته و پرداخته‌اند و جمعی از نویسندگان و استادان دانشگاه (متعلق به طیف ناسیونال-سلطنت‌طلب شوونیست) به ترویج آن پرداخته‌اند. ذبیح‌الله صفا به سال ۱۳۷۸ در خارج از ایران درگذشت.

ابراهیم خواجه‌نوری؛ فراماسونر انگلوفیل

ابراهیم خواجه‌نوری، سناتور انتصابی زمان شاه و نویسنده و روزنامه‌نگار فراماسونر انگلوفیل بود. او از دوستان و همفکران علی دشتی بود و با هم «حزب عدالت» را پس از شهریور ۱۳۲۰ به راه انداختند. در سال‌های دهه چهل و همزمان با افول بخت انگلستان و قدرت‌گیری آمریکا، چهره‌های انگلوفیلی چون خواجه‌نوری حاشیه‌نشین شده و بیشتر به نویسندگی پرداختند.

آثار خواجه‌نوری اغلب کم‌مایه و ژورنالیستی است. او با این که حقوق خوانده بود، به روان‌شناسی علاقه زیادی داشت. خواجه‌نوری تحت تأثیر آرای روان‌شناختی خانم کارن هورنی (روانکاو آمریکایی) و آمیختن آن با پاره‌ای مفاهیم ممسوخ از اندیشه اساطیری هندی، آیین روان‌شناختی‌ای به نام «پنا» ساخت که جلسات آن تا زمان مرگ خواجه‌نوری در سال ۱۳۷۱ ادامه داشت. ابراهیم خواجه‌نوری در زمره روشنفکران مروج غرب‌زدگی شبه‌مدرنیستی در ایران است که عملاً در خدمت گرایش ناسیونال سلطنت‌طلب روشنفکری ایران فعالیت کرده است.

شجاع‌الدین شفا؛ روشنفکر فراماسونر ضد‌دین

شجاع‌الدین شفا روزنامه‌نگاری بود که با حسین علاء نزدیکی و پیوند داشت و در زمان وزارت دربار علاء به عنوان معاون فرهنگی آن وزارتخانه تعیین گردید. شجاع‌الدین شفا از مبلغان افراطی ناسیونالیسم شوونیستی باستان‌گرا بود. شفا با زبان فرانسه آشنایی داشت و زمانی که دوستش (منوچهر نوذری) دست‌نویس اثری ترجمه شده از زبان ایتالیایی «(کمدی الهی)» اثر دانته را برای تورق در اختیار او نهاد و به طور ناگهانی درگذشت، شفا آن کتاب را به نام خود منتشر کرد.^(۲۱۶) بنا به گفته یکی از نویسندگان معاصر، شجاع‌الدین شفا بازیگری هزارچهره و دولتمردی مکار و بی‌بندوبار بود.^(۲۱۷) البته این خصایص را می‌توان از ویژگی‌های همه روشنفکران ناسیونال سلطنت طلب شبه‌مدرنیست ایرانی دانست. شجاع‌الدین شفا به ترجمه آثار زشت و غیراخلاقی نظیر «ترانه‌های بیلیتیس» (که ماجرای عشق‌ورزی‌های زنی همجنس‌باز به نام «سافو» در یونان قرن هفتم قبل از میلاد با دختران جوان و اشعار مربوط به آن می‌باشد) و نگارش شرح حال مردان و زنان بی‌بند و بار در عرصه ادب و هنر اروپا پرداخت. در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شجاع‌الدین شفا به نگارش آثار صریحاً ضد‌دینی و ضداسلامی در خارج از کشور پرداخت. شفا را می‌توان نمونه و آینه تمام‌عیار انحطاط روشنفکری شبه‌مدرنیست سلطنت طلب ایرانی دانست.

لیلی امیرارجمند؛ روشنفکر ندیمه فرح پهلوی

لیلی جهان‌آرا که به نام خانوادگی شوهرش، امیرارجمند نامیده می‌شود، متولد سال ۱۳۱۷ ش می‌باشد. او دوست صمیمی فرح پهلوی بود و علی‌الظاهر گرایش آشکار چپ‌گرایانه داشت. برخی محققان تاریخ معاصر ایران، او را از

افراد مرتبط با دستگاه اطلاعاتی آمریکا می‌دانند.^(۲۱۸) امیر ارجمند عضو هیأت امناء و مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود. او و فرح پهلوی از حامیان روشنفکران آته‌نیست چپ‌گرا بودند که در دفاتر خود به آن‌ها کمک مالی و معنوی می‌کردند. لیلی امیرارجمند از چهره‌های فعال مروج غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران بود. اسناد و مدارک موجود، حکایتگر برخی مفاسد اخلاقی وی می‌باشد.

داریوش همایون؛ روشنفکری ناسیونال - سلطنت‌طلب

داریوش همایون در یک خانواده متوسط در تهران به دنیا آمد. او فردی جاه‌طلب و بلندپرواز بود. در سال‌های جوانی با «شبکه جاسوسی - مطبوعاتی بدامن» (که برخی اعضای آن علی جواهرکلام، نصرت‌الله معینیان، مصطفی مصباح‌زاده و عبدالرحمن فرامرزی بودند) مرتبط گردید. داریوش همایون همچنین ارتباط نزدیکی با محافل صهیونیستی در ایران برقرار کرد و از طریق «آژانس یهود» به عنوان کاندیدای سرپرستی امور این روزنامه انتخاب گردید.^(۲۱۹) پایگاه جاسوسان سیا مستقر در تهران، داریوش همایون را جزو رابطین خوب و کسانی که حاضرند به هر قیمت و تحت هر شرایطی، خدماتی برای دولت آمریکا انجام دهند، دسته‌بندی می‌کند.^(۲۲۰)

داریوش همایون را باید از چهره‌های متنفذ گرایش ناسیونال-سلطنت‌طلب شاخه آته‌نیستیک و غیرمذهبی کاست روشنفکری ایران به حساب آورد. همایون در دوران نخست‌وزیری جمشید آموزگار به پست وزارت اطلاعات و جهانگردی منصوب گردید و سیاست سرکوب سخت‌گیرانه‌ای را علیه مطبوعات به کار بست. در دوران وزارت او و به دستور او بود که مقاله اهانت‌آمیز فردی مجهول‌الهویه به نام رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات علیه

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۴۹

حضرت امام (ره) منتشر گردید. داریوش همایون در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، در خارج از کشور به عنوان یکی از تئوریسین‌های سلطنت‌طلبان مشروطه‌خواه فعالیت می‌کند.

فریدون آدمیت؛

روشنفکری مدافع تجددگرایی سطحی فراماسونرها

فریدون آدمیت فرزند عباسقلی آدمیت (فراماسون معروف و گرداننده لژ ماسونی «آدمیت») و از روشنفکران دلداده به جهان‌نگری ماسونی است. او متولد سال ۱۲۹۹ش در تهران است و از دانشکده حقوق و علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شده است. آدمیت در دستگاه دیپلماسی خارجی رژیم پهلوی، پست‌ها و سمت‌های مختلف نظیر سفارت ایران در لندن و نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد را داشته است. (۲۲۱)

فریدون آدمیت از روشنفکران مدافع تجددگرایی سطحی و غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران است. او در آثار پژوهشی‌ای که درباره زندگی و آرای روشنفکرانی نظیر آخوندزاده، ملکم، میرزا حسین خان سپهسالار و طالبوف نگاشته است، به ستایش از ایشان پرداخته است. او نویسنده‌ای آتیه‌یست و طرفدار گرایش لیبرال‌ناسیونالیسم روشنفکری ایران است. میزان هتاکی‌های کتاب آخوندزاده آدمیت به اسلام به حدی بود که ساواک از ترس واکنش مردم، قصد جمع‌کردن آن از کتاب‌فروشی‌ها را داشت که با دستور اکید شخص شاه، جلوی این کار ساواک گرفته شد و کتاب مذکور، از جانب فرح پهلوی، صاحب جایزه سلطنتی هم گردید.

آدمیت را می‌توان یکی از مهره‌های اصلی جریان تاریخ‌نگاری فراماسونری در ایران امروز دانست. او کوشش زیادی به خرج داده است تا

چهره‌ای مثبت از پروژه غرب‌زدگی شبه‌مدرن عهد مشروطه و روشنفکران مروج آن ارائه دهد.

ویژگی‌های جریان تاریخ‌نگاری فراماسونری در ایران را می‌توان این‌گونه فهرست کرد:

۱- این جریان تأکید بسیاری بر ارائه تفسیری ناسیونالیستی از تاریخ ایران و ستایش از ناسیونالیست‌ها دارد.

۲- این جریان مبنای تحلیل‌های خود را مشهورات اندیشه مدرنیستی نظیر «اصل ترقی ناسوتی» و مفهوم لیبرالی آزادی و دموکراسی اومانیستی قرار می‌دهد.

۳- این جریان تاریخ‌نگاری، با نادیده گرفتن تعمدی انبوه توطئه‌های پیچیده استعماری که عمده‌تاً توسط فراماسون‌ها اجرا گردیده و می‌گردد، هر حرکت مدرنیستی و شبه‌مدرنیستی را مثبت تلقی کرده و هر حرکت اصیل و دینی و مردمی را خدشه‌دار می‌سازد.

۴- جریان تاریخ‌نگاری فراماسونری، اصرار غریبی بر کم‌رنگ کردن خدمات و مبارزات روحانیت و کل جریان مذهبی داشته و در تحلیل‌های خود، انگیزه‌های آرمانی آن‌ها را خدشه‌دار کرده به برجسته کردن شخصیت‌ها و آرای روشنفکری می‌پردازد.

۵- جریان تاریخ‌نگاری فراماسونری در ایران که در حدود دویست سال قدمت دارد، در تحلیل تاریخ مبهم و مغشوش و نامعلوم ایران باستان، مبنا را بر ارائه یک تفسیر ناسیونالیستی و ثناگویی بی‌اساس از عظمت خیالی تمدن ایران باستان و شرافت موهوم و نژادپرستانه به اصطلاح آریایی‌ها قرار می‌دهد. آدمیت را می‌توان برجسته‌ترین چهره روشنفکری جریان تاریخ‌نگاری فراماسونری ایران، در موضوع تاریخ معاصر ایران دانست.

عبدالحسین زرین‌کوب؛

روشنفکری فعال در عرصه تاریخ‌نگاری فراماسونری

عبدالحسین زرین‌کوب، متولد محله بحرالعلوم صوفیان شهر بروجرد به سال ۱۳۰۱ ش می‌باشد. او تحصیلات دانشگاهی‌اش را در ایران گذراند و مورد توجه تقی‌زاده قرار گرفت. اساساً تقی‌زاده در زمره فراماسونرهایی بود که توجه زیادی به جذب چهره‌های مستعد و تربیت آن‌ها داشت. زرین‌کوب نیز به فراماسونری پیوست و توسط مؤسسه مطالعاتی فرانکلین، جهت یک سفر مطالعاتی، به آمریکا و اروپا دعوت شد.

اساساً عبدالحسین زرین‌کوب در سال‌های نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ ش تا زمان مرگ در سال ۱۳۷۶ در تهران، برجسته‌ترین و پرکارترین چهره جریان تاریخ‌نگاری فراماسونری در رشته تاریخ ایران پس از اسلام و ادبیات و فرهنگ آن بود. او از تربیت‌شدگان تقی‌زاده بود که آثار متعددی به رشته نگارش درآورد. دامنه اطلاعات و مطالعات زرین‌کوب در زمینه تاریخ و ادبیات ایران زیاد بود، اما جهت‌گیری او کاملاً در مسیر مفروضات بی‌اساس آریامداری و ترویج پلورالیسم فراماسونی مورد نظر لیبرال‌ها، از طریق بازخوانی و به عبارتی بازسازی چهره‌های عرفان و ادبیات و تاریخ ایران بوده است.

به عنوان مثال، او در یکی از سخنرانی‌هایش که بعدها در مجموعه «نه شرقی، نه غربی، انسانی» او منتشر گردید، رفتار کوروش را براساس اصل تسامح ماسونی، مورد ارزیابی قرار داده است.

نثر جذاب و گیرای زرین‌کوب موجب می‌گردید که میزان صحت و سقم تعبیرهای زرین‌کوب و یا اعتبار استنادات او چندان مورد توجه مخاطب قرار

نگیرد. بسیاری از ادعاهای ناسیونال شووینیستی زرین کوب در خصوص ایران باستان، در کتاب‌هایی نظیر «تاریخ مردم ایران قبل از اسلام» و «روزگار ایرانیان»، چیزی نیست مگر ترویج نظریه نژادپرستانه آریامحوری که دربارهٔ ریشه‌ها و مایه‌های استعماری‌اش، پیش از این سخن گفته‌ایم.

زرین کوب به ویژه می‌کوشد تا با استفاده از برخی ادبیات و تعبیر عرفانی در اشعار حافظ و مولانا و با تکیه به نقل برخی روایات که میزان صحت آن محل شک و تأمل است، آرای پلورالیستی-ماسونی خود را از زبان عرفا و یا در رفتار و سکنت آنان متبلور جلوه داده و از این طریق، به ترویج آن‌ها بپردازد.

اگر فریدون آدمیت در خصوص تاریخ‌نگاری مشروطه به عنوان یک چهره مروج تاریخ‌نگاری ماسونی، نقش و جایگاه ویژه دارد، دکتر عبدالحسین زرین کوب، همین نقش و جایگاه را در تحریف و به عبارتی بازسازی تاریخ تمدن قبل و بعد از اسلام مردم ایران، مطابق روایت مورد نظر فراماسونها برعهده دارد. به راستی نیاز است که مجموعه آثار او از منظری واقع‌گرایانه و خارج از مدار تاریخ‌نگاری سرجان ملکمی (که متأسفانه در تمامی دانشگاه‌ها و نهادهای آموزشی و فرهنگی کشور از پایین‌ترین سطوح تا بالاترین سطوح سلطه و سیطره دارد) مورد نقد و بازنگری قرار گیرد تا در مقابل توپخانه سنگین و خشن آکادمیسین‌های رسمی که جز ستایش و مدح و ثنا و تکرار مشهورات درباره او و امثال او چیزی نمی‌گویند، حقایق پنهانی آشکار گردد و نقدها را عیار گیرند.

علی شریعتی؛ مسلمانی صدیق با افکاری نادقیق

علی شریعتی در دوران جوانی به «جمعیت خداپرستان سوسیالیست»

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم؛ تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۵۳

پیوست و مدت‌ها با آن‌ها محشور بود. می‌توان گفت، بنیان‌های تفکر او در همین مقطع شکل گرفته است. شریعتی به لحاظ شخصیتی فردی پرشور و صادق بود که در گفتار و نوشتار و پوشش‌های او درد دین روشن و مستمری وجود داشت. اما شریعتی فاقد تحصیلات حوزوی بود و معارف اسلامی را از کانون ناب قرآن و روایات اهل بیت نیاموخته بود. او به طور منظم با علوم حوزوی و ساختار اندیشه فقه‌ای آشنا نگردیده بود و تحت تأثیر جوّ علم‌زده و سیطره رویکردهای آمپریستی پوزیتیویستی در تفسیر و تبیین اندیشه‌های دینی، به سمت نحوی التقاط سوسیالیسم، آمپریسم و اگرستانسیالیسم با اسلام در غلتید.

روح پرشور و شخصیت آرمان‌گرا و تعهد مبارزاتی و شجاعت بی‌نظیر شریعتی او را محبوب اقشار وسیعی از جوانان و تحصیل‌کردگان آشنا با اسلام نموده بود، اما در بسیاری مواقع، در مسائلی نظیر «ختم نبوت»، «تحلیل قصه هابیل و قابیل در قرآن»، تبیین رویکرد قرآنی به «مقوله طبقات اجتماعی»، بحث در خصوص نقش و جایگاه منطق تجربی و منطق دیالکتیکی در شناخت دین، نسبت مابین علوم جدید و تفکر اومانیستی و مواردی دیگر، اندیشه مرحوم شریعتی تحت تأثیر جوّ زمانه، دچار اشکالات و التقاط‌هایی می‌گردید. فضای بسته سال‌های دهه پنجاه و شتاب‌زدگی مرحوم شریعتی در بیان سریع‌تر آرای خود و پاره‌ای اختلافات که مابین ایشان و برخی روحانیون صاحب فضل پدید آمد، موجب شد که متأسفانه زاویه انحرافی آرای شریعتی، در آثار سال‌های آخر عمر او چون «با مخاطب‌های آشنا» گسترش یافته و منجر به صدور تزواهی و بی‌اساس «اسلام منهای روحانیت» از طرف شریعتی گردد. البته در این میانه، شیطنت‌های ساواک و بعضی سوء تفاهم‌ها و برخوردهای ناگوار، بر شدت و حدّت موضوع افزود. در بررسی شخصیت و آرای مرحوم

شریعتی، باید به چند نکته مهم توجه کرد:

اولاً، باید حساب شخصیت صادق و پرشور و آرمان‌گرا و معنوی او را از برخی آثارش جدا کرد.

ثانیاً، به این نکته توجه کرد که به نظر نمی‌رسد، شریعتی تعمد و یا عنادی در ترویج آرای التقاطی داشته است.

ثالثاً، البته شاکله اندیشه مرحوم شریعتی برپایه یک تفسیر التقاطی - سوسیالیستی شبه مارکسیستی از اسلام قرار گرفته بود که از نوع تفسیر خداپرستان سوسیالیست رادیکال‌تر بود، اما همچون رویکرد مجاهدین خلق، به طور مطلق در چنبره مشهورات مارکسیستی قرار نگرفته و در حالتی بینابین بود.

رابعاً، مبانی معرفت‌شناختی، متدلوژی تحقیق، فلسفه تاریخ و رویکرد اقتصادی - اجتماعی شریعتی، شدیداً ملهم از مشهورات مدرنیستی‌ای چون «نظریه پیشرفت»، «تفسیر مادی تاریخ» و رویکردهای آمپریستی و حتی در مواردی پوزیتیویستی قرار داشت.

خامساً، این تفسیر التقاطی شریعتی از اسلام، دقیقاً از دل علم‌زدگی و ساینسیسم مهندس بازرگان و نهضت آزادی سر برآورده بود و پس از ارائه یک دور شعارهای چپ افراطی در سال‌های پس از انقلاب و امروز، در آرای احسان شریعتی، به بدترین اشکال راست‌روی لیبرالی گرفتار آمده است.

کاملاً طبیعی است که بخش بیدار و پیشرو روحانیت شیعه نسبت به ظهور این جریان التقاطی از خود واکنش نشان داده و در مقابل آن موضع‌گیری نماید و این کار به تنش‌هایی مابین شریعتی به عنوان یک روشنفکر سوسیالیست متعلق به شاخه التقاطی روشنفکری ایران با برخی چهره‌های مسئول و فاضل حوزوی که مسئولیت پاسداری از حقایق دین اسلام را برعهده دارند نیز

روشنفکری ایران در دوره پهلوی دوم: تلاش برای بسط و تعمیق شبه‌مدرنیته □ ۱۵۵

بینجامد. البته به نظر می‌رسد که ساواک نیز می‌کوشید تا با فضاسازی نسبی برای شریعتی، به گونه‌ای رویکرد مدرنیستی او به دین را در مقابل اسلام فقه‌ای قرار داده و به تضعیف روحانیت مبارز بپردازد.

نکته‌ای که به نظر نگارنده در بررسی و نقد آرای مرحوم شریعتی (که بسیاری از آن‌ها چیزی بیش از یک گلچین سطحی و غیرمحققانه از آرای سارتر و گوروچ و مارکس، آن هم به صورت غیرعمیق و دست و پا شکسته، نبوده است) باید مورد توجه قرار گیرد این است که حساب آرای بعضاً انحرافی و التقاطی این روشنفکر مسلمان را باید از حساب شخصیت صمیمی، پرشور، مبارز و مسئول و آرمان‌گرا و صادق او جدا کرد و محکومیت اولی، به نفی و محکومیت دومی نینجامد. در تاریخ روشن‌فکری ایران در دو قرن گذشته، شریعتی و از جهاتی و تا حدودی آل‌احمد، استثناهایی بودند که سعی کردند تا حدودی و البته در حد توان، سراز پیلۀ بسته و دست و پاگیر کاست روشن‌فکری ایران برون کرده و برای درافکندن نقشی نو و ارائه رویکردی مبتنی بر خودآگاهی انتقادی نسبت به کاست بسته و در خدمت غرب‌زدگی روشن‌فکری ایران تلاش نمایند که سعی‌شان مشکور باد.

پرویز ناتل خانلری؛ امتداد «تاریخ ادبیات نگاری» ادوارد براونی

پرویز ناتل خانلری، فرزند خانواده‌ای اشرافی از دیپلمات‌های قاجاری است. او متولد تهران است و دوره دبستان را در «مدرسه سن‌لویی» گذرانده است. (۲۲۲) خانلری شاعر، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ای است که با دولتمردانی چون علّام و روشن‌فکرانی چون ذبیح‌الله صفا، صادق هدایت و مجتبی مینوی حشر و نشر داشته است. او به لحاظ فرهنگی از بسترسازان ترویج فرهنگ شبه‌مدرنیستی در ایران بود. او پرورش‌یافته فضایی بود که ارکان آن را

مستشرقانی چون ادوارد براون فراماسونر و شاگردان او تشکیل می‌دادند. خانلری را در عرصه پژوهش‌های ادبی باید ادامه دهنده همان مسیری دانست که ادوارد براون برای تاریخ ادبیات‌نگاری در ایران ترسیم کرده بود.

خانلری برای مدتی «نشریه سخن» را که از نشریات متجددمآب ادبی و فرهنگی بود، منتشر می‌کرد. او روشنفکری بود که فقط معطوف به عرصه ادب و فرهنگ نبود؛ در کابینه دوستش علم، به وزارت فرهنگ رسید و دو بار نیز از طرف شاه به عنوان سناتور انتصابی تعیین گردید. (۲۲۳)

خانلری به منظور ترویج رویکرد ناسیونال-شوینستی خود به فرهنگ ایران، در اواخر سال ۱۳۴۳ تشکیلاتی به نام «بنیاد فرهنگ ایران» را با ریاست افتخاری شاه و با حضور برخی چهره‌های فراماسونری در هیأت‌امنا و هیأت مؤسس آن تشکیل داد که تا سال ۱۳۵۷ پابرجا بود.

خانلری روشنفکری آتئیست و مروج سرسخت غرب‌زدگی شبه‌مدرن در صورت ناسیونال - سلطنت‌طلبانه آن بود. مرحوم نیما یوشیج با این‌که از اقوام خانلری بود، از او بسیار ناراحت بوده و از ناحیه وی آزار بسیاری دیده بود. خانلری را می‌توان یکی از چهره‌های برجسته جناح ناسیونال-سلطنت‌طلب روشنفکری لائیک ایران دانست. او بعد از انقلاب، مدتی بازداشت بود و پس از آن بیشتر خانه‌نشینی پیشه کرد. مطبوعات وابسته به جریان روشنفکری در سال‌های اخیر، سعی زیادی کرده‌اند تا او را به عنوان یک شخصیت فرهنگی برجسته، به جوانان و افراد بی‌اطلاع معرفی نمایند.

فصل چهارم:

روشنفکری ایران پس از انقلاب اسلامی

ظهور خورشید انقلاب اسلامی ایران در مقیاس جهانی طلیعه‌دار پیدایی عصر جدیدی گردید: عصر طلوع زنجیره انقلاب‌های دینی و رویکردهای معنوی که سرآغاز و حلقه اولیه این زنجیر، انقلاب اسلامی ایران بوده است؛ همان‌گونه که رنسانس، سلسله جنبان انقلابات و تحولات اومانیستی و مدرنیستی متعدد گردید. (هرچند که زمان فعلیت‌یابی این حلقه‌های انقلاب‌های دینی ممکن است چند قرن هم طول بکشد). از سوی دیگر، با ظهور انقلاب اسلامی ایران، دوران گذار از تونل وحشت تاریک تاریخ ما یعنی فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن آغاز گردید. این عبور تاریخی، یک پروسه طولانی و پرافت و خیز و پرفراز و فرود، با سیکل حرکت زیگزاگی و یک جریان سرشار از مبارزه و حادثه است که نهایتاً باید ان‌شاءالله با به عقب راندن فرماسیون تاریخی-فرهنگی غرب‌زدگی شبه‌مدرن و ایجاد تغییرات بنیادین و زیربنایی و گسترده، در جهت آرمان‌های علوی و مهدوی و سمت‌گیری حرکت به سمت یک چشم‌انداز دینی و معنوی حرکت کند. این چشم‌انداز دینی و معنوی، در واقع ما را تجهیز و آماده می‌کند تا در زمان ظهور حضرت حجت (عج‌الله‌تعالی فرجه الشریف) بتوانیم پروسه تحولات عدالت‌خواهانه جهانی را به رهبری ایشان محقق نماییم.

بنابراین از منظر داخلی، انقلاب اسلامی یک بانگ بلند اعتراض و یک مشت محکم علیه ساختارها و سازوکارهای جامعه شبه‌مدرن و رژیم مدافع آن

بود تا با روی کارآمدن نظام اسلامی و مردم‌سالاری دینی، عبور تاریخی و تدریجی ایران از جهنم غرب‌زدگی شبه‌مدرن، به منظور نزدیک شدن به آرمان‌های دینی و علوی و مهدوی را ممکن و میسر سازد. پس با ظهور انقلاب اسلامی و پیروزی آن در فاز سیاسی تازه، وجوه و ابعاد و مراحل تحولی و تکاملی جدیدی پیش روی نظام و انقلاب اسلامی قرار گرفته و عرصه‌های فرهنگ عمومی و اقتصاد و میدان اجتماع و سیاست و هنر و ادبیات، به صحنه‌های پیکار گسترده و فراگیر انقلاب اسلامی با بازمانده‌ها و موارث و حامیان و مبلغان و پاسداران فرهنگ غرب‌زدگی شبه‌مدرن تبدیل می‌گردد. این یک نبرد بسیار جدی و سرنوشت‌ساز است. در یک سوی این پیکار، رزمندگان انقلاب اسلامی تحت رهبری روحانیت شیعه قرار دارند و انبوهی از توده‌های محرومان و مستضعفان و تهیدستان شهر و روستا و اقشاری از طبقات متوسط شهری و برخی گروه‌های بازرگانان آن‌ها را حمایت می‌کنند و در سوی دیگر این پیکار، نیروهای طرفدار و وابستگان و مبلغان غرب‌زدگی شبه‌مدرن به رهبری کاست روشنفکری ایران و به ویژه روشنفکری به اصطلاح دینی نئولیبرال و روشنفکران آتئیست لیبرالیست قرار دارند و ترکیبی از کلان سرمایه‌داران داخلی و تکنوکرات-بوروکرات‌های زرسالار دولتی و غیردولتی و طیف وسیعی از طبقه متوسط شبه‌مدرنیست ایران، به همراهی کلان سرمایه‌داری جهانی و کارگزاران بین‌المللی صهیونیسم و امپریالیزم جهانی از آن‌ها حمایت می‌کنند. کانال‌ها و مجراهای اصلی این رویارویی، به ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی، عرصه‌های فرهنگی-سیاسی به معنای اعم کلمه (شامل ادبیات و هنر و سینما و میدان مباحث نظری و رسانه‌ها و فرهنگ عمومی و ماهواره‌ها و شبکه‌های مطبوعاتی و اینترنتی و بازار نشر کتاب و قلمرو سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و...) می‌باشد.

در واقع، با پیروزی انقلاب اسلامی، فرم‌اسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن، پایگاه و اراده سیاسی منسجم خود یعنی رژیم پهلوی و مجموعه بوروکراسی عریض و طویل وابسته به آن و نیز حمایت‌های اطلاعاتی و نظامی ملازم آن را از دست داد. اقتصاد شبه‌سرمایه‌داری وابسته ایران نیز ضربات سنگینی متحمل گردید و تنها در مقطع موسوم به «سازندگی» بود که طیفی از تکنوکرات - بوروکرات‌های نئولیبرال کوشیدند، آن را تا حدود زیادی بازسازی نمایند.

پس از پیروزی انقلاب و در مقطع سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۵۷، گرایش‌ها و شاخه‌ها و لایه‌های گوناگون روشن‌فکری ایران (اعم از سیاسیون، نویسندگان و شاعران، روزنامه‌نگاران، بوروکرات-تکنوکرات‌ها و...) به غیر از روشن‌فکران ناسیونال سلطنت‌طلب که تا حدودی منزوی شده بودند، به فعالیت گسترده پرداختند. فضای خاص آن سال‌ها و عدم وجود قوانین و ضوابط مشخص، تقریباً به همه جریان‌ها امکان فعالیت گسترده را می‌داد. کاست روشن‌فکری ایران اساساً و ذاتاً با انقلاب اسلامی سازگاری نداشت، اما به دلیل اقبال گسترده مردمی‌ای که نسبت به انقلاب وجود داشت، شاخه‌ها و گرایش‌های مختلف روشن‌فکری ایران سعی می‌کردند خود را انقلابی نشان دهند.

در مقطع زمانی مورد بحث، تدریجاً تمامیت شاخه لائیک کاست روشن‌فکری ایران، غیر از حزب توده و «اکثریت فداییان»، در مقابل انقلاب صف‌آرایی کردند. طیف نیروهای لیبرال شاخه به اصطلاح دینی روشن‌فکری ایران و پس از آن طیف رادیکال‌های آن نظیر «مجاهدین خلق» و «مسلمانان مبارز» و «آرمان مستضعفین» نیز در مقابل انقلاب صف‌آرایی کرده و حتی رویکرد جنگ مسلحانه علیه انقلاب را برگزیدند. در پی این وضعیت و پس از سال ۶۰، تقریباً تمامی شاخه‌ها و گرایش‌های روشن‌فکری ایران که در مبارزه براندازانه علیه انقلاب شکست خورده بودند، متواری و یا منزوی شدند؛

گرایش نفوذی‌های حزب توده و اکثریت فداییان نیز کشف و افشا گردیدند و گروه‌ها و گرایش‌های مختلف روشنفکری ایران با انجام تغییرات و صف‌بندی‌ها در خارج از کشور، شروع به بازنگری در خود و تجدید سازمان کردند.

در فاصله سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۶۰، اگرچه در ظاهر و از نظر سیاسی، حزب‌الله به قدرت رسیده و جنگ به روشی پیروزمندانه اداره می‌شد، اما طیفی از نیروهای وابسته به جریان به اصطلاح روشنفکری دینی رادیکال که اولاً از کادرهای اصلی ورده بالا نبودند و ثانیاً خیلی شناخته شده و برجسته نبودند و ثالثاً روش و رویکرد جنگ مسلحانه روشنفکران التقاطی مارکسیستی نظیر مجاهدین خلق را قبول نداشتند، در بدنه اجرایی و مدیریتی برخی ادارات و وزارت‌خانه‌ها، به ویژه وزارت‌خانه‌های اقتصادی و فرهنگی و صداوسیما، به عنوان مدیران میانی و جریان تکنوکرات - روشنفکر حضور یافتند. همین افراد، یکی از رگه‌های پدیدآورنده جریان نئولیبرال روشنفکری به اصطلاح دینی نفوذی درون حکومت را پس از سال ۱۳۶۷ تشکیل دادند.

از سوی دیگر، طیفی از افراد دارای سوابق مذهبی اما لیبرال مسلک که صبغه لیبرالیستی آرای خود را تا حدودی پنهان می‌کردند، در صدر هرم سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و آموزشی کشور نظیر وزارت ارشاد و وزارت آموزش عالی و ستاد (و بعدها) شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار گرفتند. اینان افرادی وابسته به گرایش لیبرال-التقاطی روشنفکری ایران بودند که هنوز تابلوی رویکرد لیبرالی خود را علنی نکرده بودند، اما در سطوح عالی سیاست‌گذاری فرهنگی و آموزشی کشور، به نفع آرای خود فعال بودند. همین افراد نقش محوری‌ای در ایجاد انحراف در مسیر حرکت انقلاب فرهنگی بازی کردند.

اگر برای جریان اول (مدیران میانی تکنوکرات با تمایلات روشنفکری دینی) بخواهیم فرد شاخصی را معرفی نماییم، می‌توانیم از ماشاءالله شمس‌الواعظین و برخی مدیران وزارت ارشاد و وزارت علوم در سال‌های ۱۳۶۲ تا پایان دهه شصت نام ببریم.

نماد جریان روشنفکری التقاطی-لیبرالی در سطوح بالای تصمیم‌گیری‌های فرهنگی و آموزشی کشور را نیز می‌توان عبدالکریم سروش دانست. این دو جریان نام برده، یکدیگر را یافته و در ارتباط با هم فعال بودند و موفق گردیدند، طیفی از جوانان تندرو و افراطی و رادیکال اما فاقد بینش عمیق تئوریک که مسائلی چون وضعیت منتظری و سپس پذیرش قطعنامه و برخی رویکردهای اقتصادی برای آن‌ها هضم نشده باقی مانده بود را از بدنه حزب الله کنند و به خود ملحق سازند. نماد افراد این جریان سوم را می‌توان مخملباف (آن وقت که «عروسی خوبان» را ساخت) دانست. از ترکیب و پیوند این سه جریان: «مدیران تکنوکرات میانی با تمایلات روشنفکری» و «روشنفکران لیبرال التقاطی نهان‌روش نفوذ کرده در رده‌های بالای تصمیم‌گیری فرهنگی و هنری» و «طیف جوانان ساده‌دل و پرشور اما کم‌طاقت و سست عقیده و فاقد زیربنای استوار تئوریک که سرخورده شده بودند»، یک جریان جدید لیبرال-التقاطی به اصطلاح دینی در کشور پدید آمد که آن را می‌توان «گرایش نئولیبرال به ظاهر دینی روشنفکری ایران دانست» و مانیفیست تئوریک آن را عبدالکریم سروش با مقالات خود در کیهان فرهنگی وقت تدوین نمود.

بدین‌سان یک تحول جدی در روشنفکری ایران در فاصله سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ پدید آمد. در شرایطی که در پی فضای جهاد و شهادت سال‌های دهه شصت، شاخه لائیک روشنفکری ایران تا حدود بسیار زیادی منزوی و منفعل

گردیده بود، گرایش لیبرالی شاخه به اصطلاح دینی (التقاطی) روشنفکری ایران به رهبری عبدالکریم سروش و از به هم پیوستن سه جریان سابق الذکر، خود را سازماندهی تئوریک کرده و وجه هژمونیک کاست روشنفکری ایران را برعهده گرفت. در مقطع سال ۱۳۶۹، نشریاتی چون «کیان» و «زنان» و «آیین اندیشه» و جلسات هفتگی «محل کیان»، محورهای مطبوعاتی سازماندهی این جریان را تشکیل می داد.

این جریان روشنفکری نئولیبرال به ظاهر دینی از نفوذ بسیاری در وزارت خانه‌هایی چون وزارت ارشاد، وزارت علوم و برخی وزارت خانه‌های دیگر برخوردار بود. اینان با طیف تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های اقتصادی‌ای که در دولت سازندگی به قدرت رسیده و مدل توسعه خود را از «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» و نظایر آن الهام می گرفتند، پیوند خورده و از کانال این پیوند، به واسطه در اختیار گرفتن شهرداری تهران در دوران مدیریت طولانی مدت کرباسچی، با جریان نوظهور سرمایه‌داران خصوصی و برج‌سازان و طبقه نوظهور سرمایه‌داران داخل نظام پیوند خورده و به یک قطب نیرومند فرهنگی - سیاسی و اقتصادی - اجتماعی بدل گردیدند.

این جریان روشنفکری نئولیبرال التقاطی در نهادهایی چون «مرکز مطالعات استراتژیک» و بسیاری از شرکت‌های به ظاهر خصوصی و در واقع اقماری شرکت‌ها و وزارت خانه‌های دولتی نفوذ و قدرت بسیاری یافته و آن‌ها را تحت کنترل خود درآوردند.

تدریجاً روزنامه‌های «سلام»، «همشهری» و «ایران» به ارگان‌های مطبوعاتی این جریان روشنفکری نئولیبرال به اصطلاح دینی تبدیل شدند و از طرق مختلف سعی در فعال کردن شاخه لائیک روشنفکری ایران کرده و خود با گرایش نهضت آزادی و جریان‌های اپوزیسیون روشنفکری خارج از کشور

پیوند خورده و فعالیت گسترده‌ای را علیه آرمان‌های دینی و ولایی انقلاب اسلامی تدارک نمود.

ویژگی‌های کلی کاست روشنفکری ایران

در دهه‌های هفتاد و هشتاد شمسی

۱- گرایش‌های چپ و رادیکال در هر دو شاخه «آته‌نیست» و «التقاطی» کاست روشنفکری ایران، در داخل و خارج کشور تقریباً مضمحل و در نوعی نئولیبرالیسم مستحیل گردیده است.

۲- جریان روشنفکری نئولیبرالیست به اصطلاح مذهبی ایران که ایدئولوگ اصلی آن عبدالکریم سروش است، در تمامیت کاست روشنفکری ایران، وجه هژمونیک و برتری تام و تمام یافته است.

۳- جریان روشنفکری نئولیبرال ایران به عنوان یک جریان نفوذی در پیکره نظام اسلامی، وظیفه فعال‌سازی دیگر گرایش‌ها و شاخه‌های روشنفکری ایران (به‌ویژه شاخه آته‌نیست لیبرال) را برعهده داشته و دارد.

۴- تکنوکرات‌ها و باندهای کارشناسی این جریان روشنفکری، اقتصاد ایران را تا حدود زیادی در مسیر غایات و منافع سرمایه‌داری جهانی قرار داده‌اند. اساساً روشنفکری ایران به‌ویژه وجه هژمونیک آن دارای پیوند ذاتی با منافع کشورهای امپریالیستی می‌باشد.

۵- ناکارآمدی نظام اداری کشور و نازایی نظام آموزش عالی در بازآفرینی و پرورش اندیشه‌ها و استعدادهای خلاق دینی و اعتقادی، معلول رویکرد مخرب این جریان بی‌اعتقاد و نفوذی در لایه‌ها و سطوح گسترده مدیریتی کشور می‌باشد.

۶- جریان روشنفکری نئولیبرال التقاطی، با استفاده از کادرهای نفوذی

بوروکراتیک خود، عملاً توانسته است یک اپوزیسیون فعال نفوذی علیه انقلاب و نظام پدید آورد.

۷- شاخه لائیک روشنفکری ایران، تنها به کمک و مدد حمایت‌های گرایش نئولیبرال التقاطی است که فعال گردیده و به میدان مبارزه با آرمان‌های انقلاب اسلامی آمده است.

۸- کلیت و تمامیت کاست روشنفکری ایران در این دوره سکولاریست بوده و آترناتیو یک رژیم شبه‌مدرنیست لائیک (که مورد حمایت آمریکا و اسرائیل است) را در مقابل نظام اسلامی قرار می‌دهد.

۹- در کاست روشنفکری ایران، دو شاخه متمایز از هم را می‌توان تشخیص داد: الف- شاخه روشنفکری به اصطلاح دینی با گرایش نئولیبرالی که بر کلیت کاست روشنفکری ایران سرکردگی و هژمونی تمام‌عیار دارد. ب- شاخه آتئیست کاست روشنفکری ایران با گرایش پسامدرنیسم نئولیبرالی که بیشتر روشنفکران تحصیل‌کرده فرانسه و یا علاقه‌مند به آن کشور نظیر داریوش شایگان، رامین جهانگلو و از جهاتی و با تفاوت‌هایی بابک احمدی آن را نمایندگی می‌کنند. اینان با مقدماتی بهره‌گرفته از مفروضات پسامدرن، نئولیبرالیسم دموکراتیک را به عنوان «تنها امکان موجود» و به عبارتی «خیرالموجودین» و «کمتر بد» مطرح کرده و نهایتاً حل شدن در نظام جهانی سلطه را (که شایگان آن را «نظام سیاره‌ای» می‌نامد) خواستارند. غایت تاریخی- فرهنگی این جریان، نظیر گرایش نئولیبرالی التقاطی روشنفکری، چیزی جز بازسازی ساختار استبدادی یک رژیم شبه‌مدرنیست در ایران نمی‌باشد.

۱۰- در مقطع مورد بررسی، پیوند عمیقی مابین سرمایه‌سالاری و کاست روشنفکری و اهداف منطقه‌ای و استراتژیک امپریالیزم جهانی به سرکردگی

روشنفکری ایران پس از انقلاب اسلامی □ ۱۶۷

آمریکا پدید آمده است، به گونه‌ای که به صورتی کم‌نظیر، کاست روشنفکری ایران را به کارگزار نظام جهانی سلطه و مدافع سرمایه‌داری و صهیونیسم بین‌الملل بدل کرده است.

۱۱- بخش عمده‌ای از قدرت مانور روشنفکری نئولیبرال التقاطی کشور از نفوذ آن در نظام سیاسی و برخی سطوح و شئون حکومت اسلامی نشأت گرفته و می‌گیرد و این امر، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و تا قبل از ۲ اسفند ۱۳۸۲ (روز انتخابات مجلس هفتم)، روند فزاینده و خطرناکی یافته بود و هنوز نیز تا حدود بسیار زیادی چنین است.

عبدالکریم سروش و داریوش شایگان؛

دو چهره از جریان روشنفکری این دوره

الف) عبدالکریم سروش

عبدالکریم سروش را می‌توان ایدئولوگ اصلی و رهبر فکری جریان التقاطی-نئولیبرالیست روشنفکری ایران در این دوره دانست. با این‌که در اوایل انقلاب، نحوه برخورد ایدئولوژیک سروش با مارکسیست‌ها از موضعی لیبرالی صورت می‌گرفت، اما او توانست کنه آرا و غایات خود را (که در برخی آثارش نظیر «دانش و ارزش» اندک جلوه‌ای کرده بود) پنهان نماید تا این‌که در سال ۱۳۶۷ و در پی انتشار سلسله مقالاتی به نام «نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت»، به عیان ساختن باطن لیبرال-التقاطی آرای خود پرداخت. مبنای مفروضات و نتایج تئوریک سروش در این مقالات را می‌توان این‌گونه فهرست کرد:

۱- حقیقت دین صامت است و از معرفت دینی (که گویا است) جدا است.

- ۲- دسترسی به حقیقت ثابت و مقدس دین وجود ندارد و آنچه با آن سروکار داریم، «معرفت دینی» است.
 - ۳- معرفت دینی امری بشری بوده و مرتبط با معرفت علمی و تکنولوژیک است و با افزایش آن، تعمیق می‌یابد و متغیر و نسبی است.
 - ۴- در واقع، سروش با اصل گرفتن معرفت دینی و عملاً دین را همان معرفت دینی دانستن، به گونه‌ای دین را نسبی و متغیر فرض کرده است.
 - ۵- مبنای تغییرات معرفت دینی (یا آنچه که دیگران دین می‌نامند)، علوم و دانش‌های عصری است؛ لذا به تبع تحول علوم و معارف بشری، معرفت‌های دینی (بخوانید) دین‌های مختلف پدید می‌آید و این را سروش «عصری کردن معرفت دینی» (بخوانید عصری کردن دین) یعنی اندیشه و احکام دین را تابع مشهورات عصر قرار دادن می‌نامد و خواهان آن است.
 - ۶- رویکرد سروش در این سلسله مقالات، عمدتاً ملهم از آرای پوزیتیویستی و «علم‌زدگی» (ساینسیسم) دیرینه جریان‌های روشنفکری به اصطلاح دینی است.
 - ۷- سروش با این نظریه، در واقع مبنایی تئوریک برای تفسیر التقاطی دین پدید می‌آورد که دین و احکام دینی را تابع عقل اومانیستی و مشهورات عصر مدرن می‌نماید.
- سروش از سال ۱۳۷۲ به بعد، تقریباً آثار و نتایج سکولاریستی آرای خود را عیان‌تر کرد و با طرح نظریه «ایدئولوژی زدایی» به مخالفت با هر نوع آرمان‌گرایی از جمله آرمان‌گرایی دینی و انقلابی‌گری پرداخت؛ سپس به طرح نظریه «حکومت دموکراتیک دینی» پرداخت و صبغه لیبرالی آرای خود را تقریباً آشکار ساخت. پس از آن، به اصل گرفتن حقوق بشر اومانیستی در برابر دین پرداخت؛ سپس با بهره‌گیری از مغالطات سوفسطایی مآبانه

پست مدرنیست‌هایی چون گادامر، نظریه قرائت‌های متعدد از یک متن واحد و قرائت‌های مختلف از دین را بیان کرد که تبیین نحوی نسبی‌انگاری صریح بود؛ پس از آن، از آرای متکلمان مسیحی در خصوص «تجربه دینی» بهره گرفته و «وحی» را نوعی تجربه دینی دانست، تجربه‌ای که تابع شخصیت پیامبر بوده است؛ او این تجربه دینی را امری بشری نامید و قائل به امکان تعمیم تجربه نبوی یا به قول خود «بسط تجربه نبوی» گردید و بدین‌سان از نوعی تعمیم نبوت دم زد و العیاذ بالله، عصمت پیامبر اسلام ﷺ را خدشه‌دار تلقی نمود.

سروش در ادامه این راه از برابری همه ادیان در بهره‌گیری از حق و باطل دم زد که به تبع «پلورالیسم دینی» جان هیک آن را مطرح نمود و بدین‌سان برتری اسلام بر دیگر ادیان و برتری تشیع بر تسنن و دیگر فرق را منکر گردید. او دیگر به طور صریح از سکولاریسم دفاع می‌کرد و از ضرورت شکل‌گیری «دین سکولار» سخن می‌گفت و بدین ترتیب، غایات ضددینی و ضدانقلابی خود را عیان ساخت.

تئوری‌پردازی‌های سروش، بستر تئوریک حرکت جریان روشنفکری التقاطی نئولیبرالی در مقابله با نظام و آرمان‌های انقلاب را مدون ساخت و در رویداد دوم خرداد که بخشی از طیف ناشناخته پیروان روشنفکری به اصطلاح دینی نئولیبرالی توانست بخش‌های مهمی از قدرت سیاسی کشور را در اختیار خود قرار دهد، این بسترسازی تئوریک سروش، نقش محوری داشت. البته پس از دوم اسفند سال ۸۲ و تضعیف نسبی و تدریجی جریان التقاطی که به غلط به اصلاح معروف گردیده بود، اقبال عمومی به آرای سروش و تئوری‌های نئولیبرالی روشنفکری به اصطلاح دینی کمتر گردیده اما خطر و فعلیت و آثار بسیار سوء عمیق آن تا حدود زیادی همچنان باقی است.

ب) داریوش شایگان

روشنفکری برخاسته از خانواده یک بازرگان بسیار مرفه ایرانی است. او در جوانی گرایش‌هایی به آرای مارتین هایدگر و هانری کربن پیدا کرد و پس از آشنایی با مرحوم دکتر فردید، نظراتی علیه غرب‌زدگی پیدا کرد. شایگان به سال ۱۳۵۵ کتاب «آسیا در برابر غرب» را نوشت که تا حدودی تحت تأثیر تعالیم مرحوم فردید بود. البته شایگان در این کتاب به عنوان یک متفکر مسلمان ظاهر نگردیده است بلکه از نحوی تجربه معنوی مشترک آسیایی و ضرورت دفاع از آن در برابر هجوم غرب نام می‌برد. شایگان قبل از انقلاب مدتی «مدیرعامل دفتر فرح پهلوی» بود. (۲۲۴)

شایگان پس از انقلاب به خارج رفت و در آرای قبلی خود تجدیدنظر نمود. او در فرانسه با نگاشتن کتاب «انقلاب دینی چیست؟» علیه انقلاب اسلامی ایران سخن گفت و این مغالطه را مطرح کرد که چون «انقلاب» مفهومی هگلی است، نمی‌تواند با صفت «اسلامی» جمع گردد. در واقع، او مدعی بود که «انقلاب مفهومی ذاتاً غربی است و هیچ نسبتی با تفکر دینی ندارد». (۲۲۵)

روشن است که این سخن شایگان، مغالطه‌ای بی‌اساس بیش نیست. در واقع، طرح مفهوم انقلاب در فلسفه هگل به این معنا نیست که در حوزه‌های آگاهی و معرفتی خارج از اندیشه غربی، مفهوم انقلاب وجود ندارد و اساساً جوهر تعالیم و سیره حضرت رسول ﷺ در عربستان، یک انقلاب دینی بوده است. شایگان چون مدل‌مبنایی خود از انقلاب را مدل انقلاب فرانسه قرار می‌دهد، قادر به درک ماهیت انقلاب اسلامی نمی‌گردد. مفهوم انقلاب اسلامی اساساً از دل دیانت پدید آمده است و نه از درون تفکر عصر روشنگری و هگل که شایگان بخواهد از پارادوکسیکال بودن آن سخن بگوید.

شایگان در کتاب بعدی‌اش «تصویرهای شکسته» که به زبان فرانسه نوشته

است، در امتداد نظریه هایدگری «عبور از مابعدالطبیعه»، این عبور را وظیفه تمدن غربی دانسته و بدین ترتیب، با داعیه عبور از مدرنیته تکنولوژیک انقلاب اسلامی مخالفت کرده است. شایگان در کتاب «زیر آسمان‌های جهان»، لیبرالیسم خود را علنی می‌کند و غیر از تجلیلی که از آمریکا انجام می‌دهد، حکومت پارلمانی و حقوق بشر اومانیستی را ارزش‌هایی جهانی می‌نامد؛ (۲۲۶)

در حالی که علی‌القاعده، طبیعت پست مدرن اندیشه و مقدمات او این شمول‌گرایی را نمی‌پذیرد. او همچنین از لیبرال دموکراسی به عنوان یک نیاز نام برده و آن را تأیید می‌کند. (۲۲۷) شایگان همچنین از شریعت اسلام به عنوان «ترمز جامعه» نام می‌برد. (۲۲۸) او در مصاحبه‌اش با نشریه «راه نو» از ضرورت حل شدن در نظام جهانی سلطه (به قول او نظام سیاره‌ای) نام می‌برد و نشان می‌دهد که دیگر چیزی از اندیشه غرب‌ستیزانه و فردیدی سابق در او باقی نمانده و به یک روشنفکر و شهروند «خوب» نظام سرمایه‌داری جهانی تبدیل شده است. در آخرین کتابی که از او چاپ شده است - «افسون زندگی جدید» - به روشنی نشان می‌دهد که عالمی جز عالم غرب مدرن نمی‌شناسد و تنها دغدغه‌اش، تهی بودن این عالم از معنا است. شایگان پیشنهاد می‌کند، مدرنیته برای رهایی از این معضل، گوشه‌ها و باقی مانده‌های معنوی دیگر تمدن‌ها را ذیل خود مورد استفاده قرار دهد و این کار را «تفکر سیار» می‌نامد که البته این تفکر سیار او چیزی جز همان وضع کنونی عالم غرب مدرن نیست. بدین‌سان، شایگان همچون دیگر روشنفکران ایرانی، به اثبات مبادی و غایات و اصول و مبانی مدرنیته و به تبع آن غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران می‌پردازد؛ هر چند که در طریق استدلال خود از پسامدرنیست‌هایی چون وایمو بهره می‌گیرد. اگر عبدالکریم سروش چهره هژمونیک و سرکرده اصلی‌ترین جریان روشنفکری پس از انقلاب یعنی روشنفکری به اصطلاح دینی نئولیبرالیستی است، شایگان

و اکیپ روشنفکران فرانسوی زبان همراه او، نماینده بخشی از روشنفکری آتئیست ایرانی هستند که با مقدمات و اصطلاحاتی پست مدرنیستی، به اثبات غرب زدگی شبه مدرن در ایران و لیبرال دموکراسی در سراسر جهان می پردازند و این البته رسالت روشنفکری این دوران است.

نگاهی کوتاه به برخی تشکلهای روشنفکری در این مقطع

۱. کارگزاران سازندگی

«کارگزاران سازندگی» نماینده طیف بوروکرات - تکنوکرات های پراگماتیست دولتی و بخش سرمایه داری تکنوکراتیک خصوصی می باشند. اگرچه این تشکل دارای مواضع نظری منسجمی نیست، اما می توان آن را نماینده بخشی از تمایلات گروه های حامی روشنفکری به اصطلاح دینی نئولیبرالیست دانست. اساس فلسفی و شالوده نظری این ها، ذیل آرای سروش و تفسیر لیبرال - التقاطی او قرار می گیرد. کارگزاران چون غالباً از بوروکرات - تکنوکرات های دولتی و مقاطعه کاران و سرمایه داران خصوصی و دولتی آن ها تشکیل شده است، به لحاظ استراتژیک، پراگماتیستی عمل می کند. از چهره های برجسته این گروه، عطاءالله مهاجرانی است. کارگزاران سازندگی یکی از فرزندان سیاسی مادری به نام روشنفکری نئولیبرال به اصطلاح دینی هستند. اینان از مدل توسعه نئولیبرالی و تک نرخی شدن ارز و حذف سوبسیدها دفاع می کنند؛ آرمان گرایی انقلابی در سیاست داخلی و خارجی را چندان قبول ندارند و دانسته یا نادانسته، در متن و بطن آرای خود، نحوی سکولاریسم شرمگین بر مبنای الگوی «مدیریت علمی» سروش را خواهانند. نفوذ این جریان، به ویژه در لایه های مدیریتی و بدنه اجرایی و اداری کشور در

عرصه‌های مختلف فرهنگی و اقتصادی و دیپلماسی خارجی، بسیار زیاد است. این جریان، در زمستان سال ۱۳۷۵ رسماً اعلام موجودیت کرد.

۲. جبهه مشارکت، ایران اسلامی

«جبهه مشارکت ایران اسلامی» به سال ۱۳۷۷ تأسیس گردید. این حزب به لحاظ تئوریک، ریشه در همان جریان روشنفکری نئولیبرال و آرای سروش داشته است. در واقع، حزب مشارکت نیز یکی از فرزندان سیاسی مادری به نام روشنفکری التقاطی نئولیبرال با محوریت سروش می‌باشد. طیفی از مدیران و وزرا و دولتمردان پس از دوم خرداد، از اعضا و طرفداران حزب مشارکت هستند. آن گونه که از مناظره مطبوعاتی دبیرکل این حزب با دبیرکل مؤتلفه بر می‌آید، «مشارکت» رسماً آرای سکولاریستی دارد. اگرچه در اوایل به نظر می‌رسید، دو دیدگاه اقتصادی متفاوت در این حزب وجود داشته باشد اما رویکرد طرفدار نئولیبرالیسم، به طور جدی غالب گردید. پایگاه اجتماعی این جبهه، در سرمایه‌داران بزرگ و متوسط، بوروکرات-تکنوکرات‌های دولتی و بخشی از طبقه متوسط شبه‌مدرن جامعه می‌باشد.

در واقع، مبانی نظری مشارکت و کارگزاران سازندگی تقریباً همانند است، با این تفاوت که کارگزاران در استراتژی و تاکتیک، منعطف، پراگماتیست و فرصت‌طلب و خواهان ماندن در مدیریت به هر قیمتی هستند، اما مشارکتی‌ها در مواضع نئولیبرالیستی و افق غرب‌زدگی شبه‌مدرن خود، تندروتر و صریح‌تر می‌باشند. حزب مشارکت مثل کارگزاران یک حزب دولت‌ساخته است و از انضباط و تشکیلات و حوزه‌های حزبی فعال و هواداران گسترده‌ای بهره‌مند نمی‌باشد.

۳. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

(تأکید بر این نکته ضروری است که ما در اینجا از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در مهرماه ۱۳۷۰ اجازه فعالیت گرفت و ارگان مطبوعاتی آن «عصر ما» بود، سخن می‌گوییم و بحثمان معطوف به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تشکیل شده در فروردین ۱۳۵۸ که به سال ۱۳۶۱ دچار انشعاب و سپس منحل شد، نمی‌باشد.)

«سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» ای که در سال ۱۳۷۰ تأسیس گردید، یک سازمان وابسته به شاخه روشنفکری به اصطلاح دینی با گرایش چپ‌روانه و سوسیالیستی بود. افرادی چون: محمد سلامتی، بهزاد نبوی و مصطفی تاج‌زاده از اعضای این سازمان بودند. نشریه ارگان این سازمان، دوهفته‌نامه «عصر ما» بود که بعداً مدتی به صورت هفته‌نامه منتشر گردید.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اگرچه به عنوان یک سازمان روشنفکری به ظاهر دینی چپ‌گرا وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی گردید اما به سرعت گرایش به راست را آغاز کرد و با کارگزاران سازندگی و دیگر فرزندان نئولیبرال جریان روشنفکری به اصطلاح دینی نئولیبرالیست ایران پیوند خورد و در خدمت اهداف معطوف به احیای فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن قرار گرفت. مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان یک تشکل بسیار منسجم و نیمه‌مخفی، هسته مرکزی طیف تندروهای سکولاریست حزب مشارکت را تشکیل دادند. صبغه اندیشه مجاهدین انقلاب اسلامی سکولاریستی و افق تاریخی - فرهنگی آن شبه‌مدرنیستی است.

کاست روشنفکری شبه‌مدرنیست ایران و انقلاب اسلامی

از اواخر سال‌های دهه شصت و به ویژه در دهه‌های هفتاد و هشتاد شمسی،

کاست روشنفکری ایران به سرکردگی روشنفکری به اصطلاح دینی ثنولیرال، با تکیه بر حمایت‌های گسترده مادی و معنوی سرمایه‌داری نوظهور تکنوکرات- بوروکرات و طیف سرمایه‌داری دلال و زمین‌خوار داخلی و نیز حمایت‌های فراگیر مادی و معنوی سرمایه‌داری امپریالیستی فراملیتی، در برابر انقلاب و آرمان‌های دینی و عدالت‌طلبانه آن و نیز در برابر روحانیت اصیل شیعه که پاسدار اسلام فقهاتی است، صف‌بندی کرده و تهاجم گسترده‌ای را آغاز نموده است. بی‌تردید این رویارویی، نبرد سرنوشت تاریخ و مردم ما است که شکست در آن (خدای ناکرده) می‌تواند به قیمت نابودی استقلال و هویت دینی و تاریخی و حتی نفی وحدت ملی و تمامیت ارضی ما تمام شود. استراتژی و هدف کاست روشنفکری در این نبرد، فعال کردن و کانالیزه نمودن جریان تهاجم فرهنگی، به منظور استحاله هویت دینی نظام، از طریق جنگ گسترده و فراگیر فرهنگی- سیاسی و رسانه‌ای می‌باشد. در این عرصه، طیف نفوذی‌های روشنفکر بوروکرات و تکنوکرات‌های لیبرال‌مسلك، به همراه تحرک گسترده در عرصه‌های مطبوعات و هنر و ادبیات و سینما و تشنج‌آفرینی‌های سیاسی و استفاده از توان مهره‌های نفوذی و جریان امپریالیزم رسانه‌ای و نظام جهانی سلطه، با استفاده از اهرم‌های مالی و سیاسی و جنگ روانی و رسانه‌ای، به گونه‌ای توأمان، پروژه تحت فشار قرار دادن نظام به منظور استحاله آن به یک رژیم سکولار را دنبال می‌کنند.

در طی تاریخ قریب دویست ساله روشنفکری ایران، کمتر دوره‌ای را می‌توان به یاد آورد که در آن کاست روشنفکری ایران این گونه و تا این حد منسجم و فعال و تحت حمایت فراگیر و همزمان همه قطب‌های امپریالیستی عمل کرده باشد. حضور طیف گسترده‌ای از بوروکرات- تکنوکرات‌های نفوذی در پیکره نظام اسلامی و غفلت و خوش‌بینی ساده‌دلانه بخشی از مسئولان،

متأسفانه شرایط مطلوبی را برای فعالیت این جریان پدید آورده است. بنابراین در وضعیت بسیار پیچیده و فوق‌العاده حساس کنونی، گام اول و بسیار مهم، به دست آوردن یک شناخت مبنایی تئوریک نسبت به غرب مدرن و مجراهای ورودی و نفوذی آن است. شناختی که باید پایه خودآگاهی دینی و انتقادی نسبت به مدرنیته و مظاهر آن قرار گرفته و هوشیاری نظری زمینه‌ساز را برای اقدام‌های عملی جهت درهم شکستن ساختار کنونی غرب‌زدگی شبه‌مدرن و عبور تاریخی از آن فراهم سازد. بی‌تردید در پروسه گذار تاریخی از شب یلدای ظلمانی جهنم شبه‌مدرنیته در ایران، گام بسیار مهم، تدوین مبانی تئوریک برای مدیریت جامعه بر پایه تعالیم و آموزه‌های قدسی شیعی است که تاکنون برای تحقق آن گام‌هایی برداشته شده و گام‌های بسیار مهم دیگری باید برداشته شود. در این حرکت بزرگ برای عبور تاریخی از زندان غرب‌زدگی شبه‌مدرن، باید فعالیت تئوریک و عملی را همزمان نمود و به موازات فعالیت گسترده نظری برای تبیین بنیان‌های تئوریک این عبور تاریخی و نزدیک شدن هرچه بیشتر به افق آرمان‌های اسلامی و معنوی، رویکرد عملی در مبارزه با مفاسد اقتصادی و جراثیمه شوم فقر و فساد و تبعیض را به گونه‌ای عینی و عملی محقق نمود.

■ پی‌نوشت

۱- جلال‌الدین میرزا/ نامه خسروان/ سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی/

ص ۱۰

۲- بیگدلو، رضا/ باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران/ نشر مرکز/ ص ۵۶

۳- فراموشخانه در ایران/ جلد اول/ ص ۵۰۸

۴- نگاه کنید به:

- آخوندزاده/ کلیات آثار/ جلد سوم/ باکو/ ص ۲۰۵

- آخوندزاده/ کلیات آثار/ جلد دوم/ ص ۷۹

- آخوندزاده/ مقالات فلسفی/ ویراسته. صدیق/ کتاب ساوالان/ مقدمه/ ص

۷ و ۸ و ۹

۵- درخصوص درجه سرهنگی آخوندزاده در ارتش تزاری و اعتقاد او به ترویج و

تشکیل ایده‌ها و لژهای فراماسونری، نگاه کنید به:

- آدمیت، فریدون/ اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده/ خوارزمی/ ص ۲۲، ۲۴،

۲۶ و ۲۷

۶- منبع پیشین/ ص ۲۱، ۲۳ و ۲۴

۷- آخوندزاده، میرزا فتحعلی/ تمثیلات/ میرزا جعفر قراچه داغی/ مقدمه و

حواشی باقر مومنی/ اندیشه/ ۱۳۴۹

۸- نگاه کنید به:

- ۱- ابراهیم اوف/ شرح آرشیو میرزا فتحعلی آخوندزاده/ بادکوبه/ ص ۳۰۲
- ۹- میرزا فتحعلی آخوندزاده/ الفبای جدید و مکتوبات/ به کوشش حمید محمدزاده/ انستیتوی ادبیات فرهنگستان علوم آذربایجان/ ص ۳-۵
- ۱۰- آخوندزاده، میرزا فتحعلی/ الفبای جدید و مکتوبات/ به کوشش حمید محمدزاده/ نشر احیاء/ ص ۱۴۰
- ۱۱- منبع پیشین/ ص ۱۳۹
- ۱۲- آخوندزاده/ کلیات آثار/ انستیتوی ادبیات فرهنگستان علوم آذربایجان/ جلد دوم/ ص ۱۳۱
- همچنین:
- آخوندزاده/ الفبای جدید و مکتوبات/ نشر احیاء/ ص ۱۷۲
- ۱۳- آخوندزاده/ کلیات آثار/ جلد دوم/ ص ۳۲
- ۱۴- منبع پیشین ص ۴۰۳-۴۰۰
- ۱۵- شرح آرشیو میرزا فتحعلی/ نامه‌ها/ نامه آخوندزاده به میرزا یوسف مستشارالدوله/ ص ۱۲۲
- ۱۶- نگاه کنید به:
- آخوندزاده/ مکتوبات کمال الدوله/ نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی با شماره ثبت ۱۱۲۳/ مقدمه و ص ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۶۰، ۶۹، ۷۰
- ۱۷- آخوندزاده/ الفبای جدید و مکتوبات/ ص ۲۶۶
- ۱۸- برای آشنایی تفصیلی و نقادانه با زندگی و آرا و آثار آخوندزاده، به دو کتاب ارزشمند ذیل رجوع نمایید:
- مددپور، محمد/ سیر تفکر معاصر در ایران/ جلد ۵، کتاب چهارم/ تجدد و دین‌زدایی در اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده/ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت/ تابستان ۱۳۷۹

- تاریخ تهاجم فرهنگی غرب و نقش روشنفکران وابسته/ شماره ۳/ میرزا فتحعلی آخوندزاده/ مؤسسه فرهنگی قدر ولایت/ ۱۳۷۷
- ۱۹- رایین/ فراموشخانه و فراماسونری در ایران/ جلد اول/ ص ۴۶۵-۴۵۹
- ۲۰- ساسانی، احمدخان ملک/ سیاستگران دوره قاجار/ انتشارات مگستان/ ص ۸۷-۹۸
- ۲۱- اسماعیل رایین/ فراموشخانه/ جلد اول/ ص ۴۳۱
- ۲۲- سیاستگران دوره قاجار/ ص ۱۰۴
- ۲۳- آدمیت، فریدون/ اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار/ خوارزمی/ ص ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۹۹- همچنین ص ۱۲۷ الی ۱۳۱
- ۲۴- منبع پیشین/ ص ۱۵۶
- ۲۵- برای آشنایی بیشتر با آرا و عملکرد سپهسالار رجوع کنید به:
- تاریخ تهاجم فرهنگی غرب و نقش روشنفکران وابسته/ میرزا حسین‌خان سپهسالار/ مؤسسه قدر ولایت/ چاپ دوم/ ۱۳۷۷
- ۲۶- سفری، محمدعلی/ مشروطه‌سازان/ نشر علم/ ص ۱۰۷
- ۲۷- سیاستگران دوره قاجار/ ص ۱۰۵
- ۲۸- فراموشخانه در ایران/ جلد اول/ ص ۴۷۸
- ۲۹- برای آشنایی بیشتر با آرای میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نگاه کنید به:
- مدد پور، محمد/ سیر تفکر معاصر در ایران/ کتاب پنجم/ منادی تربیت/ جلد ۱/ ص ۲۹۹-۳۰۸. همچنین
- حائری، عبدالهادی/ تشیع و مشروطیت در ایران/ امیرکبیر/ ص ۳۲-۴۰
- ۳۰- آراین پور، یحیی/ از صبا تا نیما/ انتشارات زوار/ جلد اول/ ص ۱۶۵
- ۳۱- فشاهی، محمدرضا/ تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران/

مجله یغما/ سال ۱۷ / شماره ۸ / گوتنبرگ / ص ۲۵۸

۳۲- آراین پور / از صبا تا نیما/ مجله یادگار/ سال ۳ / شماره ۳ / ص ۲۶۶

۳۳- نگاه کنید به:

- اعتمادالسلطنه/ خلسه/ به کوشش محمود کتیرایی/ طهوری/ ص ۳۷ به بعد

۳۴- سیاستگران دوره قاجار/ ص ۱۹۹

۳۵- عاقلی، باقر/ خاندان‌های حکومتگر در ایران/ نشر علم/ ص ۱۵۱ و ۱۵۲

۳۶- نگاه کنید به:

- از صبا تا نیما/ جلد اول/ ص ۲۷۲

۳۷- طبری، احسان/ فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران/ بی‌نا/

ص ۹۹

۳۸- کرمانی، آقاخان/ سه مکتوب/ به کوشش بهرام چوبینه/ مرد امروز/ ص ۵

۳۹- کرمانی، آقاخان/ هفتاد و دو ملت/ به کوشش میرزا بهادرخان/ چاپخانه

ایران‌شهر/ ص ۱۲۱

۴۰- آدمیت، فریدون/ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی/ انتشارات پیام/ ص ۲۴۱

۴۱- برای آشنایی تفصیلی با آرای میرزا آقاخان کرمانی به دو کتاب ذیل رجوع

نمایید:

- مددپور، محمد/ سیر تفکر معاصر در ایران/ جلد ششم/ منادی تربیت

- تاریخ تهاجم فرهنگی غرب، نقش روشنفکران وابسته/ میرزا آقاخان کرمانی/

مؤسسه فرهنگی قدر ولایت/ جلد ۶

۴۲- حاج سیاح/ خاطرات حاج سیاح، یادواره خوف و وحشت/ به کوشش حمید

سیاح/ ابن سینا/ ص ۴۹۱، ۴۹۲

۴۳- نجفی، موسی و حقانی، موسی/ تاریخ تحولات سیاسی ایران/ مؤسسه

مطالعات تاریخ معاصر ایران/ ص ۱۳۹

۴۴- خان ملک ساسانی، احمد/ سیاستگران دوره قاجار/ انتشارات مگستان/ ص

۳۶۹-۴۹۶

۴۵- برای آشنایی تفصیلی با زندگی ملکم به آثار ذیل رجوع نمایید:

- زرشناس، شهریار/ شبه‌مدرنیت در ایران/ مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و

سیما صص ۷۳-۸۶

- مددپور، محمد/ سیر تفکر معاصر ایران/ منادی تربیت/ جلد ششم

- الگار، حامد/ میرزا ملکم‌خان/ جهانگیر عظیم/ مدرس/ سال ۱۳۶۹

۴۶- نورایی، فرشته/ تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله/ امیرکبیر/ ص ۴۴

۴۷- منبع پیشین/ ص ۲۳۴

۴۸- ملکم/ مجموعه آثار/ به کوشش محیط طباطبایی/ کتابخانه دانش/ ص ۱۴۹

۴۹- الگار، حامد/ میرزا ملکم‌خان/ جهانگیر عظیم/ مدرس/ ص ۱۹۷

۵۰- منبع پیشین/ ص ۱۹۹

۵۱- منبع پیشین/ صص ۱۹۹، ۲۰۰

۵۲- میرزا ملکم/ رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله/ به کوشش حجت‌الله

اصل/ نشر نی/ ص ۳۰

۵۳- رساله اصول ترقی (دست‌نوشته)/ به نقل از تیموری، ابراهیم/ عصر بی‌خبری/

اقبال/ ص ۱۶۴

- اصل، حجت‌الله/ زندگی و اندیشه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله/ نشر نی/ ص

۱۳۰

۵۴- امروزه چاپی از کتاب «سیاحت‌نامه ابراهیم بیک» با این مشخصات در دست

است:

زین العابدین مراغه‌ای/ سیاحت‌نامه ابراهیم بیک/ نشر سپیده/ ۱۳۵۷

۵۵- منبع پیشین/ ص ۱۷

۵۶- فشاهی، محمدرضا/ تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران/
گوتنبرگ/ ص ۳۱۵

۵۷- زین‌العابدین مرغه‌ای/ سیاحت‌نامه ابراهیم بیک/ مطبعه حبل‌المتین کلکته/
جلد اول/ ص ۲۲۴

۵۸- سیاحت‌نامه ابراهیم بیک/ نشر سپیده/ ص ۲۳۵

۵۹- عاقلی، باقر/ خاندان‌های حکومتگر در ایران/ نشر علم/ ص ۳۰۸، ۳۰۷

۶۰- اشرف، احمد/ موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران/ زمینه/ ص ۶۶

۶۱- زاوش، م.ح/ دولت‌های ایران در عصر مشروطیت/ جلد اول/ نشر اشاره/ ص

۱۲

۶۲- صفایی، ابراهیم/ رهبران مشروطه/ جلد اول/ جاویدان علمی/ ص ۳۷۰

۶۳- منبع پیشین/ ص ۳۸۰

۶۴- رایین، اسماعیل/ فراموشخانه و فراماسونری در ایران/ نشر رایین/ صص

۴۵۱-۴۵۲

۶۵- آدمیت، فریدون/ اندیشه‌های طالبوف تبریزی/ دماوند/ ص سه

۶۶- طالبوف، عبدالرحیم/ مسالک المحسنین/ کلاله خاور/ صص ۲۰-۲۳

۶۷- منبع پیشین/ ص ۴۴

۶۸- منبع پیشین/ صص ۴۶، ۴۷ و ۴۸

۶۹- منبع پیشین/ ص ۱۳۵

۷۰- منبع پیشین/ صص ۵۰، ۵۱ و ۵۳

۷۱- طالبوف تبریزی، عبدالرحیم/ کتاب احمد/ انتشارات گام/ سال ۱۳۵۶

۷۲- طالبوف، عبدالرحیم/ مسائل الحیات/ بی‌نا/ ص ۱۹۱

۷۳- کرمانی، ناظم الاسلام/ تاریخ بیداری ایرانیان/ جلد اول/ ص ۱۰۸

۷۴- سیاح، محمدعلی/ سفرنامه/ به کوشش علی دهباشی/ نشر شهاب/ ص ۲۷۴

- ۷۵- منبع پیشین/ ص ۲۰۰
- ۷۶- طلوعی، محمود/ راز بزرگ/ جلد دوم/ نشر علم/ ص ۶۶۴
- ۷۷- ورهرام، غلامرضا/ تاریخ سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار/ انتشارات معین/ صص ۳۹۵، ۳۹۶
- ۷۸- سیاح/ خاطرات حاج سیاح یادواره خوف و وحشت/ به کوشش حمید سیاح/ ابن سینا/ ص ۸۷
- ۷۹- صفایی، ابراهیم/ وثوق الدوله/ کتابسرا/ ص ۱۰
- ۸۰- زاوش، م.ح/ دولت‌های مشروطه/ جلد اول/ ص ۱۴۱
- ۸۱- منبع پیشین/ ص ۱۴۵
- ۸۲- اتحادیه، منصوره/ مرامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در اولین دوره مجلس شورای ملی/ نشر تاریخ ایران/ ص ۸۱
- و
- آبادیان، حسین/ رسول‌زاده، فرقه دموکرات و تحولات معاصر ایران/ مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران/ صص ۹ و ۱۰
- ۸۳- توکل، عبدالله/ کمیته مجازات/ مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران/ صص ۳۷، ۱۲۱، ۱۵۰
- ۸۴- منبع پیشین/ ص ۱۴۳، ۱۴۴
- ۸۵- نجمی، ناصر/ بازیگر سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضا شاهی/ انیشتن/ صص ۴۷-۴۹
- ۸۶- بامداد، مهدی/ رجال نامدار ایران/ جلد ۳/ زوار/ ص ۴۵۰
- ۸۷- رائین، اسماعیل/ فراموشخانه و فراماسونری در ایران/ جلد دوم/ رائی/ صص ۱۱۲ و ۱۰۹
- ۸۸- نگاه کنید به

- طبری، احسان/ فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران/ بی‌نا/ ص

۱۳۰

۸۹- تقی‌زاده، حسن/ کاوه، دوره جدید/ شماره ۱، جمادی الاول ۱۳۳۸ق

۹۰- اتحاد، هوشنگ/ پژوهشگران معاصر ایران/ فرهنگ معاصر/ ص ۱۳۶

۹۱- کسروی، احمد/ در پیرامون اسلام/ کتاب‌فروشی پایدار/ ص ۱۳۶

۹۲- کسروی، احمد/ مهنامه پیمان/ انتشارات فردوسی/ ص ۲۵۵

۹۳- منبع پیشین/ صص ۲۵۸-۲۵۶

۹۴- کسروی، احمد/ ما چه می‌خواهیم؟/ صص ۱۵۸ و ۱۵۵

۹۵- احمد کسروی/ ورجاوند بنیاد/ مؤسسه مطبوعاتی فرخی/ ص ۱۶

۹۶- منبع پیشین/ ص ۹۹

۹۷- کسروی، احمد/ در پیرامون اسلام/ ص ۱۱

۹۸- کسروی، احمد/ قانون دادگری/ صص ۶، ۷

۹۹- کسروی، احمد/ شیعیگری/ بی‌نا/ ص ۷۴

۱۰۰- منبع پیشین/ صص ۵۹، ۵۱، ۳۸، ۳۷

۱۰۱- طبری، احسان/ جامعه ایران در دوران رضاشاه/ بی‌نا/ ص ۱۲۱

۱۰۲- عاقلی، باقر/ تیمورتاش در صحنه سیاست ایران/ انتشارات جاویدان/ ص ۷

۱۰۳- نگاه کنید به:

- منبع پیشین/ ص ۸

- پسیان، نجفقلی، معتضد، خسرو/ معماران عصر پهلوی/ نشر ثالث/ ص ۷۷

۱۰۴- منبع پیشین/ ص ۸۰

۱۰۵- طلوعی، محمود/ بازیگران عصر پهلوی/ جلد دوم/ نشر علمی/ ص ۸۴۳

۱۰۶- منبع پیشین/ ص ۸۴۶

۱۰۷- مبارکیان، عباس/ چهره‌ها در تاریخچه نظام آموزش عالی حقوق و عدلیه

نوین/نشر پیدایش/صص ۳۷۱، ۳۷۰

۱۰۸- خواجه نوری، ابراهیم/بازیگران عصر طلایی/کتاب‌های جیبی/ص ۲۴

۱۰۹- دشتی، علی/روزنامه شفق سرخ/سال سوم/شماره ۲۳۹/صص ۲-۱

۱۱۰- نگاه کنید به مقاله محققانه زیر:

- شهبازی، عبدالله/فصلنامه مطالعات تاریخی/مقاله زندگی و زمانه دشتی/

شماره ۲/صص ۸۳-۴۱

بسیاری از مستندات گفتار پیرامون دشتی در کتاب حاضر در متن و پاورقی‌های مقاله عالمانه آقای شهبازی آمده است و جهت اطلاع می‌توان به آن رجوع کرد.

۱۱۱- خواجه نوری، ابراهیم/بازیگران عصر طلایی/چاپ اول/چاپخانه باقرزاده/

صص ۳۰-۲۹

۱۱۲- شهبازی، عبدالله/فصلنامه مطالعات تاریخی/ص ۶۲

۱۱۳- آراین پور، یحیی/از نیما تا روزگار ما/زوار/ص ۸۰

۱۱۴- معماران عصر پهلوی/ص ۱۴۸

۱۱۵- اتحاد، هوشنگ/پژوهشگران معاصر ایران/فرهنگ معاصر/جلد ۲/ص ۳۹۰

۱۱۶- منبع پیشیه/ص ۳۷۱

۱۱۷- بهروز، ذبیح/زبان ایران، فارسی یا عربی/چاپخانه مهر/صص ۵۲-۵۱

۱۱۸- مصطفوی، علی اصغر/زمان و زندگی استاد پورداوود/ناشر مولف/ص ۴۵

۱۱۹- پورداوود، ابراهیم/ایران‌شاه/بی‌نا/ص ۱

۱۲۰- برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به:

- نیمه پنهان/سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست/مؤسسه کیهان/جلد

دوازدهم/صص ۲۹-۱۱

۱۲۱- پورداوود، ابراهیم/ایران‌شاه/به کوشش بهرام فره‌وشی/دانشگاه تهران/ص

۱۲۲- فصلنامه یاد/ نشریه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی/ شماره دوازدهم/ پاییز

۱۳۷۶/ص ۱۵۹

۱۲۳- منبع پیشین/ ص ۱۶۰

۱۲۴- عاقلی، باقر/ نصرت‌الدوله فیروز از رؤیای پادشاهی تا زندان رضاشاهی/ نشر

نامک/ ص ۱۲

۱۲۵- ایرانشهر/ شماره ۱ / ۱ ذی القعدة ۱۳۴۰ ق / ص ۲

۱۲۶- کاظم زاده، حسین/ تجلیات روح ایرانی/ اقبال/ ص ۱۶

۱۲۷- منبع پیشین/ صص ۲۲، ۳۱

۱۲۸- نجمی، ناصر/ بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی/ انتشارات

انیشتن/ ص ۱۴۵

۱۲۹- اتحاد، هوشنگ/ پژوهشگران معاصر ایران/ ص ۴۹۰

۱۳۰- منبع پیشین/ ص ۴۸۳

۱۳۱- آراین پور، یحیی/ از نیما تا روزگار ما/ ۱۸۸

۱۳۲- منبع پیشین/ ص ۱۸۳

۱۳۳- منبع پیشین/ ص ۱۸۱

۱۳۴- منبع پیشین/ ص ۱۸۵

۱۳۵- منبع پیشین/ ص ۱۹۰

۱۳۶- گلبن، محمد/ نقد و سیاحت/ نشر قطره/ ص ۱۸

۱۳۷- آراین پور، یحیی/ ص ۱۷۵

۱۳۸- ذبیح، سپهر/ تاریخ جنبش کمونیستی در ایران/ محمد رفیعی مهرآبادی/

نشر عطائی/ ص ۱۲

۱۳۹- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی/ مؤسسه مطالعات و

پژوهش‌های سیاسی/ ص ۶۸

۱۴۰- احمدی، حمید/ فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه‌ارانی/ نشر آتیه/ ص ۱۱

۱۴۱- منبع پیشین/ صص ۱۶۲ و ۱۴

۱۴۲- ارانی، تقی/ تغییر زبان فارسی/ مجله دنیا/ دوره اول/ شماره‌های ۱۰، ۱۱،

۱۲/ ص ۳۷۳

۱۴۳- بازجویی دکتر ارانی در دادگستری نزد قاضی تحقیق/ روزنامه اطلاعات/ ۱۱

آبان ۱۳۱۷ش

۱۴۴- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی/ مؤسسه مطالعات و

پژوهش‌های سیاسی/ ص ۱۰۱

۱۴۵- خامه‌ای، انور/ شاه‌کشی در ایران و جهان/ چاپخش/ ص ۲۶۹

۱۴۶- ناظری، محمدرضا/ اساس‌نامه احزاب سیاسی ایران/ انتشارات پارسایان/ ص

۲۷

۱۴۷- مدیر شانه‌چی، محسن/ احزاب سیاسی در ایران/ مؤسسه خدمات فرهنگی

ر/سا/ صص ۶۸-۶۶

۱۴۸- نکوروج، محمود/ نهضت خداپرستان سوسیالیست/ چاپخش/ صص ۲۸، ۲۵،

۲۳

۱۴۹- مدیر شانه‌چی، محسن/ احزاب سیاسی در ایران/ ص ۶۱

همچنین: اساس‌نامه احزاب سیاسی ایران/ صص ۴۴، ۴۵

۱۵۰- مدیر شانه‌چی، محسن/ ص ۶۰

۱۵۱- زارعشاهی، احمدعلی/ علل تشکیل و انحلال جبهه ملی ایران/ مرکز اسناد

انقلاب اسلامی/ صص ۱۴، ۱۳

۱۵۲- منبع پیشین/ ص ۱۶

۱۵۳- بهرامی، روح‌الله/ فعالیت‌های سیاسی- اجتماعی نخشب به روایت اسناد/

مرکز اسناد انقلاب اسلامی/ ص ۱۹

- ۱۵۴- منبع پیشین/ ص ۲۱
- ۱۵۵- روزنامه «مردم ایران»/ ۱ فروردین ۱۳۳۲
- ۱۵۶- مردم ایران/ شماره ۲۹/ سرمقاله
- ۱۵۷- رهنما، علی/ مسلمانی در جست و جوی ناکجاآباد/ گام نو/ ص ۵۱
- ۱۵۸- کاظمیان، مرتضی/ سوسیال دموکراسی دینی/ انتشارات کویر/ صص ۲۹ و ۲
- ۱۵۹- منبع پیشین/ صص ۳۳ و ۳۱
- ۱۶۰- نخشب، محمد/ فرهنگ واژه‌های اجتماعی/ شیوه نو/ ص ۲۳۷
- ۱۶۱- منبع پیشین/ ص ۲۳۹
- ۱۶۲- نخشب، محمد/ ایران در آستانه یک انقلاب اجتماعی/ شیوه نو/ ص ۲۰۵
- ۱۶۳- نخشب، محمد/ واژه‌های اجتماعی/ ص ۲۸۰
- ۱۶۴- حسینی، علی اصغر/ سال‌های خاکستری/ مرکز اسناد انقلاب اسلامی/ ص
- ۱۹؛ همچنین نگاه کنید به:
- اسماعیل، بهمن/ زندگینامه مصدق السلطنه/ بی‌نا/ ص ۸۲
- ۱۶۵- حسینی، علی اصغر/ سال‌های خاکستری/ مرکز اسناد انقلاب اسلامی/ تهران
- ۱۳۸۳/ ص ۲۰
- ۱۶۶- برای آشنایی با شخصیت و زندگی و آرای مصدق، مطالعه سه کتاب ارزشمند ذیل توصیه می‌گردد:
- تاریخ تهاجم فرهنگی غرب، نقش روشنفکران وابسته، دکتر محمد مصدق / مؤسسه فرهنگی قدر ولایت/ تهران/ ۱۳۷۹
- دکتر آیت، حسن/ چهره حقیقی مصدق السلطنه/ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم/ ۱۳۶۰
- حسینی، علی اصغر/ سال‌های خاکستری/ مرکز اسناد انقلاب اسلامی/ تهران/ ۱۳۸۳

- ۱۶۷- اسماعیلی، بهمن/ زندگینامه مصدق السلطنه/ صص ۸۹ و ۸۸
- ۱۶۸- در متن کتاب جهت پرهیز از اطاله کلام از ذکر بسیاری از کدها و مؤیدات و مصادیق و موارد درباره شخصیت و کارنامه سیاسی مصدق پرهیز کردیم، علاقه‌مندان را به مطالعه سه کتاب ارزنده معرفی شده فوق دعوت می‌کنیم.
- ۱۶۹- عاقلی، باقر/ شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران/ جلد دوم/ نشر گفتار/ ص ۸۳۴
- ۱۷۰- منبع پیشین/ ص ۸۳۵
- ۱۷۱- طبری، احسان/ کژراهه/ امیرکبیر/ صص ۲۲۷ و ۲۲۶ و ۱۷۳
- ۱۷۲- شایگان، حسن/ محمد مسعود و جهان بینی او/ انتشارات طوس/ ص ۱۴
- ۱۷۳- منبع پیشین/ صص ۱۴۵-۱۴۱
- ۱۷۴- خامه‌ای، انور/ خاطرات سیاسی/ نشر گفتار/ ص ۶۹۶
- نظیر همین نظر را بهنود هم مطرح می‌کند:
- بهنود، مسعود/ از سیدضیاء تا بختیار/ انتشارات جاویدان/ صص ۳۱۴ و ۲۸۷
- ۱۷۵- مسعود، محمد/ مرد امروز/ شماره ۱۳۴/ ۲۶ دی ماه ۱۳۲۶/ ص ۲
- ۱۷۶- مسعود، محمد/ بهار عمر/ بی‌تا/ بی‌نا/ صص ۱۴۱، ۱۴۰
- ۱۷۷- اسماعیلی، بهمن/ زندگینامه مصدق السلطنه/ ص ۱۴۷
- ۱۷۸- منبع پیشین/ ص ۱۴۸
- ۱۷۹- حاج قربانعلی، ابوالفضل/ چهره دکتر حسین فاطمی/ نشر مولف/ ص ۱۲
- ۱۸۰- نگاه کنید به:
- آبادیان، حسین/ زندگی نامه سیاسی مظفر بقایی/ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی/ ۱۳۷۷؛ به‌خصوص مطالعه مقدمه عالمانه این کتاب که توسط عبدالله شهبازی به نگارش درآمده است، توصیه می‌شود.
- ۱۸۱- آل ابراهیم، محمدرضا/ شورش، زندگی کریم پورشیرازی/ نشر چشمه/ ص

۱۸۲- نجمی، ناصر/ بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی/ انتشار
انیشن/ ص ۲۳۴

۱۸۳- تربتی سنجابی، محمود/ قربانیان باور و احزاب سیاسی در ایران/ انتشارات
آسیا/ صص ۲۵۶-۲۵۷

۱۸۴- نوذری، عزت الله/ تاریخ احزاب سیاسی در ایران/ انتشارات نوید شیراز/ صص
۹۸ و ۹۹

۱۸۵- رضوی نیا، علی/ نهضت آزادی/ کتاب صبح/ ص ۲۵

۱۸۶- آریابخشایش، یحیی/ فصلنامه مطالعات تاریخی/ شماره ۵/ مؤسسه
مطالعات و پژوهش‌های سیاسی/ ص ۱۰

۱۸۷- پسیان، نجفقلی- معتمد، خسرو/ معماران عصر پهلوی/ نشر ثالث/ ص ۳۷۲

۱۸۸- نیمه پنهان، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست/ جلد سیزدهم/ دفتر
پژوهش‌های مؤسسه کیهان/ صص ۴۶، ۴۷

۱۸۹- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی/ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی/
جلد دوم/ ص ۲۸۰

۱۹۰- منبع پیشین/ ص ۳۰۲

۱۹۱- پهلوی، فرح/ دختر یتیم/ جلد اول/ نشر به آفرین/ ص ۳۷۱

۱۹۲- منبع پیشین/ صص ۴۳۳-۴۳۴

۱۹۳- مدیر شانه چی، محسن/ احزاب سیاسی ایران/ مؤسسه خدمات فرهنگی
ر/ ص ۱۰۸

۱۹۴- برزین، سعید/ زندگی‌نامه سیاسی مهندس مهدی بازینگان/ نشر مرکز/ ص ۲۵

۱۹۵- ما به دلیل پرهیز از اطاله کلام از آوردن استنادات متعدد از آثار مرحوم
بازرگان جهت اثبات علم‌زدگی و آمپرسم و غرب‌زدگی آن‌ها خودداری کرده‌ایم.

علاقه‌مندان به این مباحث را جهت مطالعه تفصیلی و مستند، به دو کتاب ارزشمند ذیل ارجاع می‌دهیم:

- تاریخ تهاجم فرهنگی غرب، نقش روشنفکران وابسته / جلد ۸ / مهندس بازرگان / مؤسسه فرهنگی قدر ولایت / ۱۳۸۰

- جعفریان، رسول / جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران / پژوهشگاه اندیشه و فرهنگ اسلامی / صص ۲۱۵-۱۹۹

۱۹۶- بازرگان، مهدی / راه طی شده / شرکت سهامی انتشار / صص ۱۲۳-۱۱۲

۱۹۷- منبع پیشین / ص ۲۳۲

۱۹۸- حنیف نژاد، محمد / راه انبیاء، راه بشر / کتاب سوم ایدئولوژی / بی‌نا / صص ۳ و

۲

۱۹۹- حنیفی، الف / تکامل / کتاب دوم ایدئولوژی / انتشارات طلوع / ص ۱

۲۰۰- انقلاب اسلامی و سازمان مجاهدین خلق / مؤسسه فرهنگی قدر ولایت / صص ۳۲-۲۳

۲۰۱- علوی، سیدمحمد صادق / بررسی مشی چریکی در ایران / مرکز اسناد انقلاب اسلامی / ص ۶۶

۲۰۲- صارمی شهاب، اصغر / احزاب دولتی و نقش آن‌ها در تاریخ معاصر ایران / مرکز اسناد انقلاب اسلامی / ص ۱۴۲

۲۰۳- برای مطالعه بیشتر درباره کانون نویسندگان، رجوع کنید به:

- کانون نویسندگان ایران به روایت ساواک / مرکز بررسی اسناد تاریخی / زمستان

۱۳۸۲

- نجفی، مسلم / سیری در کانون نویسندگان ایران / بوستان کتاب قم / ۱۳۸۳

- فصلنامه مطالعات تاریخی / شماره ۲ / مقاله کانون نویسندگان ایران / مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی / بهار ۱۳۸۳

- ۲۰۴- فصلنامه مطالعات تاریخی/ شماره ۵/ زمستان ۸۳/ صص ۷۳ و ۷۲
- ۲۰۵- منبع پیشین/ ص ۶۵
- ۲۰۶- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی/ جلد دوم/ ص ۳۵۷
- ۲۰۷- منبع پیشین/ ص ۳۵۸
- ۲۰۸- فصلنامه مطالعات تاریخی/ شماره ۵/ ص ۶۶
- ۲۰۹- نگاه کنید به:
- قاسمی، ابوالفضل/ خاندان‌های حکومتگر ایران/ جلد چهارم/ انتشارات رز/ صص ۸۵-۹۰
- ۲۱۰- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی/ جلد دوم/ ص ۳۹۲
- ۲۱۱- منبع پیشین/ ص ۳۶۹
- ۲۱۲- پهلوی، فرح/ دختر یتیم/ جلد دوم/ ص ۵۵۷
- ۲۱۳- منبع پیشین/ صص ۵۷۶ و ۵۷۷
- ۲۱۴- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی/ جلد دوم/ ص ۳۷۷
- ۲۱۵- نیمه پنهان، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست/ جلد چهاردهم/ دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان/ صص ۲۸۲ و ۲۸۱
- ۲۱۶- نجمی، نصر/ بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی/ ص ۲۲۸
- ۲۱۷- منبع پیشین/ ص ۲۲۷
- ۲۱۸- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی/ جلد دوم/ صص ۴۴۳ و ۴۴۲
- ۲۱۹- نیمه پنهان سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست/ جلد اول/ دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان/ صص ۱۶ و ۱۴
- ۲۲۰- منبع پیشین/ ص ۱۹
- ۲۲۱- حقدار، علی اصغر/ فریدون آدمیت و تاریخ مدرنیته در عصر مشروطه/ انتشارات کویر/ صص ۱۱ و ۱۰

پی‌نوشت □ ۱۹۳

- ۲۲۲- رستگار فسایی، منصور/ پرویز ناتل خانلری/ طرح نو/ صص ۱۸، ۱۷، ۱۵
- ۲۲۳- منبع پیشین/ ۳۰۲، ۲۹۵، ۲۷۷
- ۲۲۴- نیمه پنهان، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست/ جلد هشتم/ دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان/ ص ۱۴
- ۲۲۵- شایگان، داریوش/ انقلاب دینی چیست؟/ سال ۱۹۸۳
- ۲۲۶- زیر آسمان‌های جهان/ گفت وگو با شایگان/ نازی عظیمیا/ فرزانه روز/ ص ۸۹
- ۲۲۷- منبع پیشین/ صص ۱۳۰، ۵۱، ۵۰، ۴۶، ۴۵
- ۲۲۸- منبع پیشین/ ص ۹۳

کتاب صبع منتشر کرده است

- ✓ فلسفه از منظر قرآن و عترت، مهدی نصیری، چاپ دوم، ۳۵۰۰ ریال
- ✓ اصلاح طلبی، فاطمه رجبی، چاپ اول، ۹۶۰۰ ریال
- ✓ پروتکل های یهود برای تسخیر جهان، بهرام محسن پور، چاپ دوم، ۱۰۰۰۰ ریال
- ✓ شهید آوینی، حبیب جعفریان، چاپ سوم، ۵۰۰۰ ریال
- ✓ لیبرالیسم، فاطمه رجبی، چاپ چهارم، ۵۰۰۰ ریال
- ✓ سرمایه سالاری، شهریار زرشناس، چاپ دوم، ۵۰۰۰ ریال
- ✓ جهانی سازی، سیدرضا نقیب السادات، چاپ دوم، ۹۰۰۰ ریال
- ✓ سر دار، تندر کیا، چاپ سوم، ۹۰۰۰ ریال
- ✓ نهضت آزادی، علی رضوی نیا، چاپ پنجم، ۹۰۰۰ ریال
- ✓ جامعه مدنی، شهریار زرشناس، چاپ دوم، ۴۰۰۰ ریال
- ✓ نیمه پنهان آمریکا، شهریار زرشناس، چاپ دوم، ۹۰۰۰ ریال
- ✓ توسعه، شهریار زرشناس، چاپ دوم، ۳۹۵۰ ریال
- ✓ جایگاه اجتماعی زن از منظر اسلام، مهدی نصیری، ۳۵۰۰ ریال
- ✓ فراماسونری، محمد خاتمی، چاپ پنجم، ۹۰۰۰ ریال

از مجموعه آثار غرب شناسی

- ۱- ظهور و سقوط مدرن، پرفسور مولانا، چاپ سوم، ۲۰۰۰۰ ریال
- ۲- اسلام و تجدد، مهدی نصیری، چاپ سوم، ۳۰۰۰۰ ریال
- ۳- مبانی نظری غرب مدرن، شهریار زرشناس، چاپ سوم، ۲۰۰۰۰ ریال
- ۴- قرن بیو تکنولوژی، جرمی ریفکین، چاپ دوم، ۲۳۰۰۰ ریال
- ۵- چپاول دانش و طبیعت، واندانا شیوا، چاپ دوم، ۲۰۰۰۰ ریال
- ۶- واژه نامه فرهنگی سیاسی، شهریار زرشناس، چاپ دوم، ۱۶۰۰۰ ریال
- ۷- تاریخچه روشنفکری در ایران (جلد اول)، شهریار زرشناس، ۲۰۰۰۰ ریال
- ۸- تاریخچه روشنفکری در ایران (جلد دوم)، شهریار زرشناس، ۲۰۰۰۰ ریال
- ۹- مهندسی ژنتیک و پایان طبیعت بشری، بیل مک کین، چاپ دوم، ۲۰۰۰۰ ریال
- ۱۰- پایان طبیعت، بیل مک کین، چاپ دوم، ۲۰۰۰۰ ریال
- ۱۱- بحران علم مدرن، مجموعه مقالات، ۷۵۰۰ ریال
- ۱۲- کندوکاوی در ماهیت و کارکرد تلویزیون، جری ماندر، ۳۵۰۰۰ ریال